

هدائی

سرود

۲۹۸
ع

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۷۲۰

هوالتدعی

هذ کتاب مستطاب شکارنامه موسوم به
بارتانه ناصری در علم شکار و پرورش باغچه
و تمام طيور شکاری و علاج امراض آنها
شاهزاده آزاده تیمور میرزا بن فرمانفرما ملک
فارس بن خاقان فتحعلی شاه قاجار چون کتاب
مشمول بر فوائد عیده و نکات غریبه علم شکار
و ارباب ذوق طالبان علم شکار را در
لهذا بزور طبع درآمد باه تمام قیل اجباب
میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی در سنه



۱۲۸.۵۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب: بارنامه ناصری		
مؤلف: میرزا محمد شیرازی		شماره ثبت کتاب
موضوع:		۱۲۸۰۵۶
شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود)		

چاپی	اهدائی
۷۲۰	سرود

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۷۹۸
ع

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۷۲۰

هواندعت

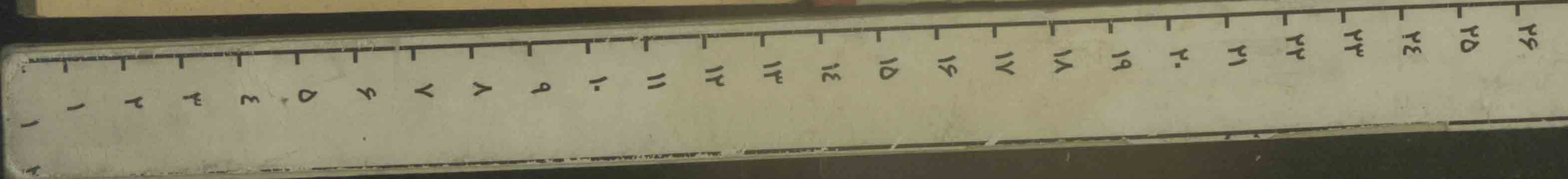
هذ کتاب متطاب شکارنامه موسوم به
بازنامه ناصری در علم شکار و پرورش باوشها
و سهام طیور شکاری و علاج امراض آنها
شاهزاده آزاده تیمور میرزا بن فرزند ناصرالملک
فارس بن خاقان فتحعلی شاه قاجار چون کتاب
مشتمل بر فواید عیدیه و نکات غریبه علم شکار
و ارباب ذوق طالبان علم شکار را در
لهذا بر یور طبع درآمد با تمام اقل اجباب
میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی در سنه ۱۳۰۸



۱۲۸.۵۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی			جمهوری اسلامی ایران
کتاب	بازنامه ناصری		شماره ثبت کتاب
مؤلف	تیمور میرزا	۱۲۸۰۵۲	موضوع
شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود			

چاپی	اهدائی
۷۲۰	سرود





بازنامه ناصر

بسم الله الرحمن الرحيم وبتوحيه

بازنامه را بطراز محمد بن یاری مطرز و خامه را به نازشای کارسازی معترفیم
 که طره اجنه شاهبازان ارواح کرم در شاهراه عبادتش چون ابواب رحمت او
 بر چهره ارباب ارادتش باز است و نعت از جمال بمثال و کمال با جلال آن
 طایر بلند پرواز بر اینیم که جبار خلق عظیم الخلق همایونش را کریمه قاب تو سین او دلی
 طراز و مدح از شای خاندانی کوئیم که سواره همایون های تماشای به هوای
 اشیا وصال عنقای از نبال ایقان قوه عرفان در پرواز است لمؤلفه
 دو چار و چار و دو طایر که بار تو حید بقاف قربت سیرغ می کنند شکار
 سحاب رحمت حدت برای تزیینت همی فرستد هر لحظه صد هزار تبار
 و بعد چنین گوید مرغ سخن گوی خیال بلند پرواز شکار انداز شاهزاده والا
 ترا و تیمور سیرز اولد مرحوم حسینعلی سیرز از فرمانفرمای این پادشاه مرحوم خاقان مقفول خجندی
 شاه قاجار لبه الله حلال النور که در پستدای دولت پادشاه مغفرت شگواه
 شهریار جنت آرامگاه محمد شاه نور الله شاه که سینه سندان و دویست و پنجاه
 بحر علی باجر بالف التیحه و لستناه بود با پنج برادر که رضاقلی سیرزانی ایلیایله

بظرفه

و بختیاری سیرز اولی مهر و شاهرخ سیرز اول اسکند در سیرز از زنده که متر بودند از ملک
 فارس هوای زیارت بحکم استشارت استخارت بعقبات عالیات ساکنین
 افضل الصلوة و اتم التحیات وی آوردیم و پس از ماهی چند که در آن نشان
 آسمان نشان قف کردیم از مقدرات بزوانی و مقتضیات آسمانی با برادران
 رضاقلی سیرز و بختیاری سیرز به سپار طریق فرنگستان و پس از سال و نیم باز غرمت
 اماکن مشرفه زاد الله شرفا تقسیم داده و بتوفیق حضرت الهی سی سال متعادی در اماکن
 سعادت ساکن بر سبیل آزادی بزیرت بقاع آفتاب شعاع و شکار اطراف و اصقاع
 مشغول بودیم چون محکاه دولت ایران صاحب الله عن حوادث الزمان
 بقدر جلوس سمیت مانوس همایون زیب قدوم معدلت لزوم علیحضرت شایسته
 حجه سایه فضل و رحمت الهی مؤید من عند الله سلطان بن السلطان بن السلطان
 و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان لمؤلفه ابوالمظفر منصور ناصر الدین شاه
 که با دایع احکام او قضا و قدر مزین و منور گردید و وصیت معدلت
 صوت مرحمت این پادشاه بی مانند بلند و در بقعه سامعه ساکنان خطه آب و خاک
 بلکه در قبه صوامع افلاک در چپد من بنده و رضاقلی سیرز از زنده که متر بودند
 بنفاد و نه از دار السلام بغداد و نغم سلام و همیشه حقه امام شام ثامن ضامن علیه
 علی آباء الکرام و ابناة الائمة الامام علیهم صلوات الله الملك العالم بجانب فیض
 جوانب رضی القدر و مشهد مقدس حرکت نمودیم در کرمانشاهان در قلعه سنی
 کجا حرم کریم که منزل بود رضاقلی سیرز از اجل موعود در رسید و بحکم کل نفس ذائقة الموت
 در گذشت و ستر ماتر سی نفس ماتی ارض متوت ظاهر کشت چون طایر روح او پر
 باز نمود و هوای شیبانه رحمت پرواز نمود و جنازه او را با بجانب نجف اشرف علی
 من شرفها آلاف الشناده و التحف که خانه مانوس است شیبانه موروث او بود

حجل وادام تا در مقبره پدر و عم مدفون نمایند و خود با خاطر مخزون عازم ارض اقدس
 گردیدم چون بشرف زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و التظیم مشرف شدم
 زمان حدت هوا و او ان شدت گریه بود و مویکب معود اقدس شش یاری در صفحات
 شمیرانات ساری بود از دو تن جوان حضرت دینکجاویز دولت کیفیت با عرض کتاب
 مبارک سازه بودند چون نماینده هستی و برانده بلند و پستی هر پستی را بلندی هر غنی را
 شادایی و هر غنی را دولتی مقرر فرموده هر یکی را در مانی معین نموده است ضمیر الهام میزد
 هما یونی متقاضی گردیده جناب دوست علی خان معیر الممالک با حضار این بند ارادت
 مسالک مأمور فرمودند و حسب الامر الاعلی با اتفاق ایشان بکالک کنشتم و
 پس از ساعتی وارد دنیا و زمان که آنوقت موقع وقوف اقدس و موقوف وجود مقدس
 بود گشتم و پس از ساعتی توقف سایه حجاب زیارت حضور آفتاب بایون
 روح فداه مشرف شدم حدان مرحمت فرمود و ابواب عنایت و مکرمت
 کشود که آنچه شنیده بودم شستی از خروار و اندکی بسیار و یکی از هزار نمود و گفتم
 چشم مسافر که بر جمال تو افتد غرم حلیش بدل شود با قامت
 از هر در فرمایشات حسروانه در پیوستند و در کلمات ملوکانه که ملوک کلمات توان
 بود برشته لفظ و عبارات بستند این بنده نیز علی حسب القدر و المقدور در حضرت
 خلافت عرضی بغرض بر زبان بخلاف میگذرانم تا سخن بقوله شکار رسید چون
 حضرت ظل اللہی و جناب فراه در علم شکار عموماً ما برود در تیراندازی خصوصاً بنهایت
 قادر میباشند و بحول الله تعالی و قوتی چه در دست تاخت است چه در سپا و کی مثل
 و مانند این شاهنشاه کامکار ندیده و نشنیده ام چنانکه روزی در کوه شهرت است
 بنده و محمد تقی خان غلام بچه باشی آقا کشی خان لکن در در خدمت شش نشسته
 بودیم مصطفی قلیخان میر شکار که مولفه بجز بوسیدن تیر ملک آرد زحمت

بجای تا سوی این خطه بتدبیر شکار با چند تن از لشکر اران جستجوی شکار
 رفته بودند تا کله شکار را بران مان کردش داده بدم تیرا علیحضرت بایون خبر داد
 بیاورند و بحیات جاودانی برسانند و دو دوام از پی شمشیر ملک میسپند
 شیر تو شنیدم که از دم شمشیر شکار چون کله شکار بارها خود و یاران خود را
 گرفتار این زقار و سرگشته بتدبیر شکار و جان باجنت تیر شاهنشاه شمشیر شکار
 دیده و دانسته بودند که مصراع هر که این آب خورد درخت بدریا کند
 روی از راه تیر آتش بار بر تافته و بر راه که نیز و کزیر شست تا غنچه پنج قوچ سه ساله
 که هنوز از این خطر بخیبر بودند روی بدان سنگ که شاه فیروز روز و سبده
 و اشخاص معروض در پس آن خریده بودیم کف و دند شاه را و دلوله تفنگی چهارپا
 زن با سه تفنگ خاندار کلوله زن حاضر بود که پنج شکار مرز بچهل قدم فاصله
 رسیدند تفنگ دلوله آواز داد و بیک لوله اولین قوچ از پا در افتاد و
 دو مین از دو مین در غلطید سه راس دیگر سر از بر فراری شدند علیحضرت شهریار
 دست مبارک بتفنگهای خاندار فرابرده بنام بزدان بختا بر سه راس را
 بسته تیر متوالی از پای در انداختند فلک گفت احسن ملک گفت زه
 شکارچی است او داند که در گریز و تاخت چه قدر باید دور بشود که از پنج تیر یکی
 خطا نکند مولفه نیست شکار این که مخرج است و کرامت آری سایه
 خداست بر همه کار بقدرت صاحب خود قادر و تواناست بیت
 تا خدای ما خدای شاه ما شاهی کند سایه آری هر کجا با ذات همراهی کند
 مولفه ازین مقوله چه سال دیده ام بیا که رفته دو صد و هشتاد و پنج تیر
 شصت و چهار سال از عمر بنده گذشته و همه صرف شکار طیور و وحوش گشته
 لذتی جز در شکار نبوده ام و عشرتی جز در تیرکار نگزیده بنده در کاه تمیور خا

نامور صفت پیشی در بارگاه سلیمان عصر عرضه دارد و در علم طيور با قسامهای شکار
 و خوشی و ناخوشی و صفات و اختلافات هفت کتابی بر نگارده هر چند استادان
 پیش باز نامه نگاشته و در نیاب بی با زد داشته اند لکن این بنده را چنان در
 نظر آید که هنوز درین مسئله جا بل و درین مرحله جا بل بوده اند و اتان را شکارچی توان
 شمر دو نام با پستادی توان بردند باز نامه بر نگارم و بدست یاری
 خاصه معنی طراز چانه بکار آرم تا طالبان علم شکار را یاد کاری بکار باشد و استادان
 این فن را دعای خیر بیا و کار چون در شکار گاهی با صفا هنگامیکه میزخان
 شکاری صید خود را کرده و از شر عقاب جان بسلامت برده و طعم خوش
 خورده در کنار جوی آب نشسته و از خشکی و کمرنگی رسته بعقیده این بنده
 در انشاعت تیر دعا بدف اجابت مقرونست امید آنکه تصور این نامه را
 با پستادی خود مغفوف و مغفور دارند و این کتاب بر انبام متطالب جان و غلبت
 مالک رقاب منتخرداشتم و باز نامه ناصری نام نهادم و بر چند باب مشتمل
 ساخته و چون روی غروس و چتر طاوس بزبور کمال و زینت جمال پر خسته
 آمد و التوفیق من الله و التوکیل علی الله

باب اول در انقسام طيور شکاری اولاد و قسم قسم اول زرد چشم و آن چند
 قسم است اول طغرل هر چند درین باب همه کردش احتیاط طغرل را ندیده ام اما
 از صفاتی که شنیده و در کتب دیده شده از نوع زرد چشم است حکایت
 آورده اند که بگرام گور از ملکات چین یک بجهله طغرل بر سم بدیت از میان
 آوردند بگرام او را زیاده عزیز و کرامی داشتی روزی در شکار و ورود
 فرار بر قرار خست یار نموده از نظر غایب میشود و بغایت موجب تحسیر و افسوس
 بگرام میگردد و خدم و حواسی که حاضر رکاب بودند در طلب آن از هر طرف

متفرق شدند بگرام نیز خود با چند تن از خاصکان کردش گمان باغی فرود آمد
 باغبان حیران بماند که سلطان باین اختصار در باغ وی نشرو داده گفت
 کلاه گوشه و بهقان مهر و ماه رسید که سایه بر سرش افکند چون تو سلطان
 چون از حال طغرل سوال کرده گفت او را نمی شناسم لکن دو ساعت پیش
 قوشی با جلقوی مرصع و زنک بر شاخ درخت این باغ نشست تصدیر گفتش
 کردم برخواستند آنهنگ باغ دیگر نمود بگرام خوشوقت گردیده و هم در انشاعت
 او را بخت آورد چون جلقو و زنک نشستن بر درخت از علایم زرد چشم است بعلم
 شکار چگیری مصرع مؤلف بزرد چشمی آفرغ حکم شاید کرد و دیگر بتیقونست آن دو
 نوع است نوع اول در زبری و یکی سر او پرهای شان و کمر او زرد رنگ مایل سفیدی
 چنگ و منقار شراب سیاهی غالب و مجموع سفیدی مایل باشد و بن منقارش سبز
 رنگ بود چون تولک کند شمش کبود و سینه اش سپید گردد و هر چند تولک نیاده
 کند بر کبودی و سفیدی سینه و پشتش سفید و پرهای کوشش سیاهی مایل گردد
 معلوم میشود که این نوع دورک است در و مادرش بر دو تیقون نبوده است
 ایفرزند بدان با اعتقاد من اصل تیقون مثل طرلان و قزل منیت که در ولایت مخصوص
 باشد که همه قوش آنجا تیقون باشد اتفاق می افتد دو طرلان سفید با هم
 جفت میشوند و یک بچه آنجا سفید میشود و بانی دیگر رنگ پدر و مادرشان
 میشود و در این باب اعتقاد کامل دارم زیرا که خود بالابان تیقون سفید
 کر قه ام شاهین و کلاغ پیه و طاوس و گنجشک و قرقی در قفقاز و کبک
 و بید و ترمسانی و کاکلی و درنا جمیعاً تیقونش را دیده ام پس معلوم میشود که
 تیقون جنس مخصوصی نیست بحسب اتفاق دو طرلان سفید که با هم جفت شد
 بچه می کند یکی از آن بچه سفید میشود لیکن باز پرهای پشت و شان و کمر و دمش

انکه زردی دارد و تیرنجب اتفاق در بهار مثل خودش تیغونی پیدا شود و با هم
جفت میشود البته یکی یا دو از بچه های هست تیغون پاک میشود که اهل ترکستان او را
کافوری می نامند علامت طوار او بغایت درشت و جره او بسیار کوچک است
در سر کردن پشت و سینه هیچ نشانی ندارد مثل برف سفید است چشم او مایل
قرمزی بعد از تولد تمام قرمز میشود گاه باشد بحالت خود باقی میماند دیده ام که
ناخن و منقار او سفید و اکثر سیاه مایل سفیدی بن منقار او سبز رنگ تیغون سیاه
نجیب که پدر و مادرش هر دو سفید باشند اینست شعر تیغون نیکان ایل
نجیب ما اینست کش خدای نایب ما این بنده در خدمت پادشاه خلدستان
فصلی شاه جنت مکان یکت جره و یکت تو او دیدم چه بسیار خوب شکار میکردند این جور
اهل ترکستان که او ستاد این فن میباشند لاری نیا سندر پیش ضیادان باز کرد
که چنین مشور است اول بهار که میشود بازست میشود فریاد میکند تا قوشهای دیگر
بر دور او جمع شوند خوش ناخنی با او جفت میشود اما تیغون لازنی کافوری البته
پدر و مادرش هر دو سفید بوده است دلیل بر قول صیادان قوشی از رویه
برای خاقان خلدستان آورده بودند رحمت کرد و بخیلی میرزا فرمانفرمای فارس
انزوم هم باین حقیر رحمت فرمودند چهار پنج تولک کرده بود که بدست این بنده رسید
چه بسیار رحمت کشیدم عاقبت یک کبک خسته لکشته قوش دیگر را گرفت بسیار
بد خلق و بد خو شوم بود صفت او تمام برایش بحباب کی سفید مثل برف و یکی سیاه
مانند پر کلغ ناخن و منقار او سفید مانند صدف چشم او زرد مایل قرمزی بسیار طوار
بود از آن معلوم میشود که قول صیادان صدقت بنده قطع دارم که کلغ قرقون با
تیغون جفت شده است و این هر امراده بعمل آمده است ایندلیل قول صیادان از قوت
میدهد العلم عند الله بعد طر لانت و آن بر سه نوع است یکی زرد باد می یکی سفید

و مالک

و مالک سیاه اما زرد و سفید او بسیار است و کم بنیه لیکن بسیار خوشخو و در نرنج خوش
طبیعت و خوش رو و چپینرهای کلانزاد شواری کرد اما سیاه او که رنگش سیاه و مایل
بقرمزی باشد اگر چه بد خو می باشد اما صاحب طاقت و در شکار در حص حکم بفرمان
معمول دارد حتی پیش مرغ و در ناراهم خود با طر لان سیاه مایل بقرمزی گرفته
است نیکوتر و بهتر از آن دو نوع میباشد بعد قزل است در ولایت ایران هم
اشیانه او را از نارندران سیاه و بلاد و دیگر می آورند و هم در ایام فائز
بمراهی طر لان او را صیادان با تور هم میگیرند آنهم مثل طر لان زرد و سفید
و سیاه دارد و سیاهش که مدام دشته باشد یعنی زیر چشم و زیر چانه اش سیاه
باشد هر قدر سیاه مایل بقرمزی باشد برای شکار بسیار بهتر است
بنده با قزل توری همین صفات بره و پیش مرغ و در نار گرفته ام فرق
قزل توری و طر لان اینست طر لان دو درجه تند تر است در سر بالائی
از قزل خوبتر بلند میشود که بنه را کم نکند و مقبولتر و خوش روتر و نجیب تر است
ازین بابت در نزد شکارچیان عزیز تر است اما قزل آشیانی اگر چه بر رحمت ترا
لکن از بابت اینکه او را از اشیا نه برداشته اند سختی و سستی روزگار ندیده و
ضرب سیلی عقاب را نخشیده است اول دفعه جستی میکند و شکاری میگیرد ولی
بزودی از شکارش سرخورد و ترش او مثل ترش توری نیست مثل قزل توری
و آشیانی مثل املیات صحرائین است با مردمان بازار نشین البته
توری او از آشیانی نیکوتر است خاصه که سیاه و شامغلی مایل بقرمزی باشد
اگر چه در ترش لطر لان نمیرسد اما در کلان کیسه زیاد از طر لانت فرق دیگر
او با طر لان آنکه هر چند تولک زیاد کند کلانگیر تر و با صاحبش مانوس تر میشود
و طر لان هر چه تولک زیاد کند در شکار عذر آور میشود مثلاً این دست قره قوش

دیدم یا من باید از اختی کرم در آید یکبک را ندیدم معذ و ریش و باین عذر هاتا
 هنگام غروب آفتاب که میداند اندست او را سیر می کنند نهایت سعی را میکنند
 تا یکم دو سیر شود و صاحبش را بطع بیند از و تا فردا صبح زود تر سوار شده باشد
 فردا هم مثل روز گذشته خواهد نمود بیت
 اندر مثل شکایت دیر روز میکند
 و باوقا و خوش رویت چنانکه گفته اند
 هوا گرفت بنکام باز تریدن
 که باز گشتن خود را سیر کن دیدن
 هوای بال خوش است و بکام تریدن
 که سر سری نبود کار عشق و زین دیدن
 تمام عمر از و مشکل است بریدن
 طرلان ذکر شد در او نیز مندرج است آنهم سفید و زرد و خاک کی رنگت و سیاه دارد
 از این چهار نوع خاکی او پر دل تراست علامت او خاکی رنگت مایل به سیاه چشم
 کوچک و نقطه های سینه اش هر قدر کوچکتر باشد صاحب جرات تراست عکس
 قرال است البته قرقی شیاغلی چندین درجه از توری او نیکوتر و خوش خوتر
 و بر طاقت تر و با شکار تراست شعر
 با باشد بر اندیم که تا باز آید
 باز نیکه هوا گرفت کی باز آید
 کر طالع برگشته ما باز آید
 هم باشد بدست آید و هم باز آید
 کبک و با قرقره چا خروق و مرغابی
 رامع یا ملاق خود با قرقی گرفته ام خاصه شیاغی او را دیدم برای خرگوش طسید
 جرات را کردن او را کردم ایفرزندانقدر بدان بنیه و جنبه خودش زیاده از
 همه نوع زرد چشمان دلیر و با طاقتت ایفرزندان که در اول سبند که هنگام

باش

اندن

اندن قرقی است قرقی بسیار خوبی بدست تو آید او را عزیز و کرامی داری ترا در نکند
 او تعلیم کنم بدان از عمر این قرقی اول سبند نهایت یکماه یا چهل یا پنجاه روز زیاده
 نکند شده است که بر دام تو افتاده و از بابت این که بچه است هنوز استخوانش
 زبسته است و مضبوط نگشته لابد بر دست توست و پیمان مینماید اگر نه ای
 او را عاجلا شکار کنی ضایع میشود پس نصیحت بشنو اگر میل داری که چیزهای کلان
 و درشت از قبیل کبک و تیه و با قرقره و امثال همینها با او بگیری او را بچاقی
 خوب این کن که از اسب طولی بهم خوف نکند بعد او را کرم طلب کن بعد یکدو
 جوجه مرغ برایش بکش سیرش کن جوجه را روز بر روز بزرگتر کن تا با سنج برسد که اگر پای
 مرغ زنده را گرفتی بهیضایقه بیاید و بر دست تو مرغ را بگیر و مبادا تو غره بشوی
 یکدفعه مرغ را بر کنی که ضایع میشود و بعد از دو سه مرغ گشتن بر دست او دو سه
 کبوتر برایش بران بگیر و سیرش کن باز یک مرغ دیگر بسیاق اول برایش طلب
 بکش همین طور دو پای مرغ را بگیر او را از دور طلب همین که بی تامل آمد و مرغ را
 گرفت سیرش کن او را در جانی مثل کبک که دو ذرع طول بگذرد عرض مایندگی
 بزرگتر و یا کوچکتر جایی ده محل او را بکنیزه کن که خاک بند شده باشد و چنان تار یک
 باشد که قرقی روز را از شب فرق نکند مبادا بخیمال روز پر و از گند خودش
 برود و دیوار زده ناقص کند چنین جانی قرقی را بسته باش همه شب سه ساعت
 یا چهار از شب گذشته برو با چراغ و قرقی را بر دست بگیر و گوشت بده اما هر شب
 گوشت او را بدل کن اغلب کنجشک و کبوتر بچه با و بخوران شب دیگر بسیاق مذکور
 برو و گوشت بده هر قدر میخورد باید بدی تا خودش نخورد و بعد جامی را آب کن
 پیش رویش بگیر و دست بر آب بزن که بداند آبست اگر خورد و بگذارد هر قدر میخواهد بخورد
 اگر میل ندارد نخورد اقلایک اربعین باید همین بسیاق در آنجای تار یک باشد

این تصویر قرقی

۱۲ روز چنانکه میخواهی اورا بیرون بیاوری گوشت اورا کم کن تا چهار پنج شب مثل
 قرقنی تازه اورا نزد چراغ دست بگیر شب بشب دست گرفتن اورا زیاد کن
 تا خام بنفیت خوب که رام شد بجز چه حکم کنی معمول در این عمل دو خواص دارد
 اولاً قرقنی خیلی درشت با قوت میشود البته سه بند انگشت قرقنی بلند و کلفت
 میشود دوم ازین چله تن مغز استخوانش سیاه میشود و قوت او یکت برسی فرق
 میکند اگر چیزهای درشت را بگیرد یکت و کبوتر و با قرقنه محالست از دست او
 بدر رود مشروط بر آنکه اورا از اول که بردستی قومی آید تا حال که بعد از چهل
 روز است که خشک و چیزهای کوچک نیندازد حتی میخ بند نباید بدی که کلنجار
 کنجشک خورده گیر بر اثر اموش کرده بداند که شکار او چسبندای درشت است
 اسی فرزند نوع دیگر در علم قرقنی را بسیار موزم که هر چه پیون و طرلان و شیمان کنند قرقنی
 تو هم آنرا بکنند اول بجا که شد بکنفر قوشی صاحب و قونی نمین کن بر بود جابانی که
 آشیانه قرقنی هست نگاه کند و از دور تاشای آشیانه بکند همین که دید قرقنی از بر
 بجایش طعم آورد قوشی برود نگاه کند البته سه یا چهار تانج که خواهد داشت خوب
 نگاه کند یک طوار خوش او آشیانه بگذارد باقی دیگرش را بردارد تا پدر و
 مادر هر چه طعمی آورند باین یکی بدهند تا آنکه تمام پرهای حلال او در بیاید همه
 روزه صیاد او را نگاه بکند چهار پنج روز پیش از آنکه میخواهند آن که را پدر و
 مادرش برده باشند صیاد برود او را بگیرد در آشیان چشم او را بدوزد آن چه
 قرقنی هانی که اول خودش برداشته است یکی از آنها را بیاورد بجایش بگذارد
 تا پدر و مادرش بایوس نشوند و جلای وطن بکنند همه ساله بر همین درخت آشیانه
 نمایند پس آن چه قرقنی را که پدر و مادر او تنخا تربیت کرده بهمان قسمی که در اول فکر
 شد تربیت مناسی چنانکه بعد از اربعین مذکور که بردست بگیرد همه میگویند که خجسته

۱۳ باز است و پرخ دخلی قرقنی ندارد هر چه باز کند او بکند بلکه زیاده و اگر همین عمل
 در قرقن طرلان و صرخ و شاهین یکی البته خیلی بهتر و نیکوتر است چه اگر پر قوت
 و تنومند تر و درشت تر است شاهین و صرخ و قرقنی و قرقن امن تجر که کرده ام این
 عمل ایجاد حقیقه است اما در میان پیقوان برد و نوع همیشه باید یکی زرد که حال
 سینه اش درشت باشد و دیگری سیاه مایل قرقنی و هر یک از آن دو قسم هم
 برد و نوع منقسم است یکی آشیانی که از آشیانه برسد از نو و دیگری توری که با
 توردست آرنده اول سبب است روزش از آنکه قرقنی بیاید و می آید و بر خطا
 قرقنی که آشیانی او بهتر از توری است آشیالی پیقو پوچ و نام مرغوست
 بر خمت شکاری میشود و سیاه او بد خو و کمر زیاست اما زرد رنگ او بسیار خوب
 و خوشکل تر از قرقنی است خاصه اگر یک فوطو لک سم بکند هر نوع قرقنی خوب
 در شکار قرار بکند و نیز همان کند فرق پیقو و قرقنی همین است که قرقنی تیز تر است
 و او کسند تر بجز این او در همه چیز زیاده از قرقنی است با قوت تر و بادوام تر
 چه در کرم او چه در سر ما اگر در تابستان از صبح تا عصر ما او شکار کنی دست بست
 تازه تر میشود که حنتم میشود البته سه ده درجه طاقت او از قرقنی زیاد تر است
 و بیشتر از قرقنی با صاحبش مانوس میشود اگر پیقور بسیار خوبه اندازی که دست
 رد نگیرد و دراز که شد نخواهد گرفت باید بسیار خوب پی اندازی که بر پشت او پی
 تا بایوس نشده باشد خوش گرم شکار بفرمائی علامت پیقو غالباً قریب
 قرقیت کرم پای پیقو کلفت تر و ساقهایش قوی تر و چشمش قریب براق است
 و خط سیاهی از زیر چانه اش کشیده شده است بالهایش کوتاه تر از باشد است
 هر قدر آن خط زیر چانه پیقو بزرگتر باشد بهتر است بعد شکره است مثل قرقنی و پیقو
 از مرغان شکاری هندوستان است گویند از قرقنی و پیقو درشت تر است

و خصوصیت

۱۴ و خوش خط و خال تردد و ولایت ایران بسیار گشت و میگویند که در هندوستان کلاغ
بلغ را با او میگیرند بنده ندیده ام خدا داناست بعد بیخ است علامت سنج کردن کلفت
است پایش مثل قوش و سینه اش مانند نقش مثل طولان صفت پشت او سیاه بی نشان
و شکارچی او را به بیند میگوید ساراست و بسیار شبا هست بسیار دارد و بهمان قدر با
شود شکار او بجز مار هیچ نیست مار خوراست مارهای درشت و بزرگ را دیدم کفرت
بجز مار خوری کاری از او نیاید و اگر او را بچینه صیادی خیری یا با خرچ عقاب گیر
او را صید کنی و بخواهی نگاهش بداری بدان سپح کوشی را مثل گوشت مار
دوست ندارد و زندگی او بته بگوشت مار است بعد بوف است آن بر پشت
و نه نوعت خوب است شاه بوفت که صیادان او را از آتش میان بر میدارند
و او را تربیت می کنند برای قوش گرفتن سیاق رسانیدن او بعد از آنکه او را
از آتش میان در آوردی خوش گوشت بده که خوب چاق بشود که پر پایش را
خفه نکند قند از دماغ او پاشند که هوا سرد شد در آنوقت همه طیور بسج و غیر
سج از سیلاقات و کوهستان بگرم سیرات می آیند تو هم بوف را بدست
بگیر و پاچه بند کرده او را مثل سایر قوشها با خود رام کن و او را کتر گوشت بده
که محتاج تو باشد بعد چوبی که نیم ذرع بلندی خوب باشد و سله از چل سیاه محکم
و مدور بند و بندی باز از قاطمه سیاه بر او بسته باش و پاره گوشت
بدان سیگما به بند بقدر دو قدم بر زمین بگذار و بوف را بدست بگیر آنکو گوشت را
بر او نشان بده از دست تو بر خیزد و روی آن گوشت می رود و بگذار قدری
بجورد و نوبت دیگر بطور مذکور کن دفعه دوم و سوم او را کمی سیر کن عصر باز
همین نوع قدری دور تر فرود پیش قدری دور تر قدم بقدم آن سیاه پیر او دور
کن قدری که دور شد چو برابر زمین فرو کن که آن سله قره پیدا باشد بوف را

صفت سنج

صفت بوف

۱۵ رها کن تا بر دو بدان سله بنشیند و گوشت را بخورد و چوب را بر زمین بست فرو کن
که همینکه بوف بر او بنشیند بقیقت که او نیز آن نشود و رحمت بگشاید آنکه پانصد صد
قدم از دور برود و آن سله سیاه را بگیرد و زنه را بجز گوشت بی هیچ پریده از مرغ
و کبوتر بدست او بده که پرنده کبوتر نشود اگر حیوان پرنده بدست او بدهی
بد است چرا که بعد از آنکه خوب کرم قره شود و از دور رفت بر قره نشست بلکه
بالابان بسیار خوبی آمد و در تورا فدا آن بوف پدر سگ قره را اول میکند و بالابان
نارنگین را در تور میگیرد و تا صیادش برسد بجز دیک فشار او را کشته است بدست
شود می گذارد همان گوشت و قره را باید بشناسد همین که از راه دور بر سر قره
رفت تو توری از ابریشم شش یا هفت لاد دست کرده نگاه بر زمین کن
خاک آن زمین بر زنگ باشد تو را بهمان جور زنگ کن اگر در ستره زار باشد ستر
کن و بگذار که بالابان زمین را با تو فرقی ندید این تور بقدر پنج شش ذرع عرض و
سه ذرع طول یک بند ابریشم باریک خیلی بلند بزرگ خودش از بالای تور بسته
باش و دو جوب باریک بلند بقدر همان تور مثل دو کوره قرنی گیس که ده پانزده
قدم از تور دور زیر آن بند بزن چنان بزن که بجز حرکت تو نرود و افتاده شود و آن
این بند را خیلی دور برده باش بر منجی بسته باش آن قره را یک پاچه بز یا تیره
بدان قره مضبوط به بند آن چو برادر وسط حقیقی تور بقدر یک ذرع و نیم دور از تور
بر زمین فرو کن و خودت بوف را بدست بگیر و قره را نشان بده پشت بر قره
بقدر پانصد شصت قدم برو از آنجا بوف را به او بیاورد و برای آن قره بهمان حالت
پیش خودت بهمان بوف نگاه کن اغلب طیور برای بوف خواهند آمد بیرون میا
بین آنچه بالابان اگر نزدیک کوه باشد بلکه قزل و طرلان همه حیوانات برای زدن او
می آیند با او میزنند و او را میزنند و همین ملتفت قره است برای قره میروند و میگیرند

قره نشیت آن قوش که اورا میزند حکماً در نشیتن بوف برقره بدام می افتد
 تو از کین حبه اورا بگیر ای صیاد اگر بالابان خوبی باشد ترا بجا آید است بر رو
 او برو و اورا باغرت از تور دریا و چشم او را با ابر چشم ندوز بار پیمان مسون
 حنبله نازک بدوز تا بدست شکار پیش که میرسد ترا رحمت کند آنکه لغت
 کند بوف آشیانی بهتر از توری است که خودش صحرانگار کرده باشد چه اگر بوف
 آشیانی از صبح چیزی غیر سد چونکه نمیداند بوف توری از قره قوش و خیمه های
 دیگر می رسد طاقت آشیانی هم بیشتر از توری است اگر بوف خوب باشد یکروز
 صد دست بالای قره میرود از صبح الی ساعت پیش از ظهر و دو ساعت
 بعد از ظهر الی نیماعت بغروب مانده اگر توری باشد زود خسته میشود بر سر قره
 میرود جای دیگر می رود می نشیند که دخلی بتور ندارد شاه بوف راعرب
 فهد اللیل میگویند یعنی لیلک شب است هر چه قره قوش در روز بخندد
 زیاده در شب میکند خروش و روباها را بخوابی بگرداند و در صحرانگاری او را
 عقب کن سه پرش سخایت میکند بعد او را دست کن که زود مانده میشود بشرط
 آنکه در کوه و جای مایه دار و سنگ کلاخ نباشد زیننی باشد که تو او را مجال نهی
 همین که نشیت تو بر سر او را بلند کن دو پرواز یا سه پرواز زیاده نکند و دستگیر
 شود اگر بخوابی او را برسانی اولاً آنهم چشم دوختن را لازم ندارد و دست
 بگیر در ساعت اگر بردست نه ایستد سه چهار دفعه سرش را بریزد بکن
 کرد و دلش هواست سرش ز آبر کن تا آتش نشیت و راحت شود چو خاک
 و او را گوشت خورد نموده بسایق مذکور با او رفتار کن نوع دیگر مایل غ است آنهم بر
 دو نوع می باشد یکی صحرائی است و نوع دیگر در باغها پیدا میشود اما صحرائی
 او بسیار خوب دور میکند اگر باز یا شاهین یا قوش دیگر دست رو او را گرفت

غیر
صفت

و الا اگر بد و راقدا محال است گرفته شود از صد بالابان تیز پرکی مایل غ را بدور
 نمیکرد اما جری و شاهین توری اگر خوب گرم بشوند و سر میگردند بسیار تماشای او
 اما باغی او که قدری سیاه رنگ تر است خوب دور نمیکند و چکتر از شاه بوفست
 نوع دیگرش بی شاخ است در بغداد و اما کن مشرفه بسیار است سفید مایل بزرگ
 قریب به تیغون است و راعوس چاه میگویند خوراکش بیشتر کبوتر حرم است
 فرساق همیوت صید حرم را شکار و قوت خود قرار داده است و شب با کبوتر
 حرم را میخورد حضرات خادم هم سنگام بهار که آنها را در کسب و سوراخ
 در آورده میکشند از مایلاق کوچکتر است نوع دیگر مایه قوش است که او را چند
 میگویند اکثر در جای خراب پیدا میشود بجز این که برای شاهین بزرگ بخوابند تازه او را
 شکاری کنند بکار دیگر نباید بعد از نشیتن دو سه کبوتر یک دو چند حکماً با شاهین
 بگیرد که سیر شود تا برای چاق کردن آماده باشد بجز این فایده نیست نوع دیگر
 اینک است که او را عوام مرغ حق میخوانند صفت او جره اش بقدر کاملی میشود بسیار
 خوش خط و خال خاکستری رنگ مایل سپاهی با خط و خال زیاد مقبول غرض انواع بوف
 بیچیک در روز شکار نکند و از مکان خود هیچ حرکت ننماید بوف ناچار شب
 اینک نماید بکار بعدیل با قلی هست که گردان او را دشت ماله گویند و اعراب
 او را ابو حک نامند آنهم بر دو نوع میباشد یکی زرد و دیگری خانی علامت ز چشم
 اطراف بنا گوش سیاه پسینه بد سر و شان و گردن پنجه های بد و قلم باریک و بلند
 و نوع دیگر سیاه چشم و اندکی سیاه تر از زرد چشم او در بزی خانی رنگ است یک
 تو لک بگذرهای سفید در وجودش پیدا میشود اما تو لک دویم و سیم بعینه تیغون
 میشود پست او گوید و سینه اش سفید مثل تیغون توارش بقدر جره قمرل کو چلی هست اگر
 کسی تمام از علم قوش با خبر نباشد میگوید جره تیغون است اما سیاه چشم او هر قدر

۱۸ توکلت بجهت مثل بریش خواهد بود و درش فرق نکند مگر خال سینه اش درشت تر شود
 شکار صلی خودشان در صحرای مویش و کجنگت بلدرچین هم گاهی سگیزند بسیار بد خو
 و بی پروایی جان بی طاقت است این بنده در خدمت حضرت سحر بگری
 روحان فداه باد و گستاخان شکارچی شرط کردم که او را برسانم و یکت بخرم حد خدا را
 رسانیدم و یکت گرفتم و زعمده عهد خود برون آوردم و از پادشاه حجاز
 که بجای از جسم و کینه برده است در نیاب کرد و بروم و خلعت استخوانی
 پوشیده ام و شربت حمتش نوشیدم و در بغداد بهم با شکارچیان بغدادی بر سر
 مادیان بخدی بنام و پنجاه روزه او را رساندم در حضور دوستان شکارچی
 و راج و بلدرچین و بلوچه با او صید کردم و کر و کر فتم غرض آنکه با مرغ شبانهنگ
 توان کرد شکار تا بدو صد رحمت و رنج بسیار و پس از روز کاری رحمت عطایش
 بقایش ارزش ندارد چرا که بد خو و کم پرش است لیکن عیب و جمله
 بگفتی بنفش سینه بجوی خلی نقش است بعد ماست چنانکه شاعر گفته است
 بهای بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد
 علامت او اینست که پیش سیاه رنگ مایل بجا کتری و سینه اش خنایی بی نقش
 دو شاخ از پر بالای سر دارد مثل شاخ بوف و ریش بسیار خوشگلی دارد بالهایش از قره
 قوش بلند تر است و دو قباغ دمش از دم دیگر دراز تر بسیار با قوت که استخوان
 را ن سفید شده خرم رده را از زمین بلند میکند و از بلندی او را بر سر سنگی می
 اندازد که استخوان خورد میشود بعد خودش از عقب استخوان می آید و خورده
 استخوانهای او را بر چیده میخورد و مشهور است اگر کسی بداند بهماست او را بکشد
 زنده از چهل روز نماند روزی خودم در شکار گاه دیدم بهائی بر سر سنگی نشسته پستی
 داشتم جوهر صاحب جرات خواست او را با تفنگ بزند او را منع کردم گفت

صفت جان

این حکایت عوام است عاقبت رفت و او را با تفنگ کشت روز جمعه فوت شد
 این را چشم خود دیده ام یا موت او چنین بوده است که با زدن بهما موافق افتاده
 است این چنین است که مشهور است خدا داناست خودم در شهر زور سلیمانیه دیدم
 عقابی بر سر سنگی نشسته است چرخ قره قوش گیر بسیار خوبی داشتم و بر او با کتاف
 و او را گرفتم دیدم بهماست از خوف فوت پیشی مت ربایش کردم و مشهور است
 اگر سایه بهمای بر سر هر کس بقیه البسته بدرج سلطنت پادشاهی میرسد این
 سخن را راست می توان شمرد و بصدق حق با تو انم کرد زیرا که خوشتر است تجریت
 رساندم بهمای سایه دولت مرفکت بر سر که جای کشت درین سایه با تو انم
 بفرزند کیش شاه بخت خوشیتم همین دست عظیمش قرین قار و نم نوع دیگر
 و میر و زناق است چشم سیاه هم میشود چشم زده هم میشود مثل سنگ و پیچ و عقاب
 او پشت سیاه و سینه سفید و ناخن منقار سیاه چپ را نکشت او هم یک
 اندازه از چهار طرف نقش در آمده ساقش بسیار کلفت کف پایش و پنجه اش
 مثل سوبان خار دار سر او مخمرات سیاه و سفید همه ناخن او یکقد و کلفت زبر و
 خشن خداوند عالم دست او را برای گرفتن ماهی چنین خلق کرده است که
 می آید بقدر نیساعت در دریا با و یا جو بیک عمیق در بهو ابال زمان می آید تا
 ماهی را دیده باشد در قعر آب از بهو خود را بر آب میزند بقدر دوسه ذرع جو
 میکند ماهی را می گیرد و از آب بیرون می آورد او را در شکلی میرد و میخورد و نقد
 قوت دارد که ماهی بکینی را از زیر آب بیرون می آورد و بقدر دوسه
 هزار قدم او را میرد آن دست و پای خوار دار او که خالق خلق کرده است
 و راه معیشت است که ماهی نزننده از چنگ او بدر نرود این نکته
 مرغ بهوار نصیب ماهی دریا برای این مرغ است و پس کوشش بخوابی

صفت جان

نخورد و حیوانش بگوشت ماهی است و او را خود با چرخ کوفتم و نگاه داشته ام هیچ نوع
گوشتی نخورد الا گوشت ماهی باب دوم در بیان طپور سبع سیاه چشم که
در این عمر بدست من آمده است و از هر جنس او را بقدر خودش شکاری کرده ام و
دیده ام بدان اول صفت عقاب است و آن برهفت و هشت نوع می باشد
اول صفت عقاب ماه دم است از همه نوع عقاب جوهر تر و با قوت تر و شجاع تر است
علامت او سر و همایش سیاه و باقی دم او سفید سینه پر کینه سیاه و پشت او نیز
سیاه سر و سینه و پشت یک رنگ بی خال و نشان بسیار درشت و در کسکی صابر و توانا
که اگر هفت هشت روز شکاری نکند و سیر نشود پرواز درونی قوت و بیان
نشود مدام در کوهها کپک و خرگوش و بزه شکاری دیگر در چندان در بند سیلاق و قشلاق
هم نباشد مدام او را در زمستان در کوههای پر برف دیده ام که مانند پست با قوت
و شوکت شکاری میکند دوم عقاب کوچکی کان است علامت او دمش سفید
یک دست کوتاه قد و کلفت و پشت و سینه اش سیاه بسیار تیز و متقار و درشت
بقدر متقار دال مردار خوار و زرد رنگ مثل گاه را با شکارشان مرغابی است
مدام جفت شکاری کنند و با هم میخوردند با لهای بلند دارند مدام در کتا
آنها و جابانی که مرغابی وارد استند بعد عقاب آینه ای است که در چشمه
کوچکتر از آن دو نوع می باشد علامت آن پشت و سینه و چنگال و متقار
سیاه سر او سرخ رنگ مایل سیاهی در پشت او چند پر سفید دارد از نیابت
شکار چنان او را آینه ای میگویند نوع دیگر کرکک علامت او محب جبهه
بقدر ماه و دم میشود کل اقلی رنگ با نقش زیاد سر و پشتش همه یک رنگ مخلک
و متقارش سیاه و کلفت و با قوت هر چه هم بکنند آن پر سگ نین کنند
نوع دیگر سیاه بی نشان است سر او اندک بابدنش فرق دارد و چندان غرض ندارد

عقاب ماهی

عقاب سرخ

عقاب کوچک

عقاب بزرگ

عقاب نین

نوع دیگر عقاب زرد است که یکبار بنده در خدمت حضرت شش یاری رسانیدم
و بر سر شکارش آوردم علامت او پشت سیاه مایل بزردی سینه زرد رنگ خالهای
سیاه دراز دارد سر و گردن صفت سول قریب بطرلان در زردی او را عقاب سینه پاک
مینامند نوع دیگر بوق خوره است علامت او سر و گردن و سینه و پشت سیاه
مایل بزردی مدام در داجها و کنارنی زارها می باشد اگر مرغابی زخمی یا لاشی پیدا
بکند بخورد و اگر بدست نیاید و بقرباقه و ماهی مرده قناعت کند او را از این با
عقاب قرباقه حتی نیز گویند و اهل کردستان سلیمانیه او را بو خوره می نامند
نوع دیگر دو برابر است که مدام جفت شکاری کنند هر چه عقاب کند او نیز بکند
علامت او در زردی پشت سیاه مایل بزردی و سینه قرمز رنگ بی خال و
سیاهی تولک که گرد سینه اش تمام قرمز میشود جبهه اش مثل سایر عقاب چندان
بزرگ درشت نیت جره او بقدر قزل حیل طوار است پرهای رانش
تا پایه ریخته است صاحب جرئت و جبارت است بنده خود در عربستان کجا
با چرخ قره قوش کیر کوفتم در عرض چهل روز او را رسانیدم با او دراج و پرلا و خرگوش
و حقار کوفتم دوستی از من گرفت بر دهمان آشیانی او بسیار بد است و کم
پریش توری او بهتر است چرا که با آشیانی او سعی کردم هیچ نشد ولی از
سایر اقسام عقاب خوشخوی تر و چابک تر می باشد نوع دیگر از عقاب سار است
و آن بر دو نوع می باشد یکی سیاه بی نشان که پا و بن متقار و بغایت زرد است
و دیگری زرد و جو جس آنها بد خویشند خودشان در صحرا اگر جانور زخمی بالکته
شده بی را ببینند میگیرند و با زردت قوش دیگری که شکار کرده باشد و بتوانند
ستم کنند شکار او را از او میگیرند و الا خوراک اصلیشان قوش و قرباقه و سوسمار
بکار شکاری نیامند نوع دیگر حیلاق است و آنهم بر سه نوع می باشد یکی دو دم وسط

۲۱

عقاب

عقاب

عقاب

عقاب

۲۷ که عرب اورا عمو و میگوید و سیادان عجم و ترک اورا قاپاق میگویند از همه دهانیش
کوتاه تراست و دمهای اطرافش بلند تراست رنگش خاکی رنگ و نقطه های سیاه
دارد در سینه دارد پنجه کوچک و ساق بلند دارد دوم آنست که مدام در کنار نزار با و
مرد و ابها در جستجوی قربانه و موش است قلم دراز بی پرو و پنجه شش کوچک و سیاه
یک رنگ مگر سر او اندکی سفیدی دارد و سیم سیاه رنگ سرش قلم دراز و پنجه شش
سیاه رنگ و عمل آنهم مثل آن دو است هر سه بوی و بی عرضه اند قزل کلان گیر
خوب آنها را میگیرند و حیاق قاپاق کوتاه اگر بدست قرنی یا ترمتمای شکاری بیند
چینله تلاش بر آنها می کند که از دست آنها بگیرد و اگر بتواند میگیرد و الا با زور
عقب جانور مرده و موش که درش می کنند بدانکه اینها همه از جنس
عقاب سیاه است حتی کچل چرخ و دال که آنها بجز مردار چینی و خورند صفت دال بزگتر
از همه نوع طیور است و منقارش بسیار با قوت که پوستش شتر مرده و خر مرده
را پاره کند چنانچه اش در بزگی سیاه رنگ باشد یک تولک که گرد زرد و سیاه
رنگ مریک درش بی مو و چشمهای سیاه اما کچل چرخ او در بزگی سیاه است
و خال سفید ریزه در سینه و پشت دارد سرش نموی تا گردن و زرد رنگ یک
تولک که گرد و چند پر سفید بهم میرساند در تولک دوم سفید میشود و الا سر
شاه بالهایش سیاه میماند خواص او برای حشی که جرب داشته باشد مدام
اگر بویش کند و مژگانش ریخته باشد یا زخمی که هیچ مرجمی خوب نشود او را بچیند
و شکم او را پاره کنند خزان او را در سیاه و در نبدان خزانیش در آخر عمر
زوقیت و کسافت او را دور کنند و او را بر روی زخم ناسور بسته باشند
تا فردا صبح بقدرت خدا که همای بسیار ریزه از آن زخم میرون بیاید و
در آن خزینه کچل چرخ جمع شود او را بردارند و یکی دیگر تازه بیند از ناسور نوبت

صفت دال

مشابه

۲۳ انشاء الله خوب میشود بنده خود این تجربه را کرده ام خواص دیگر او اینست که اگر
چرخ را بخوابی عقاب کبک کنی لا بد باید بعد از تمام شد دست پر او بگیرد و بچیند
کچل چرخ را بگیرد چرخ که برنگ عقاب است اما کوچکتر و کم پیشش و بی انار و
بی فیه سهولت چرخ او را می گیرد و کلاغ سیاه قزقون و دال مردار خور هم
داخل طیور سبع حساب کرده اند گویا چنین هم باشد درنده اندلی پوست
شتر مرده را پاره میکند اما که کبک را نمیتواند بخورد و بجز مرده خوری کار دیگری
از او ساخته نشود اما کلاغ قزقون را من خود دیدم که کبک را گرفت
و کبکش را من از دست او گرفتم از صفات او آنکه چشمش را اگر سوزنی
بزنی که تمام آبش در بیاید و کور شود و او را در جای تاریک بگذاری بعد از
یک شب و روز چشمش خوب میشود و بصورت اول بر میگردد و صفت
دیگر او را صیادان عرب با آنکه می گیرند و تعلیم میدهند مثل آنکه در دشتی
و دشتستان فارس و لنجه را تعلیم میدهند برای گرفتن بالابان و سایر طیور
شکاری در عربستان همان سیاق کلاغ قزقون را تعلیم میدهند و در کوه
شاهان و سایر جاهای دیگر با شاه بوف میگیرند غرض همه این نوع عقاب
که مذکور شد سیاق و قشلاق می کنند الا عقاب ماه دم که از بس غش
بر خودش و شکارش هست چه بسیار کم صحرائی میشود و در صحرائی نشینند
الا بضرورت عقاب ماه دم از بس غش و در دوز و زور هوای برش
با تاب آفتاب یکسیت و مدام در کوههای بلند شکار کبک و خرگوش و
بزه شکار کوهی میکنند این اجناس همه صحرا را خوشتر از کوه دارند چرا که همه نوع
حیوان سرد سیر و گرم سیر می کنند اینها هم در بیابان کبک سیر می کنند
و سرد سیر بر میگردد دیگر شکار است که در این مدت شکارچی که سیر می

کلاغ قزقون

صفت کبک

۲۴
زمن بلکه هیچکس ندیده بود بی اسمی شنیده بودم که شکاری در دنیا هست در عهد
دولت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه ظل الله روحی روح العالمین فراده
در سنه هزار و دویست و شصت و چهار یکی از ولایت روسیه بصیت کراف خرید
بود بجزرت پادشاهی برسم شکش آوردند از روی محبت شتقار را بدست بند
در گاه محبت فرمود تا او را بر سر شکار روزها آورده باشم بنده شتقار را از دست شاه
گرفتم و با چه بنده او را بوسیده و بر سر نهادم بگرفتمش ز دست ملک همچو بندهکان
بوسیدمش دو پای و سر بر نهادش بعلم شکارچی گری دیدم از هر طرف
سه بالش مانده است معلوم شد که از نیمه تولک او را برداشته و تولک
نگرده است او را آوردم در قوشخانه بستم اقسام کوشتهای خوب بر او خورانم
بعد از سه ماه دیگر در نهایت خوبی و تشنگی از طولک درآمد پرهای کهنه را ریخته
پرهای نو تازه در آورده اول صفت او را بیان کنم که بر استادان این فن
پوشیده نماز جنبه او بقدریک و نیم بالابان خیلی طوار است سروشت او گهتری
زنک مایل بسایه و همه پر پشت و پر دم هر پر پی دو حال سفید بسیار ریزه دارد
از پس گردن الی کمر خاکستری زنک و خالههای کوچک سفید مایل بر زردی دارد
وسینه اش سفید زنک سر بر سر سینه اش خال سیاه کوچکی دارد و اطراف
سر سینه او سیاه مثل زنجیر در هم ریخته ساق او بسیار کلفت و کوتاهه پنجه اش آن جنبه
کوچک لیکن کلفت و گوشت دارد چشم سیاه و ناخن و منقار او سیاه رانش کلفتی
ران جره قره قوشی شاه بال او میان زرد چشم و سیاه چشم نه بگو تا همی بال قرمز طران
و نه بلندی بال شاهین و بالابان دم من پر خط و خال مثل قره قوش آئینه لی
چند بر سفید درشت در پشت او هست میدانم از زیادتی طولکست یا چیز دیگر
چرا که بعضی صرخ و بالابان دیده ام که از شدت طولک زیاد بر سفید در می آورد

۲۵
یا این که جنس شتقار چنین است و زرش بقدر سه بالابان می باشد از علم سیاه چشم
میدانم که ده دوازده طولک کرده است تا بدست من رسیده است بنیلم
در بزنی و یوری گری چه رنگ بوده است که بعد از ده دوازده طولک این
رنگ شده است بعد از آمدن از طولک نهایت سعی را با و کردم و کلاه
بر سر او نهادم و اسم او را شتقار گذاردم چند روزی در زیر کلاه او را صدا
زدم تا اسم خودش را فهمید و بهوش آمد و حویص در گوشت خوردن شد
در صحرای فتم رسن کلفتی با اندازه جنبه او که پاره نکند در پایش بستم بدست
قوشچی دادم و خود طبله بال کلنگ را بدست گرفتم قوشچی کلاه شتقار را
برداشت شتقار از دست او بلند شد که پیش من بیاید در وسط راه افتاد
با خود تعجب کردم که او را چه شده است نگاه بر بال و پرش می کردم هیچ عیب
ندارد و باز کلاهش کردم نوبت دیگر بدست قوشچی دادم با خود گفتم کاهست جنبه
او کران و سنگین است و میدان او کم است چرا که رسم سیاه چشمان امنیت
تا دو نباشد و یار نداشته باشد تند و تیزی پرواز نکند بقدر صد قدم قوشچی را با
شتقار دور فرستادم ایضا صدایش کردم حیوان از دست قوشچی بلند شده قدم
پیش روی قوشچی افتاد و چهاره بدویدن پیش من آمد دیدم ابد امنیت بود
بجز فرودایش باز در صحرای فتم ایضا طلبیدم مثل روز گذشته رفتار نمودم گفتم
کاهست این رسن سنگین است تو کل بر خدا کردم رسن را از پایش باز کردم
بجز ناچه چند چیز در پایش نبود او را از صد قدمی طلبیدم دیدم جلوه قوشچی افتاد
پیاده دوید تا به پیش من آمد او را سیر کردم و بر حسب تفکر فرودم با خود گفتم
که همه بال و پروا اعضای شتقار درست است و هیچ عیب ندارد چه باعث شده
که قدرت پرواز ندارد و خیالهای دور و دراز میگردم تا خیالم کجا نورخانه

۲۶ فنکستان افتاد که از هر نوع طيور و وحوش را از هر ولایت می آوزند و قیمت
 کراف میخرند و نگاه میدارند برای تماشای مردم بعد از چهار پنج سال که مردم
 دیدند منوح شد میفرود شد با خود کفتم لابد این هم از همان جورهاست که چندین سال
 در قفس بوده از شدت نکردن حرکت و پرواز سینه اش بسته عروق در جسدش
 خسته شده مثل طوطی که تدر از همه نوع پرند است او را قرفی تمیکر و چونکه همیشه
 در قفس است و پرواز نکرده است قدرت پرواز ندارد با خود کفتم منیت و کج
 این منیت تدبیر این کار را باید کرد شفق را همه روزه بر میداشتم و بر سر ماهور
 بلندی میرفتم و او را بهوانی انداختم بگردن مردن می آمد تا دره می افتاد قرار
 دادم صبح بخید فعه و عصر بخید فعه کار من همین بود که همه روزه او را بهوانی انداختم
 تا دوازده روز یوم سینر دهم دیدم آمد تا دره و نه افتاد و رفت بر سر ماهور بکند
 نشست کفتم این عمل پس است همه روزه او را در سر ازیری سطلیب میدم که بهر وقت
 و شوق آمده باشد چند مرغ برایش کفتم و او را گرم طلب کردم و دست پر دنا
 و بد زده رفتن بد زنا او را آموختم تا آنکه در جلوا علیحضرت شهر یاری روح خافد
 در هنگام مراجعت از زیارت قم در سننزل دل دلاک او را انداختم با جلال و
 شوکت در نای بزرگ او را آسمان چنان زد تو گوئی که هرگز زما در نزد بی
 روح از آسمان بزرگ آمد باری شفق را بسیار خوشحوی و خوش طبیعت میباشد
 در تابستان با وجودیکه در سیاق شمیران در باغ زر کنده بسته ام باید ام
 در بنزه و رمل و روی سنگ ریزه را آب پاشی کنم تا استراحت کند
 بچ و برف را میخورد و امسال که سنه هزار و دویست و شصت و پنج است
 دو سال است بدست من است و دو طولک پیش من میکند امسال سه ماه بیشتر
 از پارسال از طولک در آمده به بیم تا چه مقدار او شده باشد و قایع احوالش است

۲۷ که عرض شد و ایضا در ۱۲۸ از نخت بلند و طالع برومند علیحضرت شایسته ای
 روح فاده چون علامات و نشانه ها شناخته شده بود صیادان این بنده
 در بلوک خار و در این یکدانه قره او را صید کردند و این نیز طولک بود الان که قریب
 دو ماه است در دست بنده هست اول بهار است او را بشکار حقا و جرده
 گرم نموده ام و بسیار تند پرش و خوشخو و پر جرات و رشید است حال در طولک
 انداخته ام تا خدایه خوا به صفت جره او کلفت و کوتاه بقدر بالابان طوار
 هست اینکه میگویند شفق را با شاه جانوران است و اگر در قوشخانه پیدا شود
 همه قوشها از نشین باین می آیند و از یک کله در نایکی شان خلاصی میازند همه
 که نسبت چنین منیت یا شفق را این جوان منیت که من دیده ام و اگر هست
 این تشریفات را ندارد لیکن من بچو قوشی در عمر خود ندیدم بلکه شکار چنان این عهد
 هم ندیدم خاصه زدن و بلند شدن او را نه شایین و نه بالابان از هیچ کدام
 ندیده ام بارها با شایین خوب در نایکی حفت او را انداخته ام از شایین جلو افتاده
 است و در نارا گرفته است الان از همه بنس قوشش من بچاه بهله هست
 هیچ کدام از نشین باین نمی آید هیچ کدام حرمت و این تشریفات را بچاه او معرفی نمید
 و بسیار بجناب از عقاب خوف میکند و هیچ قوشی هم با او حرمت نمیکند و او
 کله در نای مثل سایر قوشها کیم میگیرد و همه را میکشد چه بسیار اتفاق افتاده است
 که بالابان را خود بکله در نای انداخته ام از بالابان آمده است برای کله
 در نای از تندی خودش کیم اچنان زده است که سیلی اول او را خرد کرده است
 و بلند شده و دیده است که در نای دیگری بر او زد و کیت سر او را گرفته است
 از غایت تندی و حرص در نای اولی را که کشته است ندیده است بلکه نه
 تا راهم دیده ام که زده و کشته است این حساب منیت همه وقت چنین میکند

۲۸ لیکن باین عمر خودم که مدام در شکار بوده ام و قوشهای مختلف دیده ام باین صفت
قوش مذیده ام همه میگویند شکار است منم میگویم بی شکار است چسرا
که جفت اورانذیده ام برهست و نیت او خدا داناست و دیگر شاهین است
و در هر مملکتی هست انهم برته نوع است زرد و سفید و سیاه میباشد لیکن
شاهین به محل بهتر از سایر ولایات دیگر است اول شاهین اروم است که در
خاک دولت آل عثمان است خاصه در سیواس که معدن شاهین ارومست
که با عقدا من آن کج بگری است چرا که خودم در سیواس وقت بهار رفتم از
بزرگ سیواس خواهش کردم که میخواهم بروم آشیانه شاهین را در کوه تماش
کنم دو فرسخ از سیواس دور شدم بر کوهی رسیدم دیدم آشیانه شاهین است
ساعتی نشستم دیدم دو بگری که پروما در شان باشند آمدند و طعمه آوردند
اعتقاد من اگر آشیانه در آوردی شاهین ارومست و اگر با طور کرفی همان
بگری است خودم باز در پیش یک شکارچی در سیواس دیدم که بگری است
داشت گفتم این چیست او چه میگوید گفت این شاهین است و خودم از آشیانه
در آورده ام و مدام با او قره قوش میگیرم پس گفت با من بیات شکار شاهین
خود را بتو نشان دهم من در خانه اورفتم دیدم ده پانزده قره قوش زنده در خانه
بالهاشان را چیده ول کرده است معلوم شد که اینها را شاهین شکار نموده است
من عاشق این شاهین شدم بهر قیمت که خواستم مذاجر که خودش بهوس
شکار داشت غرض اول شاهین اروم است دوم شاهین جل شهر است
که در راه مکه معظمه میباشد شایم شاهین اروم است که خاک ایرانست شاهین
این سه ولایت خوبترند از سایر بلاد اگر چه شاهین جل شهر است طواری شری
بقدر جبه شاهین سایر ولایات است اما تیز پر و باجرات تراست بجز چه حکم

۲۹ بفرمانی معمول دارد خاصه یک آشیانه است که اسم او اجاره میگویند آن آشیانه
از همه آشیانههای پر جرات تر و خوبتر است اما شاهین طوری اگر چه بر نفس و تند
و تیز است لکن بدخوست چرا که خودش در صحرای صید کرده است از پرش خود
مغرور است که هر چیز را بخوابد میگیرد و تو این فرزند زحمتش را کشیدی تا او
را بد زنا و حقار و چیزهای درشت و کلان رسانیدی در وقت مکه او را بد زنا یا
بحقار ناکار انداختی در زیر پای خودش مثل مرغابی یا کبوتر یا چیزهای کوچک
دیگر می بیند او می رود و شکار کلان ترا از دست میدهد اما شاهین آشیانه
این حرکت لغور نمیکند بجز چه حکم کنی بر وجود او حکمی این فرزند اگر شاهین طوری
خوب و یا بگری ممتاز دست تو آید و لا علاج میخواهی با آنها شکار کلان کنی میبش
چشم چسب او را کور کنی تا آن شکار را که تو میخواهی بک چشم دیده باشد مضمون
چشم چسب خوشترن بر آرم تا دیده نه بندت بجز راست تا که برای دنیا
و حقار او را انداختی یک چشم به بیند و بگری چشم دیگری نداشته که جانورهای
کوچک دیگر را دیده باشد همه حواس او متوجه همان شکاری هست که تو او
را انداختی این تجربه را من کرده ام بدانکه شاهین طوری و بگری یک اندر فرق
ندارد مگر بگری با قوت تر و درشت تر است و جرات بگری هم زیاده از
شاهین طوری است چرا که اصل آن رومی است البته بچه آشیانه شاهین رومی
هم باجرات تر از شاهین ولایاتی که گفته شد خاصه سیاهش اما اگر بخواهی این
طور بر این چیزهای دیگر بندازی و در شکار خرده آن تماشا نمائی او را کور کنی که
چیزهای کوچک را بهتر از شاهین آشیانه میگیرد و تماشا میدهد و خوبتر دوی میکند
خاصه با کلاغ ابلق و یا بلاغ پد رسکت بعد بگری است با عقدا من شاهین
رومی است چرا که معاینه دیده ام انقدر فرق دارد که از آشیانه پریده است

۲۰ و او را با طور گرفته اند در همه صورت بجز با دامی رنگ او کنایه بزرودی باشد
 بهتر از همه قوام است من با بجزی آهو گرفته ام لیکن از بس دلیر و نازکست
 خودش را چنان بر سر آهو میزند که بزرودی تلف میشود این است که شکار چنان
 آهو گیر برای آهو میل بجزی نمیکند و از باست هرزگی طبیعت او هم چنان
 ذکر شد مقبول نیست مطلق شایه هر چه بچشمش بزرگتر و ساقش کوتاه تر و لپاش
 باریک و بلند بی گوشت انگشت وسط او را بین دانه پو لکهای وی انگشت او را
 بشمارا اگر میت و یک دار و اوسته بی عدل است و الا سفید یا بچه و بولک
 زیاده نیست صاحب سینه و پشت پهن و انگشت دراز بی گوشت و جسته او
 کرد و در هم ریخته چنانکه استاد گفته است باز میخوابم چو صغوه باشد میخوابم چو پاپا
 کرد شایه پهن بجزی صرخ میاید دراز بعد بالابان است که ده دو از ده
 نوع میباشند اول آنها کبیدی است علامت او سیاه رنگ در دم و پشت
 و بالهایش هیچ نقطه و نشانی ندارد و الاسر او سفید و بی مدامع یعنی زیر چشم
 و چانه اش هیچ خط سیاهی نداشته باشد او را کبید میگویند و بسیار
 نادر و کمیابست من بجز خودی دیدم در دشتی و دشتان گرفتند برای من
 آوردند بسیار درشت و طوار هم میشود چه برای آهو اگر نخواهی چه برای درنا
 بیعدیل است حیث که کمیاب است بعد بالابان فارسی است آن چنین است
 دو نوع میباشند یکی قرمز و دیگری سفید علامت این دو یک است
 اولاً باید مدامع نداشته باشد پشت او از پس کردن تا بدین او که روغن دانه
 او باشد تمام با نقطه نقش باشد هر قدر نقطه او قرمز رنگ تر است بهتر است
 شایه بالهایش بهفت بال از طرف چپ و بهفت بال از طرف راست تماماً نقطه
 باشد پایش سفید مایل بآبی متقار و زبان و ناخن او هر قدر سیاه تر و کوچکتر

بالابان

بالابان

۲۱ باشد نیکو تر است بچشمش بی گوشت و خنک ساقش کوتاه و سحرش
 کلفت سینه و پشت او پهن کردن بلند قدیشانی پهن چشمهایش در متناک شد
 ابرویش آمده و بالهایش تیز و باریک و کم باریک این صفات که باشد
 بیعدیل است بعد بالابان احمر شام است و آنهم بر دو نوع میباشند یکی اسود
 و یکی احمر در نشان هر دو یکند الا قرمزی و سیاهی هر قدر درشت تر و دراز
 تر باشد و صاحب زن باشد بهتر است دم قاپاق که عرب او را عمود میگویند
 یعنی هر دو دم وسط او باید پخال بی نشان باشد و دم طرف چپ هر دو دم از طرف
 آخر از طرف بیرون که زیر همه دمها است عرب او را درانی میگویند که آنهم
 عمودش باید صاف بی نشان باشد سرش بزرگ بدنش اگر قرمز است
 قرمز و اگر سیاه است سیاه البته اسود شامی پر جرات تر و بهتر از احمر است
 است بعد بالابان بدست است بدستش بی مدامع و بدنش قرمز نیست و سینه
 اش بی نشان گاهی میشود عمودش پخال نشان گاهی میشود خال دارا که خال دشته
 باشد هر قدر ریزه و قرمز رنگ باشد بهتر است بعد بدست است آنهم از جنس بدست
 همان علامت مکرر بی که دارد تمام دم او سفید است که هیچ نشانی ندارد این
 بالابان اگر چه خراست لیکن بسیار کم است خوب و پر جرات هم میشوند بعد جالی
 است علامت او مدامع کمی دارد یعنی زیر چشمش سیاهی کم دارد پشت او بعضی دو
 خال بعضی چهار خال بعضی شش خال که عرب او را شایه میگویند و او هم گاهی با
 خال وسط و گاهی بی خال میشود در هر صورت این نوع را عرب خالصانی میگویند
 صافی آن چهار نوع است که عرض شد شرط خالصانی آنست که مدامع نداشته باشد
 و آن نشانههای مذکور را داشته باشد علی قول قوشچیان عرب سالم تر یا یعنی پشت
 او بیخال باشد واضح روانی یعنی این دم طرف آخر دم از طرف بی نشان باشد

بالابان احمر

بالابان

بالابان

بالابان

لغیف
بالابان

مطلق العین یعنی روی قیاقش بی خال باشد و سرش هم بی دماغ است و راحه
صافی میگویند و الا جالی است که خصصاتی نیست چرا که دماغ دارد بعد
بالابان لغیف است علامت او زرد و سیاه سفید شود در همه نوعش
دماغ دارد زیر چشمش سیاه است مثل چرخ آشیانه ای این نوع را در صورتیکه
بچه او را از آشیانه برداری او ابرکی ایتل کی و بعبی و چرمی و بفارسی
چرخ میگویند و اگر از آشیانه بر و از نمود و با طور گرفتند او را بالابان لغیف
میگویند لیکن بدان ای صفت یا که آشیانه آن چهار پنج نوع بالابان که خصصاتی اند
من این قدر سیاحت کردم از همه شکارچیان جو یا شده ام هیچکس بچه بالابان
خصصاتی را از آشیانه در نیامده است و کسی نمیداند در کدام ولایت آشیانه
میکنند همین قدر من دیده ام که در دشتی و دشتستان اول فائیز از روی دریا از
طرف سقط و بحرین می آیند و صیادان آنجا با دام میگیرند خدا میداند که
از کجای آید و کجا آشیانه میگذرانند آنچه در ملک عجم و ملک روم و قزقستان
دیده ام همه لغیف اند و همه دماغ دارند مثل لغیف و خصصاتی مثل طرلان و
قرال است یا مثل اسب بخدی و یا بوی ترکمنی است خصصاتی هر قدر طولک
بگذرد سال بسال بیشتر میشود لغیف تا سه سال خوب شکاری کند بعد از سه سال
دزد میشود در شکار لآن دو بالابان خصصاتی پیش من هست یکی شاتر ده لگو
و یکی هفده طولک یکی فارسی یکی احمد شامی است در غایت خوبی در شکاری که در
تا عمر دارد سال بسال خوبتر میشود چرا که نجیب است نوع دیگر بالابان لغیفی
که من او را بجز در بغداد و در جای دیگر ندیده ام اهل بغداد او را بجزودی میگویند
علامت او سیاه رنگ سرش اندک قرمز می و بالعمای دراز سیاه که از دهن
در فته پنجه کوچک دارد طوار او بقدر جیره چرخ می شود بسیار تند پرش قریب

لغیف
بالابان

صحنه

بشاهین است کلاغ کوچک ابلق و دراج و چا خرق را بنحو بی میگیرد بعضی را
هم دیده ام هویره هم گرفت بسیار شباهت لیل که در ولایت طهران
هست دارد بعد چرخ است و آن بر چهار نوع است نوع اول همین است
که در کوههای ایران و روم است در بهار صیادان کجه او را در می آورند
نوع دیگرش در بختک لاکت روم است سدا شود مثل باقر قره و هویره برود
زمین تخم میگذرانند او را چرخ مانعی میگویند نوع دیگرش در کوههای نجد و در جایی
که آب برده است لانه میگذارد آب سیر و ندومی او را در احوالی
میگویند هم این نوعها اگر از آشیانه در آوردی چرخ است و اگر با طور گرفت
لغیف است لیکن چرخ مانعی بسیار بسیار خوب است چه برای می آید و چه
در نا و قره قوش بجز چه حکم لغی مانعی تصور نکنند پرش مانعی میتوانم بگویم نیاده
از شاهین است چرا که بارها داشتم و با شاهین در نا گیر حفت می انداختم خیلی
از شاهین جلو میرفت و در نا را می گرفت همه رنگ میشوند اما آنکه خال پشت
او زیا و قرمز رنگت بهتر است مثل ولیچه از همه چرخهای دنیا چرخ مانعی خال
قرمز و ابر بهتر است با وجودی که چرخ است و او را از آشیانه در آورده اند
هر چه بالابان خصصاتی نجیب بگذرد و بگذرد پیش عرب آنیزه هیچ
جای دنیا مانعی هم نمیرسد مخصوص آن زمین است دام خودشان در آن بر
عرستان بی آب خرقوش و هویره میگیرند عربها دو قسم بالابان را
میگیرند اتفاق می افتد که شکار میروند می بینند یک بالابان از هوا آمد
و هویره را گرفت اینقدر صبر میکنند تا هویره را بکشند بنا بخوردن میکنند
میروند بروی بالابان بالابان قوت او را ندارد که هویره را برداشته
برود لا علاج هویره را را می کنند و خودش بقدر پانصد شش صد

قدم میرود و در و شکارش را نگاه بجزرت میکند تا این دو سه شکارچی بر سر هوبه
 میرسند بجلدی و چاکلی با چوب خودشان شش نین ریزار را به تجیل شکافت
 یکفر و جوف آن میخورد و روی او را با شش در یکت میپوشانند و حالتی که یک
 دستش دراز و باز از یک نازکی روی او را میپوشانند با بجمه جمیع اعضایش در زیر
 رمل مخفی است که بینی او که بجهت تنفس باز است هوبه را بر کف دست میگذرانند
 و خودشان و در میثوند بکار خود مشغولند بعد از نیم ساعت بالابان بیایان را خالی و
 بی مانع می بیند و یک مصیدی آید آنچه نگاه میکند جز هوبه مرده که شکار نیم خورده
 خودش بوده چیزی نمی بیند بخت از زیر زمین چه خبر دارد آشته آسته راه میآید
 بروی هوبه شکار خودش می نشیند آن فرساق زنده بگوید میفهمد که بالابان
 آمد و بروی هوبه نشست از لای پرهای هوبه در پی انگشتهای بالابان
 میگردد و آن بیچاره بعد مشغول بکندن و خوردن است که مباد اعتقانی
 پیدا شده بیاید صید او را بگیرد و سرش گرم خوردنست عاقبت یا انگشت با قلم
 یا یک جاتی بدست صیاد میخورد و همانرا مضبوط میگیرد و مرده زنده میشود و از
 زیر شنهاده می آید و بالابان با آن شوکت را صید مینماید صید خود را خورده صیاد
 و کرسیدش کند قید چرخان بوده دو چرخ در قیدش کند قسم دیگرش در ایامی که باد
 شرقی بغداد نفوذ با تندی آید چه بسیار بادوام و تند و با قوتت از دو روز تا نه روز
 زمان آمدن آن باد است که شب و روز متصل می آید و دقیقه موقوف میکند چنان بیاید
 که کسی قدرت سوار شدن و شکار کردن بلکه قادر بر آن نیست که هیچ چکاری بکنند و این
 با اتفاق می افتد که بیچاره در شکار راست نگاه میکند از همه نوع طيور صحرائی از آنست
 باد بر زمین نشسته اند که مباد آنهارا بلند کند و از چاه گاه و شکار کا بهشان در پیدازد
 اگر در آن تپه نامه دستش در بالابانی را دیدند بر زمین نشسته بکنفر میرود بالابان

با دبالا بازا میگیرد و خط مستقیم رو ببالابان با دست و پا آن رمل و شش هارا
 بیاد میدهد همه رمل و شش هارا با دبر سر بالابان میرد صیاد در نو و در پیش می آید
 و شش را با دست و پا با دسیدد و بکار خود مشغولست شش هارا بر چشم بالابان
 میریزد بالابان هر ساعت با پر خود شش پاک میکند صیاد خاک هوا میدهد و تند
 تند پیش می آید لا علاج بالابان از زیادتی رمل و شش چشمش و دماغش پر از
 رمل میشود چشمش را روی هم میگذارد و باز فایده نمیکند سوراخ دماغش هم از رمل پر
 میشود لا علاج سرش را بر زیر بالش میکند که آسوده شده باشد صیاد خاک بر باد
 و تند تند پیش می آید می بیند که بالابان از ترس رمل و باد سر خود را بر زیر کرده
 خوابیده او را با دست میگیرد من خود با چهار پنج چرخ و بالابان آهوی کیر رتم تزیارت
 حضرت سلمان که چند روزی هم زیارت و هم شکار آهوی کرده باشم روزی
 صبح زود سوار شدم و امید چنان داشتم که پنج شش آهوی را گرفته با هشت
 سوار قوچی دو فرسخ دور شدم دیدم کم کم بنای باد شش را هوا گذارد تا اینکه
 دو ساعت قبل از ظهر در معدن آهوی رسیدم از چپ راست همه آهوست لیکن
 از شدت باد قدرت چرخ و بالابان انداختن را ندارم هوا تیره و تار شد
 باد چنان تند و رنده شده است که پشت میکشد اکنون حسرت را عرض سلیمان
 چنان زور آورده که میخوابد ما را از پشت اسب بر کند و بصر اندازد و لا علاج
 چرخ و بالابان خفای ناخن را قیاطچه کردیم در بغل و دامان گذاریم در زمین بستیم
 که آنرا حور سعده میگویند خاک و رمل ندارد و چونکه در چهار که در جله طنیان میکند
 اینجا آب میگیرد و غلف و نی کمی بسز میشود و کوهالی هست بقدر دو فرسخ عرض
 و شش هفت فرسخ طول در این کوه دال مدام از بابت غلف آهوی زیاد است
 و سعد گوئی هم که دوا می معرفت معدنش در آن زمین است از این بابت

۳۶ آنجا را حور سجده میگویند بجز جبهه همین که ازین حور خارج شدیم طاق کسری نگنبد
 حضرت سلمان را که کردیم از شدت باد منیدانیم بجای میر و حکم من و طراز نامم
 حیران و سرگردان ماندیم با وجودیکه سزار مرتبه باین مکان شکار آمده ایم
 قادر بر آن نبودیم که راه پیدا کنیم تا آنجا که بر زمین نشین زار رسیدیم فهمیدیم
 که از حور در فرستاده ایم و حضرت سلمان بر دست چپ ما مانده است با وجودیکه
 می آید که دماغ و چشم اسبهار را بر از ماسه و شن کرده است قادر بر حرکت نیستند
 در این بین دیدیم یک دال مرد اخوار بسیار بزرگی از آسمان آمد بر جلو ما نشست
 بهمان کفتم همان صنعت عرب با من این دال را میگیرم رفتم بالای باد این
 دال مرد را ظاهر را که رفتم بر آنچه با و بر چشم او ماسه میر بخت منم با دست پاشن را
 بر باد میدادم و پیش میر رفتم تا بر سر دال رسیدم دیدم بجایه سرش را
 بر زیر پر پاشن کرده است و خوابیده است خودم را بر رویش انداختم و او را
 که رفتم دیدم چشم و دماغش پراشش است که قادر بر نفس کشیدن نیست او را در
 بغل آید او دم تا حضرت سلمان آمدیم آنروز آنقدر که کوشش میکردم نیامد که قوشها را
 میر کتم بزه فریب میستی را خریدم برای کباب لایق و برای لکل طیور واجب کستم
 قوشها همه را سیر کردم جگر و دل را بر دال خوردند دم و او را بعد از یاد مرخص
 کردم آهوا هم اگر با و نمیزد و بوی آدمیر امتیر نمیداد البته او را هم بهمان سلیق
 صید کردم نوع دیگر سیاه چشم و مرد زناق است که هم چشم سیاه و هم زرد چشم
 میوند فرنی با هم نداند در رنگ و صفت سر و مانند یکدیگرند بنوعی که علامت
 او در زرد چشم فکر شد بر دو بخیر مایه شکارچی کنند نوع دیگر سیاه چشم ترمتاست
 آنهم برسته رنگ سیاه باشد سیاه او بهتر از زرد و سفیدش است آشیانه او را هیچ
 حیوانی ندیده است و نمیدانند که در کدام مملکت میرود و چه میکنند این قدر

میدانم که دو ماه از ما نگذشته بر همه دنیا سید میشود و او را صاحبان با بطور
 میگیرند و ترمتا مستغنی از تعریف است آنهم بر سه نوع میباشد و او هم بالا بان حتر
 صافی و او هم ولغیف ارد سیاه او که لغیف باشد دماغ داشته بهتر از حصر صافی
 اولست بر عکس بالا بان قدری فراموش کار است اگر او را جفت بخوای برای کالی
 برسانی بزودی او را روزی سه دفعه و چهار دفعه لطلب کالی ننده بگیر روز
 اول و دوم و سیم که خوب گرم طبله بال که بوتر شد بعد کالی ننده را چوبی بلند بند و
 او را بر آن کالی که سر چوب بسته را کن بگذار چهار پنج سر بزندان وقت بگذار
 بیکر دینی از آن کالی بده بخورد باز بعد از بردن کوشش چنین کن روزی سه
 نوبت خوب که گرم کالی میخ بند شد برو در صحرا ایک کالی بردار خوب ز رنگ
 برایشان را کن هر دو را جفت بینداز تا بر نند و بگیرند سر دورا با هم سیر
 کن سه چهار روز هم چنین کن بعد برو بر کالی صحرائی بینداز در جانی که چاه و
 باغات نباشد که در چاه میسرد و دهلان میشود در باغ کالی را کم میکنند و
 خودش کم میشود صحرائی صاف میخواید هر چه زودتر او را عجله کنی بهتر است
 بر عکس طیور که عجله کردن در آن صفاست صبر لازم دارند البته الفیروز
 خواهی فرمود من آنقدر کالی ننده پرواز از کجا بیایم مصنف غلط کرده است
 خودت غلط میکنی بیایسانی تو را تعلیم کنم که چگونه کالی ننده را باید بگیر میسکه ترمتا
 تو خوب گرم طلب شد نیک چوب که بقدر دو ذرع و نیم باشد بر دست بگیرد
 سر چوب را از یک سوی دم اسب حلقه درست کن و مضبوط آن حلقه را
 بر چوب باخ سفیدی به بند موی دم اسب هم اگر سفید باشد بهتر است ترمتا را
 برداشته برو در صحرا اینک کالی دیدی ترمتای را بدست دیگری بده و خودت
 ده پا ننده قدم دور بشو از یک طرف کالی ترمتای را لطلب تا ترمتای برود

تویاید از دیدن ترمتمای کا کلی منجوا چشمش را بر ترمتمای دوخته است او را
 برده بر دست آدمت او دست بلند کند و ترمتمای را تکمان بدد که کا کلی
 او را پسیند خودت از طرف راست کا کلی سا آدمت را بگو بر دست چپ
 بقدره قدم از کا کلی دور استاده ترمتمای را تکمان بدد خودت استه آهسته از
 طرف راست بیا و چوب را در آن آن حلقه مور را بگردن کا کلی سچاره بینداز
 و بگردان تا برای دست پر ترمتمای خود معطل منانی این ایجاد حقیقت است و
 این عمل در فصل فائیز و زمستان بهتر از سایر فصول است ولذت و صفا
 شکار ترمتمای کا کلی بسیار است چه بسیار با صفا و خوب دور میکنند با هم تا
 بگیرند لیکن در ایام بهار و بهوای گرم مثل زمستان دور نخوانند که اگر ترمتمای
 طوار خوش باشد کبک و تیهو و بلدرچین و بلوه و چیزهای کوچک همه را می گیرند
 صفت بد او اینست که اگر حنق او را میزند از شکارش را بر میدارد و فرار
 کرده میخورد و بدست آمدنش مشکل است باید حفت باشد صفت بد دیگرش
 اگر اندکی گرسنه باشد انگشتهای خودش را دندان میگیرد و اگر صاحبش غافل
 باشد همین که یکدفعه دندان گرفت و اندکی زخم کرده هیچ علاجی ندارد مگر تمام
 پای خودش را بخورد تا بقلمش برسد اگر پای خودش را بنا بخورد دندان بگذار دچا
 بخزول کردن و از او نمودن او نیست پس باید تو شمش غافل نشود و مدام او را
 چاق نگاه بدارد که هم قوت دور کردن را با کا کلی داشته باشد و هم پایش را
 نخورد و سلامت برای تو باشد اگر خوش نگاه بداری که پایش را نخورد و طولت
 هم پیش تو میکند اما خانه طولت او مثل نری او دور میکنند مثل بالابان بز
 و خانه طولت البته که بز هم نادان است هم بسکت طولت که شد
 سنگین شود چرا که پنجه شمش ماه بسته است و پرواز نکرده است هم است

در کار خودش میشود همین که دید رحمت دارد بر میگردد و سعی در گرفتن نکند لیکن
 بالابان و دشت طولت اگر بدست تو شمش قابل باشد بهتر از بالابان بز دور میکنند
 علامت دیگر ترمتمای بدو جنس میباشد یک جنس او هر قدر طولت کند پایش
 مثل یوری گری بزنی اوست اید افرق میکنند و لوسه چهار طولت کسم بشودش
 دیگرش طولت که کرد پشت او کبودین متقار و پایش زرد براق مثل گاه ربا سر
 و همایش سیاه من که نفهمیدم کدام جنس او کبود میشود و کدام جنس او هر قدر طولت
 کند بجالت خود باقی میماند مثل سنگک و پیقو است لیکن او را تجربه کرده سنگک
 چشم سیاه هر قدر طولت کند پایش مثل بزیش است و پیقو کبود پشت و
 وسیله قرمز پایش خودی رنگ میشود و اگر پنجه شمش طولت نکند
 چشم او قرمز میشود مثل قزل پنجه شمش طولت بعد لیل است انهم قریب ترمتمای
 هست لیکن او درشت تر و سیاه تر بالهای سیاه بلند و پهن دارد پنجهها
 زرد رنگ و کوچک است خودش در صحر اکا کلی و سایر چیزهای کوچک را
 میگیرد و خوب شکار میکند در صحر شمش ترمتمای است اما بسیار بد خوئی جز
 است در شمیرانات و مازندران در باغها میگرداند آشپزها او بیج بکار
 نمی آید لیکن طوری او بهتر است طوار او بقدر تجربه شاهین است شکاری
 میشود ولی بز رحمت و شکار او بر چشمش نمی آرد مگر او را با ترمتمای حفت کنی که
 از سایه ترمتمای او کاری بگذراند بر این کاری از او ساخته میشود بعد
 سنگک است که با پیقو بسیار شباهت دارد لیکن پنجه او کوچکتر است سیاه رنگ است
 آن خط سیاه زیر چانه را هم ندارد و فرق اینست که سنگک چشم سیاه است
 و پیقو از رزق چشم است شکار خودش در صحر اگر کج شک مفلوکی زخمی باشد صید
 میکند و الا قوت غالبش مرغ و قریب است مدام در باغها گردش میکنند

سب

سب

۳۶
 آنم بر دخت مثل لیل چه میگردد در همه حال بوج و بی مصرف است بخردش که
 بکار پیوند کردن پیغمبی آید دیگر هیچ فایده ندارد خانه طولک و بز او قزنی ندارد
 بگزینک است شناخت نشود بعد دلچوبه است و آن بر دو نوع میباشد
 یکی آنکه زرد رنگ تمام بدنش پر خال بسیار مقبول و دیگری زرد رنگ تنخال
 و تمام ناخونهایش کوچک و سفید آن دلچوبه اولی ناخن سیاه خودش در
 صحرا کنجک و بلدرچین و سار و از این قبیل چیزها را صد میکند چونکه بسیار بخور کند
 پیش است صیادان بان رغبت میکنند که دوسته خواص دارد خاصیت
 اول او در بوش و دشتی او را میگیرند و آموخته اش میکنند چنانچه اعراب
 کلاغ قرقون را میگیرند و در سن باریک بلند پایش می بندند نیم ذرع پایین آن
 بند را بر سی بقدر کجاش می بندند و بر هوا میپرانند چنان تعلیم کرده اند که بقدر نیعت
 دور میکند از دور پس بنیاید که قوشی میخواهد جانور بگیرد بالابان و سایر طيور
 از دور برایش می آیند در ساعت کلاغ می نشیند و صبا که بوتری جلو بالابان
 و سایر طيور می اندازد معلوم میشود که همان کبوتر شکار کلاغ بوده گرفتن کبوتر
 همان بدام افتادن همان دلچوبه هم همین سیاق است با او بالابان میگیرد
 خاصیت دوم اینست که اگر حرنی را بخواهی بالابان کبوتری بکند و دلچوبه با
 دو کوره و طور باشد کبوتری که پیش را بدوز برای حرنی را کن و چرخ را بیدار
 تا او را بگیرد دوسته دست پر بادیده بعد بالابان صحرائی بیدار است خطا
 نکند سار و دلچوبه برای حرنی استیانی که بخوانی او را بالابان کبوتری و قره قوش
 کبوتر لازم است اما ای فرزند پس قلاب سار را مضبوط بر قلم خودش
 بانبندی قوی بسته باش و گوشت تانته چهار نوبت بر پشت سار بند و او را بر
 چرخ پیران تا بگیرد یا کبوتر یا مرغ بکش و سیر کن اما دلچوبه سبب ناخن را لازم نداند

۳۷
 چرا که قوی ندارد خاصیت سیم او برای پیوند قزنی بسیار خوبست خاصه طوکش
 باشد اما دلچوبه ناخن سفید بخردش هیچ بکاری نمی آید خودش هم در صحرا
 رخ و سوسمار صیدی میکند در بلاد سورک در راه اسلامبول از این جنس را دیدم
 که در اطاق و فها و طاقچه همه جا میسوزد و کسی آنها را نمیزند و نمیکرد و
 آنها هم بدام مثل کله کبوتر با هم در پرواز می آیند هر کجا کله دیدی بدان دلچوبه
 ناخن سفید است و ناخن سیاه کله با هم نمیکردند خودم دیدم عجبهای تیره و
 شمر را که کله دلچوبه ناخن سیاه را از آشیان در آورده اند بزکش کرده اند اما
 پروبالش رسیده او را با گوشت طلب سیده همکنه قدری طلب آمد موش
 دو پار میگیرند بدین پنج که بند پایش می بستند و او را می انداختند دلچوبه
 موش را می گرفت بعد بند بند می بقدر ده دو از ده ذرع باریک بر پایش
 می بستند از دور دلچوبه را می انداختند سیرفت و می گرفت بعد یک کچه
 تازی دو ماه می آوردند یکپای موش را می شکست و ل میگرد با سه پافرار
 میگرد و دلچوبه را می انداختند چند سیرزد و می گرفت بعد دو تازی سه چهار
 ماه را می آوردند موش را جلو کچه تازی ول میگرد و تازی عقب میگرد بعد
 دلچوبه را می انداختند کبوتر تازی سیرزد و دلچوبه را می گرفت بعد
 از چند موش پاشکته یک موش تازه را می آوردند برای کچه تازیها ول
 میگردند و کبوتر باریکی بقدر چهار انگشت بر گوش موش فرو میگردند و از آن
 گوش در می آوردند که اگر بخوابد بوراخ برود چوب مانع شده باشد معلوم است
 تازی دو ماه در صحرا بموش دو پانمیرسد و نمیکرد و عرض موش را با میگردند
 دلچوبه و تازیها هم عقب موش ول میگردند مثل حرنی و آهو و تازیها سبب تقاوت
 ندارد قریب سی چهل سیرزد و او را می گرفتند خاصیت کلی اینکار است

۴۲ آن بچه تازی که بدین بازی بزرگ بشود عرف و چرخ شناس میشود که اگر هزار
آهوا باشد و چرخ را بر این کلک بگذارد بازی تازی عقب پیش آهوا شود و اگر چرخ
اورا میزند و او را میگیرد و این بازی در پیش شکار چیان آهوا عرف تمام است
که خطا نمیکند و عقب آهوی بی چرخ نمیرود چرا که وقت موش گرفتن با دلچ
فهمیده است که اگر دلچ نباشد خودش موش دوپارا نمیتواند بگیرد که باید
چرخ بزند و بگذارد و بداند است کم که چیان غرونی میشود که اگر هزار
آهوا باشد یکی را عقب نکند که نگاه بر آسمان میکند تا که چرخ را به بند بگذارد آهوا میزند
که او هم برای او رفته باشد باز از نوع سیاه چشم گنجشک است خاکستری رنگ
و سیاه که او را بگردی بازوری و بفارسی الا که گنجه میگویند صفت او از گنجشک
قدری بزرگتر است بالهایش سیاه چشمهایش سره کشیده سیاه جنگال و
منقارش سیاه و با قوت و تند و تیز او هم گنجشک و قیاس کوچک است که در
بهار در میان گندم و جو پیدا میشود بچولی میگیرد و خوب هم طلب از دور می آید
آهنم و نوع می باشد یکی خاکستری و سیاه چشم سر کشیده و یکی زرد رنگ
البته خاکستریش بهتر از زردش است ایفرزند صفات طيور زرد چشم
و سیاه چشم آن بود که گفته شد سیاه چندان در علم آنها ترا تعلیم کنم که استاد
این فن بر این بنده ما و شاه روحا فداه رحمت کند بدان عمر طبعی این جانور را
شکاری خیلی است اقلابیت و پنج تاسی سال هم میرسد مشروط بر آنکه دست
بدست نشوند دست یکفر اتا و با وقوف باشد من خودم بالا بان بیت
طولک دوشتم اگر چهل اول شکار میکرد اما میگرفت بدان که علامت پیکر
قوش از چهار پنج سال که بالا رفت کسی نمیداند چیت مگر خداوند و صاحب
خودش قوش ده پانزده ساله چند علامت دارد و علامت اول کم نفس

تازانوع
سیاه چشم

مرد

۴۳ میشود علامت دویم پایش بسیار نرم و صاف و براق میشود پنجه و کف پایش
چین هم میرساند علامت سیم دم طرف راست و دم طرف چپ از آخر
که او را عرب روانی میگویند خیلی از دمهای دیگرش کوتاه تر میشود هر قدر سالش
زیاده شود آن دو دم روانی از سایر دمها کوتاه تر میشود ایفرزند بدان مطلق
طیور سیاه چشم در شب با چراغ بچیر می آیند همین که روشنی چراغ را دیدند فرآ
می کنند لیکن مطلق طيور زرد چشم با چراغ نمیتوان گرفت الا بوق و
امثال او که در شب شکار میکنند نصیحت بدانکه اول علم شکاری کری صله نصیحت
است و صبر و دوام خود شکاری باید عاشق قوش باشد و خودش تمام تقوی
شکار کننده آنکه بگوید من یکت زیاد بچرم اقام انعام زیاد بدیدای آنکه فلان خیر
عرام است منکیرم کلاغ گرفتن و قره قوش گرفتن چه فایده دارد یکت و
تپو میگیرم میرم پیش اقام کبک پیش بخاری بخورد و انعام بدیدای حق
نمیداند و خودش هم شوق بقوش ندارد و نمیداند اگر قوش زرد چشم در
صحرا شکار کرد و گرم بچیرهای کلان مثل کلاغ و انقود و مرغ آبی و از این
قلیل شد البته در کوزه مایه دارد یکت مفلوک خیلی هست تریکیر و چمن
پول و بز و گاو باید خودش با وقوف مایل بشکار باشد که قوش را
دوست داشته باشد سیم لازم است شکاری خوش خلق و خوش زبان
بتاش باشد که خداوند کریم رزق او بخوبی برساند مدام شکارش بسیاری
خودش مثل آدمی آید پاک دست و پاک بدن و با نماز باشد تا خداوند عالم
او و قوش او را گرسنه نمیزد بر بگرداند در وقت سوار شدن برای شکار
چهار قل و آیه مبارکه آیه الکفرسی را بخواند و بر اطراف خود بداند تا خداوند کریم
او را و همراهان او را از همه بلاها محافظت کند و شر عقاب را از جان قوش

۴۴ او دور گرداند و او را بادل خوش باشکار زیاد و کیف بتزل خودش برساند
این شرط شکارچی گری است پس شکار خوش است بدست آید
باشکار آفرین اگر باشد بی جنبه کی گذاردت ز شکار
کز این کار با جنبه باشد چهارم اگر قوش را کم کنی و مایوس
از بد شدنش شدی از روی صدق سه دفعه ناد علی را بخوان و هر بار بطرفی
که بیشتر مظنه داری بدم و بگو خدا یا تو را بحق بگو که آن قوش
مراد است من با زربان بی شک در ساعت پیدا میشود این حوال و اعتقاد
من است که آن بالابان سجده ساله و هفده ساله دوسه ببله دارم این نصیحت
را جز و هوش و پند کوشش کن که بد نخواهی دید ای فرزند اگر دیدی طر لانی
بست کام غروب آفتاب آمد و بر درختی نشست او را از دور نگاه کن که
کم نشود و بر آن درخت بخوابد تا سه چهار ساعت از شب گذشته تو چوب
بلندی که بر آن درخت برسد بر دست بگیر و یک حلقه از موی دم اسب
درست کن بر سر چوب مضبوط به بند و یکویب پائین آن حلقه مسمومی
به بند روشن کن خودت تخت را و نظر لان بروسی قدم بان درختی که
طلان در او خوابیده ده قدم آهسته آهسته بروایت صدانند بقدر
هفت هشت دقیقه بایست و شمع را خاموش کن بگذار دوسه دقیقه
تاریک باشد بعد روشن کن آهسته آهسته ده قدم دیگر برو با چند دقیقه
بایست و شمع را خاموش کن بگذار دوسه دقیقه تاریک بعد روشن
کن و بلند بگیر آهسته آهسته برو تا زیر درخت چراغ را پیش روی طر لانی
تزدیک نگاه بداری فرزند در آن ساعت پردل باشی چشمت خوب بیند
دست و پایت بر عثه در نیاید دست پاچه نشوی خیال کن این طر لانت

۴۵ بگو بر یک درخت است یا مرغ خانگی است هیچ دست ترن من نصیحت
میکنم قوه خودم که نیست قطع دارم قوه هیچ صتیادی نباشد بجز حبت
چراغ را از نزدیک سینه طر لان برده باش اگر خوابیده است سرش ز سرش
هست آهسته آهسته آن حلقه سویرا بر سینه اش بمال تا بیدار شود اما انان است
تو تکان نخورد و چوب بسینه اش نخورد که فرار میکند همان حلقه سویرا بر سینه اش
بمال سرش را از زیر پرش در می آورد و حلقه را بگردنش بیند از گوش
در ساعت چشم او را با ریمان آبی و سوزن باریک بدوز و او را قیانه
کن و مضبوط به بند تا یک دو ساعت باید در قیانه باشد که آرام شود
او را پاچه بند و شکار بند بندازد و جلوه بگردنش کن بعد از دو ساعت او را باز کن
یک دو ساعت هم بر دست بگیر با رچی دست بر سینه و بالش بمال بعد یک
بدر روی نشین تا او استراحت کند اول طلوع صبح او را بر دست بگیر
با رچی و مرغی دست بر سینه و پشت او بمال تا چهار پنج ساعت از روز گذشته
اگر بتوانی بهر جلیله که باشد با و گوشت بخوران با معنی که میان انگشت او را بخارا
تا میل گوشت خوردن بگذرد قدری با و بده و اگر نخورد بگذر تا عصر
بشود یا ز همین نوع اگر نخورد خوب سیرش کن که با طمع از تو شود و امیدوار
تو شده باشد و اگر نخورد ز بخشار بخلق او بزور گوشت نکنی که عادت میکند
باز شب تا ساعت پنج شش با چشم دوخته او را دست بگیر و دست
مالیش کن پایش را بخاران بلکه گوشت بخورد باز اگر نخورد عیب ندارد بگذار
بخوابد استراحت کند فردایش بهمین طور لا بد بخورد بعضی هست که سه روز هم
از غنطی که دارد گوشت بخورد عیب ندارد و خوف نکن البتہ روز چهارم
میخورد و همینکه خوب با چشم دوخته بر دست تو گوشت خورد یا آنکه بخوبی

۴۶ گوشت خور شود نمی از چشم او را باز کن که اندکی بالا بین شود خوب گوشت بده فردایش
زیاد تر باز کن در شب نیم تمام چشم او را باز کن پیش چراغ جانی بنشین که از پشت
سراو کسی آمد و شد نکند پشت بر دیوار باشد امشب او را چهار خنجر ساعت بر دست بکشد
بعد او را بر جاسی تاریک برده بر روی نشیمن بگذارد تا استراحت کند باز صبح زود
برود او را بر دست بکشد در جانی تنها بنشین که پشت بر دیوار باشد و از دور او را
دیده باشد قریب نظر او را یک دفعه سیر کن بعد از سیر شدن در جانی بگوب که آمد و شد
نشود الا از دور دو ساعت سه ساعت بگوب مانده باز در دست بکشد تا دو ساعت
از شب گذشته خیلی کمتر از شب پیش تا خام نه افند صبح باز همان طور او را و او
دفعه سیر کن صبح کمتر و عصر زیاد تر زنه که در این چند روز طعم نپزندی که از ترس
بمی اندازد و مزاج او در ماندن طعم بر هم میخورد شب ششم او را تا نهم شب بر دست
بکشد و دست مالی کن البته امشب خوب آرام شده است بعد او را برده بر جانی
بگذارد تا استراحت کند باز صبح زود بر دست بکشد در جانی برو که از پشت سراو کسی عبور
نکند جوچه زنده یا کبوتر زنده در جانی خلوت بر دست او بده بگذارد بکشد سرش را
بریده کمی با و بده سعی کن یا از زمین یا از روی نشیمن بر دست تو بیاید در این روزها
که زنده بدست او میدهی نزدیک طول او را گوشت بده که از طول خوف نکند و
این از طول شده باشد بهین سینه او را بند بندگی بر شکار بندش بسته باش و او را
بدست بکشد بده که دست بدست قدمی چند آمده باشد مرغ و کبوتر زنده همه
روزه مبادا بر دست او بدی که خطاست و او را دام با گوشت بطلب چرا که
اگر اتفاقاً زنده نداشتی باشی از هر جا دست بلند کنی با گوشت بر دست تو مانده باشد
طعم زنده همه روزه بدستش نهد تا پی کشته بدست تو نیاید همه روز
هر ده روز هشت روز یک مرغ زنده علی بنام بر دست او بدی بعد از آنکه تمام

طلب

طلب شدنی کس از هر جا که خواهی بی مضایقه و با شوق بر دست تو آید او را
بر زمین بنیاز و بازیش بده که دور تو بگردد تا وقتیکه بونه او در دختی می خفت
همین طور که دور تو کشتن را یاد گرفته است دور دخت هم بگردد تا کیکت بپوشد
را کول کند که قوش را آن طرف دخت بگذارد و خودش از طرف دیگر فرار کند
خوبی این علم برای آنست که دور بود بگردد و بلند شده بر سر دخت نشسته
بونه را بسپاید تا کیکش کم نشود آبی نزنند هر قدر او را با خودت مانوس و گرم
طلب کنی بهتر است از چهل روز اگر گوشت را زود تر رسانیدی عجله کرده و بجهت
من الشیطان و التانی من الرحمن عجل مباحش که باز تو هم بجهت فرار کند و خواب
بجوالبسته فلان قوشی تقاضا میکند که من قوش خود را پانزده روزه رسانیدم
و انداختم غلط میکند او باز دو دست نیت بلکه کیکت خور است یک کیکت راه
صد بار بنمیدد تو باید اقل از چهل روز گوشت برسد همین که در طلب و در نیت از طول
و اسب سوار این شد و باز تو رسیده است بگردش برود صبح او را از دور
بطلب با جوچه مرغ دوسه ماهه همین که آمد بر دست گوشت یکت او را سیر کن برو
استخوان با و بده که فردا صبح زود طعم بندازد و اگر چه خیلی از شکار چنان زود چشم
را دیدیم که روز پیش از شکار باز آب گوشت یعنی گوشت را خورد کرده در آن
نیم گرم می اندازند آن گوشت را با آب بسیار میدهند به اعتقاد من خطاست
چرا که قوش ما این عمل که عادت کرده روزی آب گوشت بخورد و روزی
شکار کند این عادت طبیعت ثانوی باز میشود مثلاً دوستان هم قطران
و یاز داران عده گرفتند اندک در فلان جا کیکت بسیار و شکار بسیار است
بیا شید با هم ده روز برویم شکار با کیف و صفای خاطر کنیم در این شکار بچاه
نظر قوشی خواهد آمد در این ده روز همه روزه باید شکار کرد تا گوشت پنج روز باید

۴۸ شکار کنی چرا که قوش تو چنان عادت گرفته است که بیکروز شکارهای بی و بیکروز
شکار کنی البته همه روزه شکار نمیکند پس قوش را چنین عادت ده همین جوجه که
گفتم برایش کفش و بیکروز پیش از شکار مثل آب گوشت جوجه قوی تری نذار و قوش
تو هم بر آب گوشت عادت نکرده است که ترا در شکار گاه ده روز معطل کند
که یاران شکار کنند و تو وصلوات بفرستی عیب دوم قوش کم از بنیه
خواهد افتاد بعد از طلبیدن از دور و کشتن جوجه بر دست قوش و سیر
کردن او را در کنار آبی بگذار بلکه آب بخورد و آب بازی کند و روغن کشی کند
تا پروبال خودش را درست کند و حاضر باشد برای شکار فردا یک ساعت
بغروب مانده او را بر دست بگیر آبی نرزد زنه از زنه از پیش قوش
تازه بی گوشت زود و دور از قوش نشسته زنگ زنگ پیش برویش
یک پهلوی نگاه بر چشم قوش مکن از سر و چشم آدمی زیاد میترسد خاصه با کلاه
ترکالی گوشت را بر دست بگیر از شمشیر بسته بر دست تو آمده باشد بگذار
یکدو چنگ بخورد و آنکاه او را بر دارای صیاد اگر شب چراغ گذاری و در
پیش قوش بجوای بروی که قوش را بر دست گرفته باشی آهسته آهسته
با خودت حرف بزنی گفتگو کن تا صدای ترا قوش بشنود و درم نکند پس
بردارش غرض تا بکیامت از شب رفته او را بر دست بگیر اگر کسی را
سوار بشوی و او را بگردانی بهتر است از پیاده تا کیامت از شب گذشته بعد
او را برده در جایش بگذار بخوابد و درام پیش قوش در شب باید چراغ بسوزد که
باشد در تاریکی نباید است که خطاست و قوش مدام خوفناک است فردا صبح
بسیار زود قوش تازه را بر دار و بر و تا شکار گاه برسی زیاد از یک طوطی خوب
با ادب نباید همراه داشت باشی چنان برو که تو وقتی شکار گاه برسی که هنوز

در عقاب

۴۹ عقاب بدور نیتقاده باشد قوش را از دور طلب بگذار یک دو چنگ بخورد که
بجرح صاید بعد برود در جای خوبی کبک مناسبی پیدا کن و بگو خدا یا بامید تو و
قوش را برینداز آبی فرزند اگر چه این عمل را صحت یار دان شکار چنان پسند
نیکنند لیکن من پسند می کنم تو هم چنین کن که بد نخواهی دید
گر چنین خواهی نمودن باز خود را بر کمان باز تو نشین کردون صید خواهد کرد با
پندش نو و سخنین در صید او بدیدند کاندین سرشته ام بر پاشی شد عمر در آن
گرهی خواهی که بی صیدی نماید باز تو گاه نماز بازی کش گاه با حق کن نیاز
در سحر گاهان که هر امید را باز است روی کن با باز و با باز آفرین میدار آن
بهر چه این قوش تو در همه چیز تمام است در علم شکار چو کبری خفته شده است
بلکه بسیار این باز تو بر پیش باشد همین که از دست تو در رفت کبک را در هو گرفت
زنهار برش کن و مغر که رابده و او را بردار همچنینکه نمیکند طرلان تو نیز و تن است
باز برد و گوی سپید کن اگر نزدیک برید بگذار دور بشود قدری که رفت بنیاز تا او را بنیه
برده با خودت نتخابر و گوشت کمی بر دست بگیر بر و سر بنیه پیاده نشو آهسته آهسته
برو قوش را بر دست بگیر توله را بی بزنی تا کبک را از بنیه دور کند همچنینکه برید میزند
چه در هوا بگیرد چه بنیه دیگر بر سیده بگیرد آهسته آهسته بر پیش قوش و سر کبک را
بریده اگر فردا میخواهی باز بنیاز می گیران کبک را بادل جگر و پریده و اگر فردا
شکار میروی یک سیننه دیگر از با و بده و توله را صد کن پهلوی قوش بپاید که از
توله خوف نکند اگر چه قوش است گیران و سر کردن کبک با استخوان کفایت
میکند آبی فرزند اگر در شکار گاه بی مفتی باد و گستان شکار چنان همه روزه قوش
تو پنج شش کبک گرفته است او را در سر بنیه سپر کرده و قوش تو خطا نمیکند
بدان بعد از گرم شدن لازم فیت این ده روزه که تو در این شکار گاه آمده حکماً

۵۰ قوش تو در سینه سیر شده باشد اگر یکدور روز سوار نشدی و در سینه لماندی از
 دور طلب سیر کن اگر سوار شدی و شکار کردی دست آخر که قوش کبک
 را گرفت کله و مغز یا ویده پس قوش را بر سینه بروی سنگی بگذار و خودت خیلی
 دور برو و او را از دور طلب تا بسایر سیرش کن کبک گرفتن را یاد گرفته است
 این عمل را بکن که طلب را فراموش نکند اگر روز اول نوکش و قوش با دو دم قوش
 نود و هوا گرفت نکند اگر کبک پرواز کند اگر سیرش کردی دفعه دیگر که می اندازی بگریز
 پریدن می آورد اگر در هوا گرفت خوب آلابر سیر کرد و و کپک را به سینه غیر در چه
 بسیار قوشهای خوب را قوشچیان نادان دیده ام خراب کرده اند البته همه دفعه
 قوش کپک را در هوا نمیکرد پس باید قوش را به سینه برساند اگر چه پیش گفته اند
 ترا نصیحت میکنم بی مرغ زنده و کبوتر زنده نباید شکار بروی که خطاست در هر صورت
 قوش تو بهتر از جره اش هست پس تجربه کرده ام بعضی شکارچیان اگر چه میکشند جره قوش
 از تو آرتند و تیزتر و جلدتر است نفهمیده اند کاری که یک طوار بجند صید جره
 نمیکند بنظرشان می آید که جره تندتر است چونکه کوچک است بال را تندتر تیزتر
 لیکن طوار درشت است و دراز میشود از قلهای بلند کبکاش را به سینه میرساند جره
 آن قوت رساندن به بند رانند و از نیمه راه بر میگردند البته قوش طور صد در چه
 از جره اش بهتر است چه برای خورده گیری حتی بلدرچین و چه کلان گیری حتی درنا
 و تو بطلعی ایفرند طران قزل قرنی و پیغو و از این نوع طیور زرد چشم را باید چنان
 که ذکر شد رفتار فرمائی تا از شکارش لذت برده باشی و ترا صیادان این فن
 استناد بدانند و سعی کن در شکار که تا نظر نشده شکار خودت را کرده باشی
 خودت و قوشت و طول و اسب تو استراحت کند تا فردا او اگر شکار تو بصر افتاد
 شکار عصر مدام بدست چو که قره قوش و سایرین در سعی آن است که قوی تر باشد

بسیار

۵۱ شام حاصل کنند هر تور باشد برای تو خواهد آمد و اگر قوشت را کم کنی وقت ندارد
 که عقب قوش بگردی چه وقت نمیشد لخواهی رسید و اگر قوش تو کم نشود و یکدور
 کبک هم بگیرد صابش نمیداند چه تور قوش را سیر کند اگر کم بد شب دراز
 رنستان در برف و سرما البته قوش خیلی لاغر میشود و اگر زیاد بدد و او را از
 ترس سرمای سخت سیر کند شب همه شب قوش خسته میخواهد اگر بخوابد کوشش را
 صرف نمیکند و فردا صبح ز قهاتشکار میکنند و قوش تو هنوز با شتخا نیامده است
 و طعمه انداخته است من که شکار عصر را خوش ندارم باین اسطها اگر ترا قفا
 حکما بردند عصر شکار دست اول هر تور گرفت سیرش اصرار کن که زبان خواهی دید هر
 چند قوش تو با کیف خودش شکار کند بهرست از یاد انداختن قوش و طمع کبک
 زیاد خطاست اگر پنج فرسخ برای شکار بروی و یک قوش عزیز بسیار خوب معشوق
 داشته باشی اگر دست اول خوب گرفت بطور قاعده و دلخواه تو البته
 سیرش کن مگر آنقدر آمده ام بیک کبک بگیرم بر گردم ای من زنده همان شب
 لازم نیست برگردی و قوش را خراب کنی انجام بان و روز دیگرش شکار کن
 که قوش تو با کیف باشد منکه حرام میدانم او را از پنج دست زیاده بندازی
 یکدو سه دست او را کفایت که مدام باشوق و با دماغ شکار کند نه ببردن و
 کپک لگنته را بکیر و بهین سیاق که نوشته شد با قرنی و پیغو و قزل و تیغون و
 طرلان چنین رفتار باید نمود بدان که این طيور شکاری همه خوبند خداوند عالم آنها
 را برای شکار و کیف مخلوق خودش خلق کرده است لیکن خوبی و بدی
 آنها بدست قوشچیان است دو چیز آنها اول است پریدن و کند پریدن را قوچی
 هر قدر خوب باشد علاج نکند تا نجات قوش را بهم نمیشود و انصیادش
 زیاد کند اگر چه در باز نامه ما دیدم که نوشته که اگر نخواهی جرات قوش زیاد شود

۵۲ سه روز گوشت کبوتر را در شراب قنداز و بر قوش بده که اگر کبک گیر است بپسته
 در ناکیر شود بر عکس کذب محض و محض کذب است من این تجربه را نمودم در ناکیرفت
 سسل است ناخوش هم شد جرات و پرش قوش را باید خدا بد بیت
 با خدا دان جرات و پرواز قوش بی سبب در کار این صنعت کوش
 در این دو فتره قوشی نیست و هیچ کار بکنند مثلاً ده اسب سوغان میگذاردند که جلو
 می آید و هر وقت او را باز با اسبان بدوانند البت جلومی آید که عارضی پیش
 واقع بشود و دماغ دویدن را انداخته باشد بازی و همه چیز همین طور است غرض
 جرات و پرش و خلی بقوشی ندارد و لطف خدای لازم دارد لیکن اول قوش تو
 باید از هر جا که صدایت برسد او را با جمله نجوایی باشوق تمام بیاید نزد دست
 تو نشیند دیگر آنکه بر او را حریف سکت نکنی که طول را بگیرد چرا که اگر بر سکت گرفتن
 دلیر شد گاه باشد که او را در شکار گاه بکینک انداختی رو باهی یا شغالی جلو او
 در آمد شغال را می سپرد و بار و باه را میگیرد و گرفتن همان ناقص شدن همان دیگر
 بظفل کوچک گذارد و دلیر شود و آنهم اتفاق می افتد که در خانه کوبیده و خودستی
 بچه تو نادانست پیش قوش آمده البت بچه را می گیرد کسی بفریادش نرسد او را
 میکشد یا کور میکند بسیار اتفاق افتاده است هر دو این فتره هم قوش طفل را
 کشته است و هم شغال قوش را لیکن این عمل را در طرلان و قزل توری کمتر است
 اغلب قزل آشیانی این عمل را دارد اینست که نزد قوشچیان قزل آشیانی
 پسندیده نیست غرض درین صورت قوش را باید چنان عمل آورد که اندکی
 از طول و سکت خوف کند مگر با طول خودت آشنا باشد از طول غریب که تو نمیدانی
 قوش که است یا نیست سکت ایلانی اگر از آنها خوف کند بهتر است
 نانی قوش تو باید یکت را یا قریب به بینه بگیرد یا بینه برساند و در بینه بگردد

۵۳ و سه چهار مرتبه بعد بالای بنشیند باشد تا تو سانی بلند شده بر دست تو
 نشیند آنکه از بینه فرار کند تا تو قوش را بگیرد کبکش رفته است این صفات
 زرد چشمان است شکار در کوهستان و کبک و تپه و اگر در صحرا با زرد چشم بخواهد
 شکار کنی بجز قرقاول و دراج همه شکار صحرائی از مرغابی و غاز و درنا و طاسی طفلی
 و کلاغ و هوبره و جاقرق و بالابان حتی با قرقره و بلدرچین و قلیق و عقود
 همه اینها را بگیرد و سرگرا باز گرفت فبها و الا نخواهد گرفت آبی فرزند تر نصیحت
 میکنم هر گاه نجوایی باین نوع چیزها قوش میزازی اگر طبیعت قوش تو چنین است
 که همچو چسبند با را که در صحرا دید و بیست بر دست تو گذارد و مات شد و خواب
 بروی دست تو لازم است که طرف با او را ملاحظه کنی به بینی با دانه کدام
 طرف می آید تو سینه قوش را بر سینه باده و اسب خوب بدوان بروی آن
 حیوان بگذارد و حرکت کند مشروط بر آنکه دست خودت را همچو نگاه بداری که قوش
 تو بالها را باز نکند باید مثل گلوله از دست بدر رود و سوز شکار تو پایش بر زمین است
 باید قوش تو از دست تو در رفته باشد تا ده قدم نرفته است البت قوش تو از
 در هوای چید ز نهار پشت بیاد نرسد که مخاطره بسیار در پشت بیاد انداختن
 است اولاً که قوش در دمی آید و بداند دست تو بدرسد و در شکارش نمیرسد
 صتیادان و شکارچیان بر تو و ز قار تومی چندند و اگر چنینی نزدیک
 بپسند که بردست او بدی اگر یادش اندکی با قوش باشد حتماً قوش با شکاری
 که گرفته است بین چو ر و البته شکار از دستش بدر میرود و بعد نمیرسد اگر هم مضبوط
 بگیرد که صیدش در نزد قوش ازین حرکت بی و قوفانه علتها پیدای کند و ناخوش
 میشود عادت همه نوع قوش اینست که همین که او را برای شکار انداختی بچ و شش
 و جب بشکارش مانده هیچ بال نمیزند که برای گرفتن آماده باشد اگر سلیقه بیاد

بسیار

۵۴ انداختن از قوت انداختن تو و از قوت زور سب تو و از قوت پرش خودش
اگرده و جب بشکارش مانده باشد در هوا با این سه قوت بازمی چید و مردم ترا
و قوش ترا آفرین میگویند و اگر پشت بیا باشد بنا به عادت باز چند و جب بشکارش
مانده بال نمیزند در این بین باد بر کمر او میزند و او را واژگون میکند البته نخواهد گرفت
در این صورت زنه را که پشت بیا دزدی است که خطاست لیکن در کوستان باز
و کبک و تیهو و در صحرا چرخ و بالابان با هوا بقدر عقید سینه بیا بدون نیت
چرا که طرلان را مایه دار از بلندی می اندازی به بنه میرد در کوه هم انقدر باد قوت
ندارد چرخ و بالابان را هم در شکار آهوی پشت بیا میباید انداخت چرا که رنم آهوی
اینست همیکه یک سر آهوی زود و تازی هم نزدیک شد چاره ندارد و بجز آنکه در حال
راندا دهد و زویا و سب را کند بالابان یا چرخ اگر اندکی بادش قوت داشت باشد
هرگز با هونمیرند اگر بعد از سعی و کوشش زیاد برسد و بکیر برزند سب از قدم
از آن زدن و بلند شدن عقب می افتد در این ضمن نفس تازی هم میوزد و نخواهد
گرفت پس باید بالای باد آهوی گرفت چنین که در صید آهوی و چرخ ذکر میشود
کبک تیهو این ملاحظه لازم نیت چرا که بر بنه خواهد رفت هر چند در آنم سینه
بیا و انداختن خوبتر است چرا که البته طرلان زیاد از کبک و تیهو پیش دارد
و از مایه و بلندی هم می اندازی زور دست هم با او هست کبک بیچاره از زمین
بلند میشود تا حرکت کند قوش تو رسیده است البته باز سینه بیا و انداختن چه در کوه
و چه در صحرا بهتر است آبی فرزند بعد از آنکه قوش تو خوب گرم بگیرد کبک و تیهو
شد که مرد دست سب را خطا نکند چندی با قوش بشکار صحرا را کن از بهمان بند
صحرائی که مذکور شد بدان که شکار صحرا برای قوش گرم شده بکبک و تیهو
هزار خواص دارد که صیادان نمی فهمند اعتقاد قوشچیان اینست که اگر قوش را

کمان گیر کردی و شکار صحرائی با او نمودی و چیزهای درشت با او گرفتی بعد کبک ۵۵
و تیهو را نخواهد گرفت غلط فهمیده اند معلوم است قوش این نوع حیوانات صحرائی
مثل مرغابی و هوبره ازین جنس و اگر سب اول و دوم گرفت و الا بعد نمیرسد لهذا
قوشن باید هر چه پرش دارد بکند در زمین صاف و سب چه سعی دارد بعمل ساورد
تا دیگر این پرش و جلدی عادی طبیعت او شود مثلاً اگر کسی با پهلو ان شهوتی
بکیر دوسایر مردم و نوحه از این قبیل با مثل آب خورده دارد قوش کمانگیر
هم چنین است کبک و تیهو و الا بنظرش نمی آید تا بی آن پرشی که در صحرا کرده
است از امله نفس خودش کرده است تو او را در کوه مایه دار هم نمی اندازی تا شای
کن چکونه خواهد پرید شروط بانکه او را زیاد نیندازی و او را الکنت نکنی که سب
و ماغ باشد خواص دیگرش چونکه در صحرا سار و لاشخور و چیلایغ و عقاب قره قوش
و امثال همین زیاد است قوش تو مدام آنها را می بینی چشمش از دیدن عقاب
که قره قوش باشد بر میشود چندان و اهمه میکند خواص دیگرش اگر گرفت و در
صحرا نشست بجز و آنکه تو با سب پیش او رسیدی برخواست بر دست تو
می آید اگر طبیعت باز چنین است که نشستن بر زمین صاف را خوش ندارد و یا
بر درخت بایستد باشد یا بر کوه و سب سنگی خواص دیگرش قوش تو همه
چیز گیر میشود امروز بشکار کبک رفتی بکیرت نیامد هوبره و کلاغ چا خروق
و ازین نوع چیزها را شکار کن که تو و لنگت چنته بمنزل مراجعت نکرده
باشی آبی فرزند قوش را چنان عادت بده که مذکور شد و قوش را با بجز
بکن که بعد از هر طعم بگذرد و درین آب بخورد در همه وقت بهتر است که دو ساعت
از شب رفته در جامی آب کن بیاور پیش روی قوش تا سه چهار درین آب
بخورد که طعم را با سب راحت صرف بکند چنان او را باید عادت بدی که اقل

۵۶ روزی دوسه دفعه آب بخورد در جام یا در جوی اگر چه یک دهنن سم بخورد
خوبست خاصه در شب آب بخورد و هرگز قوشش رنجور و ناخوش نشود و افزون
مفاخرت قوشی از شکار سیاه چشمان است چرا که در صبح اموش و با قزو
و کبوتر و مرغابی و کجشک و امثال اینها را صید میکند بعد از آنکه بدست قوشی
خوب آمد باید در ناوقاز و او بکیر دنا قوشی او قابل نباشد چگونه این کار را
میکند اما طرلان و قزل شکار خودشان در کوه کبک و کبوتر و تیهو است
بدست قوشی هم که آمد باز کبک و تیهو یک دهنن قدر بر قوشی زو چشم
لازم است که او را این از اسب آدم و طولی بکند که از سر نه بر نخیزد و دور نکند
و از کبک برنگردد و او را خوش طبیعت بعل بیاورد اما این بنده در گاه در رکاب
حضرت سحش یاری روحان فزاد در جبال پوشش من مجال بازندان روبرو
در شکار گاه کبک درسی برخواست در حضور مبارک شاهنشاه قوش طرلان
توار دو طولی بدست من بود کبک درسی که بقدر بیت سی دانه بودند
کردند قوش را انداختم یک کبک را دست رو در هوا گرفت بیخیل سیاه چشم
و کله و مغز آدم و سیر نکردم در این بین قوش عالم ساده شده مشغول به بخار
خوردن شد کبک را به حضور برده مشغول تا شای آن کبک شدند
و بر من تیسین کردند باز مجرودا سوار شدم و اندکی راه رفتم سه دانه کبک در
دیگر جلومین برخواست باز همان قوش را انداختم و یکدانه دیگر گرفت هنوز
شاه از غم خوردن فارغ نشده بودند که بخنور آوردم قوش برین
کردند و طاقه شالی مرحمت فرمودند چرا که رسم قزل و طرلان نیست که بتواند کبک
دری را بگیرد نکته آن اینست که اگر بدست رو قوش گرفت بنما و الایینه
برون مجال است چرا که کبک میبرد و قوش میبرد و لیکن قوشی سیاه چشم

نصیه

۵۷ خاصه بالابان و شاهین اگر بالابان چشم دوخت بر دست تو آمد اول بفهم که
از آن جنس کدام از بالابانهای است که نوشته شده است اسمی که لایق او باشد
بر او بگذارد مثل سلطان و صغر غام فارس شیب و حبیب و محبوب و شهاب و بدران
از این قبیل اسمها بر او بگذارد با چشم دوخته کلاهش کن و کلاه کهنه کار کرده که
نرم باشد که چشم بالابان از آنند که عادت بکلاه بکنند و بد کلاه نشود و سه روز با
چشمش دوخته باشد و هر روز وقت گوشت دادن اسم او را برده باشی
و گوشت بده همگی با چشم دوخته خوب گوشت خورش که اسم او را همیشه
عقب طعمه میگردد شب نیم چهارم دو ساعت بغروب مانده چشم او را باز
کن و کلاه بر سرش بگذارد زیر کلاه صدایش کن همین که عقب کشت بر قول تو
سرفرو آورد و گوشت بر دم او بده تا زیر کلاه بگذرد و دفعه بخورد قدری دست بر
سینه و ران بالمش بمال کلاه را از سرش بردار که دنیا را به میدوزد و کلاهش
بکن تا نیم ساعت بغروب مانده بر نشین بگذارد و هیچ بر مدار تا بعد از نماز مغرب
بر چراغ جانی نشسته باش که پشت سر قوش کسی نباید پشت بر دیوار
باشد باز اسم او را بر همین که سرش برای گوشت پائین آید باز قوش
بر دم او بده که بداند هر وقت اسم او را همیشه گوشتی میخورد و باز دست
مالیش کن تا ساعت سه چهارم او را بر دست بکشد بعد او را در جانی بچو
و کلاه او را مضبوط کن که در شب کلاهش را از سرش نیندازد و هنوز
طلوع صبح نشده باشد برو و بالابانت را بگیر باز آتش یا چراغ روشن کن
با چند نفر قفا چای و قهوه را بخورد و نمازت را بکن باز هر ساعت کلاهش
را بردار بقدر پنج ثانیه و بر سرش بگذارد تا سه روز در زیر کلاه طعمه او را بده
و اسم او را برده باش روز سیم و چهارم اول طلوع آفتاب برود در جانی

۵۱ خلوت که هیچکس نباشد او را در آفتاب بسته وزیر بالهای او را با آب تر کن و
 دماغ او را با آب بشور که اندکی آهیم در دماغش رفته باشد بقدریک طعمه که او سیر
 بشود گوشت در غلبت بگذارد نشمین بالابان را بکوب بزین کلاه بالابان را
 بردار و دستی بر سینه و سر و گردن او بمال پیش نشمین سار تا خودش
 بمیل خود برود بروی نشمین تو شکار بند او را بدست بگیر کاهی بکش آهسته تا
 خودش را تکان بدهد لایدر و عنگش می کند چونکه دیدی منقارش را آورد بر
 دوش که روغن از دهنش بردار و بالهای دیگرش باله ساد اهی چون حرکت
 بکنی و نباید پاچه بند او را بکشی هیچ تکان مخور بلکه نفس را هم آهسته آهسته بکش
 تا بکیف خودش روغن کشی بگذارد دیدی بی و ایه زود زود روغن کشی می کند
 علامت آنست که خوب امین است خودش را تکان میدهد اگر دیدی بعد
 از تکان دادن بروی نشمین باز منقارش را برد که باز روغن گیری بگذرد علامت
 آنست که هم امین شده است از آدمی و هم صاحب جرات است بگذارد تا یک دفعه
 دیگر هم خوب پر خون بکشد و تمام پریش را صاف در دست خذت بگذارد خودش را
 تکان پر زور بروی نشمین میدهد تو در وقت آن گوشت که در بغل داری بدست بگیر و
 اسم او را بر تان نشمین بردست تو بیاید بگذار دو سه خنک بخورد باز بروی نشمین او
 بگذار دفعه دیگر نشمش را بر تان بردست تو بیاید باز بروی نشمین بگذار او را تکرار صد کن
 بقدر شکار بند یا کمتر هم کنی آدم اسم او را بر او را نیمه سیر کن کلاه بر سرش بگذار و او را
 با کلاه بروی زمین بگذار باز اسم او را بر او پیش رویش دست بر زمین بزین اگر در
 انگشت هم زیر کلاه راه بیاید کفایت میکند بگذار زیر کلاه سه چهار منقار گوشت بگذرد
 و بخورد همین طور که گوشت می خورد کلاهش را بردار تا بخورد خوب کیف کند خوب
 سیرش کن که بداند امینت خوبست کسی او را نمیزند بعد از گوشت دادن دماغش را

بخون
 بنشیند

۵۴ با تکیه شمی یا پینه بر آب بزین و دماغش را پاک کن و بشوی در سایه بند کلاهش را
 مضبوط بکش که نیفتد بروی نشمین بگذار تا سه چهار ساعت باز او را بردست بگیر
 حکایت مشهور است که در بغداد قوشچی بود او را سید او هام می گفتند بسیار بسیار
 در رساندن بالابان باهوستاد بود اولادش نمیشد تا خداوند عالم سپری به او
 مرحمت کرد سپرین دو ساله رسید سید او هام بالابانی داشت که نهایت میل
 و محبت را با او داشت روزی صیادی بالابان احمد شامی نو بر گرفته بود بر آ
 داود پاشای بغداد پیش آورد چونکه سید او هام قوشچی باشی بود او را طلب فرمود
 بدست او داد سید او را بردست گرفت و رو بخانه برد تا او را بعلم بالابان داری
 برساند چشمش را بعد از سه روز باز کرد و اسم او را شهاب گذارد روزی سید رفت
 بر آفتاب نشست بهمان قانون که ذکر شد تا قوشش روغن کشی بگذارد بالابان
 جفل بشود یعنی از چیزی ترسد و خوف کند بسیار شکل است آن خوف و ترس را
 فراموش کند و خراب میشود بالابان تازه در بین روغن کشی بود که طفل دو ساله
 سیدش پدرش می آمد سید او هام می بند سپرش بی موقع آمد و بچه است نادان
 نمی فهمد که آن بالابان روم میکند و حسراب میشود خودش میان بچه و بالابان
 حایل میکند با دستش طفل را پیش خودش صدا میکند تا بچه می آید پیش طفل را
 در زیر بغل خود میکند که حرکت نکند تا اینکه بالابانش بکیف خودش پر خون بگذرد
 و روغن بگذرد کلاه بگذارد وقت طفل را را کند تا آنکه بالابان خوب روغن کشی
 کرد گوشتی با او داد و کلاهش کرد از زیر بغل بچه را را کرد و طفل سجاده خود
 را که در زیر بغل کردنش را گرفته بود خفه شده است برای قوش در آغوش
 خود کشید سپر چنان فشرده شد که سپر نما نداشت من خود سید را ندیدم
 بلی اولادش را دیدم همه ایشان در علم بالابان و ایه بونی ندیدم بودند همین

فقره را بر خودشان مدح میکردند که پر ما از بس سیل شکار و بالابان شست
چنین کرد و مشهور است که سید مذکور یک بالابانی را با پاشای بغداد نذر
بست که دو از ده روز با هوسرساند در حضور پاشا بنده از روز دو از ده هم انداخت
و اهورا در نهایت حسد لال گرفت و کرد و بر دو قوچی میداند چه قدر شکل است
که بالابان تازه با طور بگیری در دو از ده روز او را بنده از سی اهورا بگیرد بر این
دو فتره قدا داناست همه کلین بعباد سخاوت بر این سید اندازی
اگر بالابان را برای اهورا گرفتن میخواهی برسانی سر هوسر تازده سید کن روزی
دو سه دفعه و شبی دو دفعه او را اسم برده باشی کلاه او را بردار تا یکی
از دست تو بر خیزد و کلاه اهورا بگیرد بگذار دو سه منقار بکند و بخورد و بعد از آن
بازیش بده تا خوب حریص شود بکلاه اهورا همه روزه اول گوشتی بقدر آنکه باید
ببالابان بدی علیحده نگاه دارد که در بازی شب و روز او را بازی ندهد و
زیاد از اندازه بخورد و بعد از سیر کردن برود در بازار و جانی که مدام آمد و شد
میشود جانی نشسته باش که پشت قوش تو بدو آید باشد از پشت سر او سی
آمد و شد بکلاهش را بردار تا او جمعیت و اسب آدم از هر قسم را دیده باشد
که از پس چیز خوف نگیرد بلکه لازم است که بقدر یک نخود گوشت بدست
او دست بدی که در میان مردم بیاید مینماید که نزدیک بالابان رسید آن نخود
گوشت را پیش رویش برود تا هر کس عبور میکند چنان بداند که گوشت برایش
می آید بعد کلاهش را بکن و بردست بگیرد آنگاه او را از دست نیندازد
حتی استخوان این فن گفته اند بالابان تازده گرفته را با بردست تو باید باشد
و اگر نشسته روی زانویت بگذار و الا از ادش کن تا برود اینقدر تا کنید
کرده اند تو آبی فرزند نباید او را از دست بدی در این نسبت و چهار ساعت

شب و روز باید چهار پنج ساعت استراحت کند و بخوابد آنهم یک ساعت از شب
گذشته او را با کلاه اهورا وقت چراغ در مجلس بازی بده بگذار بقدر قدرتی گوشت
بخورد بعد او را بردست بگیرد کلاهش را بردار و او را در جلو خودت برو
نشین بنده از و کلاهی پاچه بند او را تکان بده تا پر خون بکشد و خودش را جتجو
نماید بعد از پر خون کردن باز کلاهش را بردست بگیرد کلاهی زیر کلاه او را
بخوان تا بیاید و اندکی گوشت با و بده که بداند که هر وقت اسم او را می
گوشت در کار هست عرض در مجلس که همه می آیند و میروند تو هم باید دست
بگیری یا بیوی زانویت بگذار تا چهار پنج ساعت از شب گذشته بماند
میخواهی بخوابی او را با همان کلاه خوب بازی بده در مقابل چراغ اگر کلاه
ندارد قدری گوشت از خارج تیکه تیکه کن و بر چشم اهورا بگذار که همان تیکه
گوشت را خودش در بیاورد بخورد بعد او را روی همان کلاه اهورا بکن
و کلاهش را مضبوط بکش مباد از سرش بیفتد و بگذار بر روی نشین خودت
بخواب او تا یک ساعت دیگر همان عرض هست میخوابد اگر بخوابد و در ساعت
بیش نیست طلوع صبح تو بر خیز او را بردست بگیر اگر صفر انخواهد که بنده از
و تو حاضر باشی که کلاهش را برداری آن لابد است که صبح زود و طعم و
صفر ایندازد اگر کلاه بر سرش باشد دهنش باز نمیشود و آن صفر او در دهنش
می آید و از این علت بالابان تو بیدماغ و ناخوشش خواهد شد پس رحمت بر
خودت روا داز تا او را راحت کنی ریح خود و راحت یاران طلب
سایه خورشید سواران طلب صبح زود بر خیز از ایفرزند بخوان
اول طلوع چند خاصیت دارد اول نماز تو قضا نمیشود در آنوقت هر دعا
بکنی مستجابست دوم وقت فیض است اگر تو حاضر باشی خداوند کرم

۶۲ رزق ترا زیاده میدهم این حرکت عادی طبیعت تو میشود همیشه صبح زود در کلاه
 گاه پیش از آنکه قره قوش و جانوران پرند در جوی طعم باشند و پرواز کنند
 تو شکار ت را کرده و قوش خود ترا سیر کرده چپ را مینت که بالابان عزیز
 تو طعم را زیر کلاه نمی اندازد و ناخوش نشود بدان کسی فرزندت این خواص را
 دارد و بعد از طعم انداختن مثل سایر روزها با او رفتار کن همین که بالابان تو خوب
 کلاه آهوی و کرم طلب شد یک بره آهوی با و یک حلقه از آهن بر یک پای او منطبق
 بسته باش و یک بند یک قوی که بقدر ده ذرع باشد سر آن بند را
 از آن حلقه بیرون کن و بر آن قلم دیگر آهوی که بر آن و بقدر نیم سیر کبیر کوشش میان
 دو گوش آهوی باندبارگی محکم بسته باش اول بالابان را بطلب مینماید
 آمد با همان کلاه آهوی مرده او را بازی بده در روی همان کلاه بر سرش بگذار
 بعد آهوی زنده را با آن گوشت که بسته بخوابان و اسم قوش را بر یکدفعه کلاه
 قوش را بر دار بهمان عادت های شب و روز که تو او را امواجتت حکما بر
 گوشت و کلاه آهوی چسبید بدان کسی که بند پای آهوی گرفته باید دست را بلند بکند
 که سر آهوی تکان نخورد اما دو پا و کمر آهوی با شد پس تکان نخورد و بگذار یک دو
 منقار از آن گوشت بخورد بعد بالابان را از سر آهوی بردار دفعه دیگر او را بر سر آهوی
 بینداز قدری بگذار نخورد و کلاهش کن و او را دست مالی کن چنان باید او را گوشت
 بدی که باز عصر همین عمل را بکنی او را در خانه برده دماغ او را با آب کرم بشو
 کلاهش را بردار که پر خون و روغن کبیر بکند تا عصر باز همین عمل را می کنی تا سه
 روز در دویم و سیم آهوی را بخوابان و آن بندی که بر پای آهوی بسته اند بگو همین طور
 آهوی خوابیده را بر زمین بکشند در بین کشیدن تو بالابان را بیندازند و
 باید خوابیده بسنداری روز چهارم باز همان طور گوشت بر سر آهوی بسته باش

۶۳ و بند را بهمان قانون مذکور پایش بند بگذار آهوی پیش روی تو بایستد و بالابان
 را بطلب و بازیش بده امروز او را بر آهوی ایستاده بلند از او دست بندای
 آهوی بر دست بگیر و همین که بالابان سر آهوی گرفت بگو بند پای آهوی بکش
 تا آهوی بقیه باز عصر پسین کن و خیلی خوب متوجه باش که قوش بر تو غالب
 نشود در این دو وقت گوشت دادن چاق نشود آهوی سر زنده تو گوشت
 دیگری سوای آن گوشت که بر سر آهوی هست در پیش خودت مینماید بگرد
 نگاه مدار که همان قدر زیاد نخورد گوشتی که بر سر آهوی بسته باشد چنان قوی باشد
 که قوش تو بدستواری لغز بکند آنکه گوشت پشت مازده نرم باشد با و به
 خورانی که بزودی گم شده شود و قوش تو زیاد خورده چاق شود خلاصه
 روز اول گوشت را بر آهوی خاسیده بینداز سه روز هم بر آهوی ایستاده به
 همان قاعده و قانون بسنداز و سه روز دیگر هم گوشت بر سر آهوی بسته
 و آهوی باید راه برود همین که در بین راه رفتن بالابان تو سر او را چسبید بندار کشید
 که آهوی بر زمین بخورد و او را همین قاعده صبح دو بار عصر دو بار با او رفتار کن
 بعد از این عمل که نه روز شد حالا آن قوشی که بند پای آهوی دست اوست باید او را بدو
 و خود او هم در عقب آهوی برود و همین که بیت قدم آهوی دور شد تو بالابان را
 رها کن بالابان سر آهوی را میکشد و می چسباند که بند دست اوست باید بند
 را بکشند که آهوی بر زمین بخورد قدری گوشت بی بالابان بده کلاهش کن بردار با دفعه
 مانی قدری آهوی بر زمین برود و باز بالابان بسنداز برود دیگر دبر و سیرش کن
 اما انقدر گوشت بده که عصر هم همین عمل را بکنی سه روز هم چسبیدن هر روز
 قدم آهوی دور تر برود و آهوی فرزند هر قدر آهوی دور تر میشود تو هم روز بروز گوشت
 سر آهوی را کم کن که کم در نیت دو از ده روز که گذشت چسب گوشت سر آهوی

پیدا نشد بقدر فزونی گوشت خشک شده یا کردن مرق خشک شده بر
 سر آهوی بنده و همان آهوی مفلوک مرچ دیده را بر در صحرایند از پایش
 باز کن بقدر صد قدم دور قوچی تو سوار شود آهورا بر تو بالابانت را بطلب
 بگذرد و او را با سر آهوی خشک شده اول بازی بده بهمان حرص کلاهش کن
 تازی امینی هم با خودت حاضر داشته باش بگو قوچی از صد قدم فاصله آهورا
 را بکند اما نباید و خودش از عقب آهوا سب بدواند و تو هم سواره کلابالابا
 را بر دار آبی فرزند خوب متوجه باش در اینجا که حسیه اتفاق افتاده که در
 همچو وقتی از حرکت و گرمی که در بعضی بالابانهای رشید جور است سزایی
 که سوار می سیکرد و تو در دست بر چشم بالابان نگاه کن که آهورا به بیند همی که میل
 کرد در باکن ده قدم که از تو دور شد تازیرا باکن بالابان میرسد و سر میزند و
 آهورا می کیرد تازی هم میرسد آهورا میخوابد تو هم برس پای آهورا به بند
 قدری بگذار چنگ و منتقار بر چشم و زبان آهوزند چرا که آن گوشت خشک
 شده سر آهوی چیزی ندارد و بخورد لا بد است که بر دهان و چشم و منتقاری و چنگی
 بزند سر آهورا بر خوب سیرش کن چنان سیر کن که تا غروب آفتاب یک
 کرد و گوشت در سینه اش بماند بعد او را بر بخانه درین آمدن منبرل
 آن آهوی مرده را زیر شکم اسب به بند در جلو خودت بگو بیاورند و دفعه
 کلاه بالابان را بردار که به بیند آهورا و بداند که این شکار اوست و از گوشت
 این شکار سیر شده است بر و در خانه دماغ او را با آب گرم بشوی اگر خوب
 خوشحالی او را پاک کن کلاهش را بردار تا پر خون بکند و روغن کبک
 نماید بعد از روغن کبک او را بر دست بکشد کلاهش را غروب آفتاب ایفروند
 در این اوقات مثل شمشیر نباید بالابان را با سر آهوی بازی داد چرا که کار او

روبراه و نزدیک با تمام است بگذار راحت شود باز قریب صبح او را دست
 بگیر که طبع بیند از دما روز مقدار یکسیر یا کمتر گوشت بره ای از خوردن را خوب با
 آب گرم بشوی که سفید شود و خون نداشته باشد امر فور طلبیدن لازم
 ندارد همان روی نشین سیرش کن اگر بالابانت چاق است طبع از ششم
 کوسفند را بشوی وقت غروب آفتاب با و بخوران اگر لاغر است از زیر مرغ
 مایوس است آهوا با و بخوران امشب هم بگذار راحت شود طلوع صبح بر دست
 بگیر که طبع را بر دست تو بیند از دما زنگی ساعت از روز گذشته برود صبح
 آهوی از رنگ خوبی با خودت بسر و دو تازی امین هم با خودت ببر که
 حاضر باشد مثل سابق گوشت را با همان کلاه آهوی مرده بطلب و قدری
 بازی بده و بگو آهوی زنده را بر بند در پا صد قدم فاصله را بکند و قوچی
 عقب آهوا سب بدواند و تو کلاه گوشت را بردار و بیند از ده قدم که از تو
 دور شد هر دو تازیرا باکن بالابان تو میرسد یکدو سر میزند بعد تازیرا میرسد
 و میگیرد تو برس پای آهورا به بند که بالابان که سپیده است سر او چشم
 او را خوب زخم کند و خون آلود کند بعد سر او را بریده خوب سیرش کن که تا غروب
 آفتاب بقدر کرد و بی گوشت داشته باشد دماغ او را پاک این بالابان کن
 دیگر ششها کلاه کردن لازم ندارد بگذار بی کلاه است راحت کند تا دو ساعت
 از شب گذشته باید در دست تو باشد بعد راحت شود آبی فرزند در دست
 ملاحظه کن در این دو تا آهوی که بدست این بالابان تو گشته اگر سه چهار سزده
 و گرفته است معلوم میشود که بالابان بر تو غالب شده است چاق شده است
 و اگر سیدنی سرزدن چسبید معلوم است که بالابان تو قدری لاغر است اگر
 یکسریاد و سرزدن چسبید معلوم است که گوشت حسابی خودش هست اما اگر چاق

کن

۶۶ باشد باید دور روز با گوشت بدی که گوشت او پائین بیاید و اگر لاغر است باید
بمازوزا و را بر روی آهوی زنده خوابیده بسندازی مثل روز اول همین که گفت
سر آهورا چسبید یک تیره سفید می پانزغاله سفید اگر ممکن نباشد مرغ سفید
کشته و از سینه مرغ روی سر او گذارده خوب سیرش کن از این دوروزه
قوش حاق میشود فردایش باز اشتها بده همان قاعده سابق و آهوی بسیار
چاق از نگی حاضر کن که مثل آهوی صحرا باشد روز بعد برو در صحرای بطور سابق
بالا با تراب طلب با سر آهوی مرده بازیش بده و گلاهی کن بگو آهورا بقدر هزار قدم
دور بریزد و ریایش کنند و قوشی اسب بد و اند عقب آهوی و تو بالابان را
ببنداز همین که ده پانزده قدم دور شد تا ز بیماریش و خودت هم است و آن
البت که این بالابان یک دوسر باهوی نیزند که تا ز چهار سیده بکلیت یکدیگر می
خوابانند تو بر من مثل سابق سر آهورا بریده خوب سیرش کن کجای سابق
با او رفتار کن باز روز بعد اشتهای خوبی بده با او و غوب آفتاب طعم از پر باو
بخوان و فردای آن روز دو ساعت بصبح مانده سوار شو بالابان و دو تازی
این خودت را بردار برو صحرای قوش تو طعم را در سر اسب بردست
تو بسنداز چهار قل و آیه الکرسی بخوان بر خودت و قوشت بدم باید همان صبح
اول آفتاب بگذرد آهوی آرام تا کی پیدا کنی بعد از دیدن آهوی بالابان را طلبی
مثل سابق با سر آهوی بازیش بدی بعد گلاهی کرده عقب آهوی بروی هر قدر
نزدیکتر بشوی بهتر است گلاهی قوش را بردار همین که قوش آهورا دیدی
کرد که برود قوش را بسنداز قدری که رفت تا ز چهار را با کن البت که خواهی
گفت که صبح اول تا ز چهار را بکشتم که نزدیک شود بعد قوش را ببندازم ایفرزند
از این علم بی خبری بسا بالابان هست که حریص و صاحب جرئت اند و باین عمل

کم

۶۷ گرم شکار آهوشده است دورنیت که اول تازی را بگیرد و از این عمل بالابان
توضایح و خراب بشود پس لازم است که اول قوش را ببندازی که بجز آهوی
چیز دیگری نبیند بعد قدری که دور شد تا ز هیچ را کشیده البت که انشاء الله
تعالی بهمان قاعده خواهد بود گرفت ز خمار روز اول بد و آهوی بالابان
را ببندازی با یکدانه باید بد کنی یا سته دانه البت که خواهی گفت چرا بد و آهوی
ببندازم و سته تا ببندازم ای فرزند لبیش این است که دو آهوی با دو تیره
آهوی بوده اند که از صدمات روز کار و از شکار چنان مادر اینها تلف شده است
و این دو تیره آهوی با هم بزرگ شده اند یا یک تیره و یک ماده است از شدت
محبت و الفت زن شوهری از هم مفارقت میکنند یا یک ماده است
و یک بچه آنهم مفارقت میکنند و قوش تو قسمت و نادانست بلکه ندانم کار
جاهل است گاهی این بر منزل میزند و گاهی بان و تا ز بیاسی تو هم قوش
شناختند همان که بکسر زد عقب این میکنند با الاخره انقدر باین آن
سر میزنند و صد میخورند که هم تا ز هیچ از کار می نهند و می ایستند و بالابان
تو بی تازی آهوی را میگردانی تا اینکه کم بشود و اگر هم پیدا کنی دست بتو نمیدهند
شدت تغیر و اگر هم دست بدی رحمت لبست روزه تو بهر خواهی رفت
باز تو بهمان اعمال پیش را باید بجای آوردی اما یک آهوی مثل همان آهوی
دستی خودتست خواه تر باشد خواه ماده اما سته دانه آهوی که باشد بکنیکه بالابان
تو سرزد کنی از آنها و سوا کرد آن دوی دیگر با اتفاق رفاقت خواهند
نمود و با هم فرار میکنند و تا ز بیاسی تو با یک کت قوش بسزدن همین یکدانه
را خواهند گرفت این نصیحت را از من گوش کن و سپید پوش کن اگر گرفت
بهمان قرار سیرش کن و بیاسی بر سنزل و اگر اتفاق افتاد که گرفت و قوش

۶۸ توخته شد و تازنیهای تو ماند و یا عقابی پیدا شد که این شکار گرفت نشد باز
 بهمان عمل سابق اگر لاشی از آهوی مرده داری بالا بیاور بر سر او بینداز و
 بسیار کم بادیده و طعم هم از پوست او بخوران که فردا صبح زود طعم را بیندازد
 برو شکار انشاء الله تعالی خطا نخواهد کرد اگر هم حسب اتفاق باز مرده هم
 گرفت اورا لازم است که خوب سیرش کنی و دو سه روز اورا آرام بگذارد
 که راحت شود طعم روز سیم بر سر آهوی زنده بده و کم کن و روز چهارم
 یکدانه آهوی زنده زنجی برایش بکش مثل عمل سابق در صحرای که ندانستی
 است یا صحرایی بعد روز دیگر که اشتها دادی و شکار رفتی البته
 انشاء الله شکار خواهد گرفت آبی فرزند بیا در عمل صرخ آشیانی و شکار
 قره قوش ترا بیا سوزم بدان یک بنر صرخ آشیانی از همه نوع
 سیاه چشمان بیشتر است چرا که صرخ قره قوش میکرد و دیگران نتوانند
 گرفت ابتدا صرخ را که از آشیان در آوردی زیاد گوشتش بده که خوب
 چاق شود و ترفتی کند در بنیه و جثه که با قوت و شوکت شکار کند
 اول طلوع سهیل اورا بر دست بگیرد کلاه بر سرش بگذارد بقاعده ساق
 چشمان اورا تربیت کن تا بخدی برسد که از همه صرخا طلسمی باید بگذرد
 اورا لاغر کن که از گوشت پائین بیاید یک کجی کرس را بیاور و گوشت
 بر پیشش بپند و برایش روزی دو مرتبه صبح و عصر خنکان برسان
 اگر کجی کچل کرس گسرت نیاید یک سار سیاه بزرگ و اگر زرد سیم
 باشد عیب ندارد اما سیاهش بهتر است بهر حال هر کدام باشد قلاب
 عقب پای او را باید بقلم پای خودش ببندی بهمان قرار صبح دو بار و
 عصر دو بار همه روزه سیران و سیرش کن اگر باز ممکن نشود از این سب

۶۹ نوع یکدانه زنده بدست بیاوری روز سیم اورا بکش و سر اورا پنهان کن که
 حادث او بر این بشود که همان کمر او را بگیرد و بخور و جای دیگر را بگیرد بعد از
 کشتن و سیر کردن همان کمر او را بشکاف که گوشت میان کمر او را بخورد
 و جای دیگر او را نه بیند در این روزها که اورا دست پر میدی هر چه دور
 میسیرانی گوشت کمر او را روزی روزی کمتر کن که آخر سیرانی گوشت همان
 کمر او را بگیرد ایفر زنده بدان دو پراخر بالهای این طیور همین و بزرگ
 میباشد که اورا ترکان پارماق میکوبند و پراخر طرف راست و دو پراخر
 طرف چپ بروی هم بگذار و گوشت را بروی آن پرها بده که در دست
 پر دادن و پرواز آن گوشت نمایان باشد بعد از کشتن و سیر کردن اشتها
 خوبی بده بر او در صحرای یکدانه کجی کرس که برنگ قره قوش باشد پید کن
 و بر او بینداز البته اورا خواهد گرفت سر او را بریده خوب سیرش
 کن باز روز دیگر اشتها بده روز بعدش بر او شکار یک بوغ خوره که سابق
 ذکر شد از جنس قره قوشها است و زیاده از قدری عرضه است پید کن
 نزدیک بر او بینداز که تا از زمین حرکت کرده است صرخ باور رسیده
 کمر او را جی چید و بزین می آورد بزودی خودت را برسان و او را بگیر
 یک مرغ سیاه بی برایش بکش و از زیر بال بوغ خوره گوشت او را نشان
 بده و سیرش کن و کم بده آن بوغ خوره را زنده از دست صرخ بگیر فردا که
 قوش تو باشد اشتها آمد بر او شکار در صحرای قلاب بوغ خوره را بقلم پای
 بپند و از دور برایش کن صرخ را بر او بینداز البته میکرد همان بوغ
 خوره را بکش و خوب سیرش کن بعد اشتها بده بر او در صحرای چهار نوبت
 باید از این بوغ خوره پیدا کنی که بگیرد و سیر شود آبی فرزند خوب موطلب

۷۰ باش که در این مدت هفت هشت روز با این گوشتهای گرم خوب چرخ تو جاق نشود
بعد از چهار پنج بوع خوره گرفتن او را بقره قوش سیاه بی نشان بیندازند
که قره قوش سیاه را گرفت بعد بقره قوش آینه بی بیندازند همین که قره
قوش آینه بی هر نوع قره قوش باشد بی مضایقه میگیرد و اگر قره قوش
اندکی بزرگ باشد مثل کرکات و کوچی کان و ماه دم که بزرگ ترین
قره قوشها میباشند از نینب و های و هوی سوار از کار می فرستند
مثلاً در صحرا صاف خوبی که ماهور و نخر نباشد که آدمی بحیرت اسب بدو
و معطل نشود دیدی قره قوشی نشسته است سینه قره قوش را بساییده
و اسب بر سر قره قوش بدوان تند و توکل بر خدا کرده چرخ را بیندازد قوش
می بیند که قوش آمد خیال این را نمیکند که قوش او را میگیرد و ولی از حیله
انسان بچیز است بخاطر جمع بر او میکنند و میگویند این چرخ سگت
کیست که من را گرفته باشد اگر قره قوشش توار و پرزور است البته
چرخ را هزار قدم میبرد و اگر خوره و کم زور است چهار صد پا لصد قدم زیاده
نیکند و نینب بر دو باید زیر پایی قره قوش باشی تا آنکه خسته میشود بزرگ
می آید از پرواز کردن می خفتد بعد می رود و بال میریزد مثل مرغ خانگی که
خسته شده باشد و از زمان فریاد کنان هو هو کنان بگیر بگیر همین که دیدی مثل مرغ
کارش بدو بدین رسید سوار جلو قره قوش را بگیر در سم آن پدر سگت نیت
همین که دیدی نیت تواند پرواز کند و یکوار هم جلو او را گرفت است همه اطراف
هو هو فریاد است هیچ هیچ خیال آن نیت که چرخ کم او را گرفته است همین که این
داد و فریاد را از همه طرف خودش دید او هم از غیظ و حرص که دارد زمین را می کوبد
ایفرزند زلفسار این پدر سگت را مثل سایر حصاب نکنی و خودت را از شوق

نه انداز

نه اندازی برویش نکلن نکلن که بیم ملاکت دارد همین طور که او دست باز کرده است
وزمین را گرفته است تو بچستی و چالاکلی از اسب فرود آیی از پهلوی قره قوش بمان
پای چپ بر پشت او مضبوط بگذار هم میان دو کتف او مضبوط بگذار که حرکت نکند
ان دست را با ستادی از پشت او برده هر دو قلم را مضبوط بگیر و پات
بر کمرش باشد سرش را بر سینه اش را بشکاف و دل او را در آور و قوشت
را سیر کن از گوشت عقاب بدان عقاب خیلی چرب و سنگین است مباد
زیاد بدی که قوش طعم زده میشود عقاب را بکوتر قیاس نتوان کرد
اگر بشیر توانی قیاس آهورا چو کشت طعم چرخ تو از دوران عقاب
اگر چرخ نینب سیری گرفته دار او را روز دیگر کم بده باز روز شکارش
بهر نوع قره قوش که دیدی بسند از آبی فرزند اگر چرخ او را معطل میکند
اما بدان آن بگیر بگیر هو هو سوار با حواس او را بکل مغشوش می کنند
میخواهی بچیز بکتی چرخ را بقره قوش بینداز هیچ صدا کن بپاش بپاش بر مثل
بازو کبک و بازو مرغابی بدین دست می آورد و چرخ بیچاره را از پشت خودش
بر میدارد و میگوید خدا روزی بنادانان رساند که صد دانادار و حیران
بماند پس بدان نینب آدمی و صلابت آدمی از همه چیز زیاده است خصوصاً
صدای آدم خداوند عالم به مخلوق از وحوش طیور و غیره با خبر داده است
که از آن خبر بدام محفوظ باشند این صدا و نینب آدمی هم خبر داده است که هر چنده
و درنده و پرنده و گرنده از نینب و کوازه آدمی فرار میکند و لو شیر باشد چه رسد
بعقاب این حیله صیادان است و قوشش قابل است چه سگت است
چرخ که بتواند قره قوش را بخورد زتدیر صیاد چرخ حصیر
شود شیر چنگ و قره قوش کیر و این نیت چرخ فر و مایه کیت

۷۱

۷۲ که کرد و بصید قرا قوشش چیر عقاب دلاور از آن برتر است
که سر نخچه چرخش آرد بریزد شایین آشیانی هم قره قوش
میگیرد اما این سبب که کوچک و نازک است او را نمی اندازند این عمل که
قرا قوش گرفتن با چرخ باشد عملی است که البته باید در دشت و جلگه
صورت بگیرد و اولاد کو به تنامات از متغایات آسی فرزند اگر حرکت
را بخوای با هو برسانی چونکه آشیانی هست با عمل بالابان توری که کور
شد فرقی دارد اولاد را اول پانز باید با او هو بره زیاد بگیری که استاد
بشود و چونکه آشیانه است و هیچ ندیده است لامحال بعد از یک دو مرغ
کشتن بر دست او یک هو بره زنده بکن چشم هو بره را بدوز که یاد نکند و صرخ
را فراری نماید که بعد نخواهد گرفت چشم او را بدوز و بعد بگذارد چهل قدم دور شود
و او را بیدار نماید زده بجان او برود و همی که بدزده رفت و گرفت در روی هو بره
قدری گوشت با و بده عصر چشم هو بره را بالابان بکن که از بلندی صرخ را
به بیند با و بگذرد همین که صرخ برایش آمد و جلوش افتادند بینه که عقب توش
توبد و چون گرفت باز کمی با و گوشت بده فرد صبح نمی از چشم هو بره را باز
کن که گاهی خودش را برای دعوی با چرخ آماده کند و گاهی بنشیند
تا حیل دور برود آنگاه کلاه چرخ را بگیرد و دور همین که گرفت او را
بکش و سیر کن فردایش یک هو بره دیگر بی اینکه چشمش را بدوزی خیلی دور
برایش را کن تا برود و بگیرد اگر چه هو بره برای قوشی خزینه تیت و هر قوش
بدی هو بره را میگیرد لیکن یک خواص دارد برای صرخ آهو کیر بعد ذکر
خواهد شد تا بدانی که خواص شکار هو بره این بوده است برای چرخ
آشیانی نه بالابان توری که خودش در صحرا صید کرده است اگر او را بر هو بره

۷۳ بلند از می چونکه او را در صحرا گرفته است و خورده است در چاقی و قوت
هر قدر هو بره بخوابد از دست بالابان صحرائی بدر رود محال است تند تیزی
کجا و هو بره بیچاره کجا تا نکیر دشمن را نمیکند لیکن اگر تو بالابان طوری را هو بره
انداختی البته بجای و فرقی آنکه در صحرا بود بدست تو نیست الا غرت است
اگر هو بره جلو او شکست و بلند شد بالابان توان قوت را ندارد که زود به او
برسد اینقدر هم لاغر نیست که طمع او را نکند و بر زمین نشیند لای هو بره را
در جلو انداخته عقب میکند تا از چشم تو غایب شود خدا داناست دو
قرپنک ته فرپنک او را برده است کجا گرفته است اولاً بالابان
نباید هو بره انداخت اگر لای شدی که بسیند از پس چپار شاه بال
بالابان از یک طرف بسته باش تا در زمین لنگ لنگ برود هو بره لای برای
دعوا ایستادگی میکند حکماً بالابان در زمین او را نمی گیرد و اگر پرواز کرد و فرار کرد
بالابان چند قدمی عقب او میرود می بلند هو بره نمیرسد لای بد می نشیند
لکن صرخ آشیانی چنین نیست بسیار چرخها داشتند که روزی دو سه قره قوش
را می گرفت و در نما می گرفت و آهو می گرفت لیکن از هو بره بیشتر میدانند
که چشم هو بره را اول نوبت نزد چشم رفت نزدیک هو بره او باد کرد و دعوا
ایستاد چرخ آه پیش رویش نشست فهمید این چرخ جرات گرفتن او را
نمیکند براق شده بروی صرخ دوید بالا صرخ را فرار داد خداوند عالم یک
بیت سی و یک چلقوزی برای صرخه او قرار داده است اگر چه هیچ نیست لیکن بیت او
هو بره اگر چه بره صفت بهین بود و ذیبت و صلابت چون شیر نبود
اگر یک دفعه در زمین صرخ از هو بره که سخت تا عمر دارد در زمین هو بره را نمیکند
اگر دست استاد خوب باشد دور نیست دست رو بلند از می در هو بره

۱۴
 غرض همین که چرخت هوبره کیر شد که روزی ششس بهفت هوبره را میگیرد
 امروز بر وشکار هر قدر میتوانی با او هوبره بگیر و سیرش کن و لوسی دست
 بر هوبره بسندازی و همه را بگیر و سیرش کن تا آنکه عاجز نشود باز بنید از تاوگر
 عقب هوبره نرود همین که نرفت عقب هوبره یک آهونی سار بهمان قاق
 بالابان گوشت بر سر آهوسته باشی همین که سر آهور گرفت یک مرغ یا کبوتر
 سفید برایش بکش و خوش سیر کن تا لذت آهور بداند این صرخ آشیانی را
 هم مثل بالابان توری باید رفتار کنی مگر دوتنه چپ ز فرق دارد فرق اول اگر
 بالابان توری دست تو کشد اول دویم تا زیر گرفت چنانکه مذکور شد با او را
 سیر کنی اما صرخ آشیانی را نباید سیر کرد که مدام کارش همین شود فرق دویم اگر
 صرخ در عقب آهور رفت و خیلی رحمت کشید و تازی غلط افتاد البته از
 خشکی صرخ روی رونش است او را بر دار طلب در آن ساعت سیر
 بکن فرق سیم اگر چند نوبت از آهوسر بخورد و ز رحمت زیاد بگردد و بشوق
 ذوق مثل شتر عقب بگردد چاره اش نیست برود دوتنه هوبره با او بگیر
 روزی یکی و سیرش کن روز سیم و چهارم باید بقدر او را هوبره بسندازی
 و سیر کنی که عاجز نشود او را بر سر آهوسته مثل روز اولش بنیدازی سیرش کن
 بگذارد دوتنه روز استراحت کند بعد یک بره آهوی ز رنگ خوبی بر صحرای
 در خفیه او را از دور در هاکن یک سکی یا توله قوش را یا بچه تازی که بدو این آهوی
 نرسد بر آهور هاکن دور که شد سب بدوان بقانون آهوی صحرای
 تازیهایت را بکش و صرخ را بنیداز همین که گرفتند سیرش کن بقانون سابق
 که با لذت شکار آهور بداند بر سر شکار آهوا آمده باشد خواص هوبره بر آهوی
 صرخ همین است اگر خیال کنی که خرگوش میگیرم عوض هوبره مثل بالابان

کند

۱۵
 که ذکر شد آبی فرزند زهار زهار بخروش بسندازی که خطاست اول طبیعت
 بالابان عالی است و طبیعت صرخ آشیانی نیست است همینکه بعد از
 آن صدمات که از آهوی دید او را بخروش انداختی چونکه هر دو چرندند آهوی
 نزدیک یکدیگر است تو هم همین که خرگوش را گرفت البته او را باید
 خوب سیر کنی صرخ دل فکری میکند منکه این را بگیرم بی رحمت سیر بشوم چرا
 بعد از این خرگوش بگیرم منکه نداده ام بدوان اغلی که با بچه تازی غری و حاج
 و دوشم بشوم لیکن هوبره چونکه از صرخ چرندند نیست و صرخ هم مثل بالابان
 در صحرای گرفته است همین که یکد و هوبره گرفت بشوق می آید و جور میشود و بر
 شکار آهوی سیم و چهارم او را سیر چه گرفت و سیر کردی که خوب عاجز
 شد از هوبره سیر بخورد و چون بر سر آهوسته انداختی و سیر کردی باز رجوع
 باهوی گرفتن میکند خاصه وقتی که یک آهوی مفت هم بدست او میدی
 سیاق رسانیدن بالابان و صرخ آهوی این است که ذکر شد و اهل بغداد
 و عربهای صحرائین که استادان این فن میباشند این طور صرخ و بالابان را
 باهوی سیرسانند اما ترکستان و خراسان و بوزنورد چونکه استاد قوی نیستند
 طور دیگری سیرسانند آهوی صرخ آشیانی را چرا که قدرت آنرا از دیگر بالابان
 طوریرا عمل میاورند و باهوی بگردد و شکار کنند اول که میخوابند صرخ را باهوی
 برسانند بچون می کنند بقدر سه چار یک فرع کود و چهار صد یا باضد
 قدم طول در آخر آنجوی یک اطاقی درست میکنند بقدر یک آهوی بگردد
 آهوی را می آورند در آن اطاق می کنند هر روز آهوی را بند برایش بسته
 میدوانند و میترند که آهوی فرار کند و در خانه که دارد بخوابد استراحت
 کند تا اول پائین که بنای مرج و بولی کردن چرخایشانست یک تیکه

۷۶ چرمی بر سر آهومی بندند و دو سوراخ بآن چرم می کنند و گوشهای آهورا
از آن چرم بیرون میکنند که مخلب قوش آهورا از نیت نکند و گوشت بر
آن چرم می بندند تا جندی که باید آهورا برای چرخ بدوانند و آنچومی
کنده او را با می کنند تا راست بدو در این طرف آن طرف نرود تا با نجای
که عادت کرده است برود در این بین اگر چرخ گرفت که آن بند پای
آهورا می کشند و قوش را سیر می کنند با یک آهومیست چرخ را می توانند
کل و بولی بدیند همین که باین قانون آهورا برایش کشند از عدم و قوفی که
داند چهار پنج چرخ با هوی صحرائی می اندازند و پنج شش تا زسی هم می
کشند خدا و اناست میگیرند یا نمیگیرند که بیکر و همنر نخواهد بود
و تکبیر و کمال بی هنریت که بصدید اندرون خیال کینی
رسم کرد آن خیال بی هنریت اما شکار چیان بغداد و چعب و
معمره که این عمل چرخ و بالابان و شکار آهوز قدیم مخترع ایشان بوده
رسانیدن آنحضرت هیچ دخلی بر کتانی و خراسانی ندارد و چه که بالابان
تک می اندازد و بدو سیت آهوز و دوازسی را می کنند آن تا زیبا چیان
قوش شناس دارد و فند که اگر هزار آهوز بر دستان بیاید میگیرند الا آن آهومی
را که قوش میزند اما همین و قوشان چرخ و بالابان آهوکیر و هوبره کیر
و خرکوش کیر است و قوف از هیچ کار ندارد و نمیدانند بکینند
هنر آن است که هر کوه شکاری کینی اهل دشتی و دشتستان فارس
نوع دیگر بالابان و چرخ شکار آهورا می کنند اول پانز که بالابان را گرفته
بقانون مذکور او را رام میکنند و با کله آهومی طلبند بعد از کرم طلب شدن
در جایی تارکیت می بندند تا اینکه استخوانش مضبوط و قائم شود و مغز

استخوانش

استخوانش سیاه بشود خودش کلفت و درشت بشود و سه بیت روز بعد ۷۷
نور روز مانده او را بدست میگیرند با کله آهومی شب و همه روز او را میطلبند
بازی میدهند چونکه دشتی و دشتستان خیلی کرم سیر است ده روز پانز روز پیش
از عید یا بعد از عید نور روز البته بره آهومی پیدا میشود بقانون مذکور با و کل بره آهومی
میدهند و با او از کوه چلی بره آهومی میگیرند تا بره همراه مادرش بگردند همین که بالابان را
بهفت هشت بره آهوز اذاختی البته بره آهوز او را میگیرد و میگیرد و همین سیاق
بهفت هشت بره آهوز از عقب مادر سوا کرد و گرفت بس است هوا هم بسیار
کرم میشود که قادر بر رفتن صحرائیستند لا علاج او را بتولک می بندند بعد از در
آمدن از تولک بقانون مذکور دو سه آهوز برایش می کشند و می اندازند با هوی
بزرگ صحرائی آسی فرزند اگر چه صله کینی این قسم از همه اقسام بهتر است اول
آنکه در ایام پانز اگر قوش را بر شش هفت آهومی بازی چونکه او بره آهوز از عقب
مادرش سوا کرده و گرفته است فراموش نمیشود حالا هم نگاه میکند هر کدام که حکمت است
او را میگیرد و با ستراحت شکار میکند خواص دوم این است که بالابان استخوانش را
از آن بستن چند ماه محکم و قائم کرده است عبت عبت میخک نمیشود سیم آنکه استاد
شده است و کمتر کم میشود هیچ خیال نکن که نره آهومی شاخه آهومی بزرگ را نمیگیرد
همین که کرم شکار شد و حریص شد اگر دو سه نره آهومی همراه باشند و ماده آهومی
نداشته باشند و تو بالابان را بیندازی این سه نره آهومی که قالبی نیستند البته
یکیشان بالنته از آن دو تا دیگر کو حکمت است باز او را سوامی کند و میگیرد
و اگر یک نره آهومی باشد و لو بقدر کترة الاعنی باشد بیسنداری خطا نمیکند و میگیرد
بدان تا نره آهومی شاخه صدمه نخورد یعنی روزی او را نره آهومی بیندازد تا پیش
نرسد خیلی با او دو لشم بشود و عذاب بکشد از نره آهومی صدمه میخورد و در تولک

دویم اندازره آهونخوا بد گرفت بعد شکارش ماده آهونزه آهوی دوسال
 شاندر نوچک ونزه آهوی یکسال کوچک است البته بالابان که اورا
 اول نزه آهوکا کنی بهتر از آن دو نوع مذکور است بدان حوصلمکن در بالابان عزیز
 خوب نجیب آبی فرزند پیدا در علم شاهین ترا تعلیم کنم که شاهین تو از شاهین کسان
 تو خوشتر شکار کند و تو استاد بقلم زفته باشی بدان اول اخذت باید شاهین باشی
 و اسب تو مثل شاهین باشد و شاهین هم بایست تو بردست بگیرد
 تا بتوانی شکار شاهین نمائی بدان از شاهین همین قدر مطلوبست که بجز او را
 میدارنی در منزل خودش چنانچه تو شجیان مثل شاهین را با کله تفنگ مثل
 زده اند که هر قدر بدانی کله تفنگ تو خطا نمیکند البته شاهین تو هم خطا
 نکند آبی فرزند بدان طبیعت شاهین نزدیک طبیعت قزل و ترلان است
 چندان دست پر و بولی لازم ندارد در میان سیاه چشمان جوان مرد است
 اگر شاهین بوری بدست تو آید بقانون مذکور اورا البته بسته داورا که
 خوب داده تا تاره سهیل بر بند تو هم دوروزی گوشت اورا کم بده که از رو
 نشین بردست تو آمده باشد نیم ساعت از شب گذشته یک کلاه کنی پیدا
 کن که دفعه اول بد کلاه نشود و شاهین را کلاه بکن پس که دفعه اول اگر
 بد کلاه شد شاهین ابد خوب نمیشود اگر عقب کلاهش قائم باشد گوش او را
 بر بند بنا خوشی در گوش مبتلا میشود و هیچ چاره ندارد عرض کلاه نرم شده
 کار کرده باشد هر یک ساعت یا نیم ساعت در بر چراغ کلاه او را بردار دستی
 بر سر و سینه او بکش بروی نشین گاه بگذار باز بردارش کلاهش کن تا ساعت
 سه و چهار بعد کلاه او را بگیر در جای شیش بگذار استراحت کند باز صبح زود
 کلاهش بکن اندکی گوشت با آب گرم بشوی و بده باز در جای خودش

تفسیر

۷۹ بکوب بعد از ظهر بردست بگیر در هوای خنک غروب آفتاب اندکی بر کبوتر
 یا پر مرغ بشوی با آب گرم با و بده تا فردا صبح طعم و صفا را امینداز و همین که
 اندک از گوشت پائین آمد و لاغری بسیار طبله از بال درنا و گوشت را بر طبله
 بسته باش بقدر شکار بند خودش از دست تو شچی بلند شده بر طبله درنا
 بیاید کفایت است شاهین و چرخ استیانی اسم لازم ندارد خاصه شاهین
 توری اگر اورا اسم گذاری مثل بالابان توری در زیر کلاه او را صدا کردی
 بد است اول اندام دستکش را دندان بگیرد در وقت شکار همین که گرم شد
 بردست آرام بگیرد نام او نیز این میشود و صاحبش را عاجز نمیکند اسم لازم
 ندارد همان قوقو کنان او را کفایت است همین که خوب گرم طلب که از همه جا
 همین که تو طبله را حرکت دادی بی مضایقه از دست تو شچی برخواستند بر
 تو آمد تو یک مرغ زیر طبله برایش بکش و سیرش کن عصر یک دفعه صبح یک دفعه
 دوسر مرغ برای او بکش همین که آمد طبله را گرفت تو سر مرغ را از میان
 بالهای طبله در بیاورد بدست شاهین بده و سر بر و سیرش کن اگر صبح مرغ
 در زیر طبله میکشی پر مرغ مبادا داده باشی و اگر عصر مرغ برایش میکشی برده
 که فردا صبح طعم بندازد آبی فرزند هر قدر بتوانی شاهین را چاقی عملی پر
 بهتر است همینکه گرم طلب شد یک کبوتر چاهی بیاورد چشم کبوتر را بدوز
 همچنان بدوز که بالابان باشد بر و در صحرای کبوتر نشان شاهین بده و با
 کن اندکی که دور شد تو شاهین را بسنداز تا در هوا بگیرد و سر بر و بک وقت
 سیرش کن بیاور خانه دماغ او را با آب گرم خوب بشوی که خون در دماغ
 نماند و سه کبوتر همین سیاق بدست او بده بعد بر و در صحرای یک جغدی
 پیدا کن زنه تر نزدیک چاه نباشد او را کلاه بردار بر و بر وجه شاهین

خواست قصدا و کند تورها کن اگر گرفت سیرش کن و اگر در سوراخ رفت
البسته شاهین دوسه دور بگذرد و روی طبله را بیدازد که آمد بر سر طبله بشیند
بگیر و زنه را که شاهین بر زمین بشیند نشستن بر زمین برای شاهین عیب بزرگ است
ز بعد سیر چو شاهین نشست بر سر خاک از او در طمع صید در هوا چینی
تو اگر کبوتر یا مرغ یا گوشت هر چه داری او را سیر کن روی طبله همین طور که
او بطبله رسیده است کلاهش کن سحر کن که آن جنود از سوراخ دریاور
اگر او را در آوردی در کلبه بگذار تا عصر اگر گوشت کم داده سوار شو برود جانی
که چاه و سوراخ نباشد با یقوش را برایش رها کن زیر کلاه نشیند از او بگذارد
تا به بند البسته او را میکشد بکش و سیر کن دوسه جند با او بگیر بعد برو یک
چاقو خنک پیدا کن و سینه شاهین را بیا دوده در وقت انداختن پس دو چاقو
بگیر تا بخوابد بعد پیران بگذار بقدر بیت ذرع برود آنوقت شاهین را بیداز اگر
گرفت چاقو رازنده نگاه بدار برای روز دیگر و سیرش کن مساوا که
پشت گرم باشی و اگر گرفت با طبله صدا کن و سیرش کن تا اگر قوش
استاد می همراه داری اول او را بگذار تا چاقو را بگیرد تا شاهین تو بید
شود اسی فرزند ترا ضیحت میکنم آنوقت که شاهین گرفت تو او را طلبی
همینکه رو تو کرد مباد این چاقو زنده را برایش به او پیرانی که این حرکت
خطاست چرا که دومرتبه که این نحو حرکت کنی ابد شاهین تو بعد طلب و طبله
نمی آید و از دور نظر آنت که جانوری زنده برای او پیرانی تا بیاید اگر زنده
نباشد البسته کم خواهد شد یا در این بین با قره قوش یا چیز دیگر
برایش می آید تا آواره اش کند باید شاهین بر طبله گرم باشد نه بشکار زنده
غرض دوسه چاقو بگیر بعد دوسه هوبره بگیر بعد سه چهارم غایب سیر

در پاره

۸۱ یا مثل باش با او بگیر بعد قاز با او بگیر بعد دوسه حقا بگیر بعد از گرفتن آن
همین ترتیب چرا که شاهین پله پله بالا میرود مثل آن سیاه چشمان نیست که دست
بر لازم داشته باشد اگر در ولایتی باشد که این شکار را جمع نباشد لابد است
قوشی شاهین را هم دست پر بدرد و الا طبیعت شاهین این است که پله پله
خودش بالا میرود و غرض بعد از گرفتن دوسه حقا را و با کلاغ قرقون مینداز
اگر گرفت او را کمی گوشت بده کلاغ رازنده نگاه بدار فردا برایش پیران از
دور همین که گرفت سر کلاغ را بر که خوش را بخورد اما گوشت کبوتر یا مرغ با
بده که گوشت کلاغ بد است فردایش برود دوسه در نامی نزدیک آرام و
این پیدا کن همین که متبرل خودش رسید در آنجا اسب تو باید شاهین بشود خود
شاهین بشوی و شاهین را بیدازی اسی فرزند اگر شاهین رسید و چسبید که تو حقا
هستی بگیر پالش را و سرش را بریده سینه او را بشکاف سیرش کن و اگر سر او گرفت
دوسه تا بش داد رهاش کرد با زاو را بطلب همسکه آمد بر طبله تو زود یا کبوتر
یا مرغ برایش بکش و سیر کن که فردا خطا نخواهد کرد اگر برود نزدیک دریا و بیخ
ترند باز او را بطلب و او را سیر کن در پیش قوشی شاهین دار شهواست اگر
شاهین بقدر شکار بند خودش عقب شکاری که انداختی برود و او را سیر کرد
البسته فردا دوسه مساوی او میکند باز سیرش کن اگر چنین کنی و حوصله کنی البته
روز سیم و چهارم آن شکار را خواهد گرفت اسی فرزند بدان طبیعت شاهین
مثل هیچ نوع قوش نیست اگر با صبح آشیانی این عمل را کنی چونکه دله
و پست فطرتت همین که از شکار برگشت سیر شد مدام کار همین خواهد بود و این
شاهین جو امر دست میداند امروزه قدم رو بشکار رفت و سیر شد فردا
بجای قدم میرود باز سیرش که کردی پس فردایش یا میکرد یا چنان سلی

۱۲
 سزند که مثل گرفتن باشد تو ای فرزند باید اینقدر حسی و چاکت باشی اگر شاهین
 تو در آسمان سر در گرفت بیت سی فرغ بر زمین ز درهایش کرد تو باید چنان جلد
 باشی که در نار اگر خورد نشده است بگیری قوش استادی هم شاهین لازم
 دارد و شاهین با چرخ چو اگر اغلب شاهین را رسم اینست که صید را از آسمان
 آورده بر پیش سزند و در هانی کند باید تو قوش دیگری حاضر داشته باشی که
 صید کنند او در نزد ای فرزند اگر شاهین در ناگیر تو از درنا سر خورد و بگریزد
 چند روز در غروب آفتاب بنیاز و اگر باز دیدی منگیز و علاج او این است
 دو سه روز با او سپنج شکار کن همه روزه او را طلب کن زنده بر زیر طبله
 که بالهای درنا باشد برای او بکش بعد سوار شده بر و در صحرا یا کلاغ سیاه
 قرقون یا بوبره یا چاق خرق اگر آنها بدست تو نیاید چند که بایه قوش باشد
 از اینها بگیر المیر و شاهین خود را خوب بپریش کن فردایش در وقت عصر
 بنیاز بر درنا بسته خطا نمیکند و بر سر کار می آید کلاغ قرقون یا چاق خرق
 برای شاهین که از درنا سر خورده و ترسیده باشد عجب دوائی است
 ای فرزند مبادا خیال کنی و شاهین از درنا برگشته را بختار بنیازی که خطا است
 چه بسیار دیده ام که صیادان او را بختار انداخته اند و شاهین نازنین را
 خراب کرده اند البتة خواهی گفت چرا حقار که رنگ درناست کلاغ
 سیاه مناسبتی بدرنان دارد ای فرزند حقار مثل درناست اما بی جان تر و کوچکتر
 و مفلک تراست شاهین او را با سانی میکند و همین که یک حقار گرفت
 خیال میکند این درنا خوبست من عقب آن درنا می درشت کند منیروم
 اما کلاغ ازین جنس نیست همین که یک کلاغ سیاه گرفت پر دل میشود و میداند
 که گرفته است و میسر شده است چاق خرق هم او را گرم میکند شعر

شاهین

۱۳
 شاهین درنا گیر اگر صید درنا خورد سر : خواهی گشت تا بر سر صید آوری مار که
 روزی کلاغ قوزقون یا چاق خرق با بوی : پس چون بد درنا افکنی گیر و ز اول خوتر
 گیری اگر حقار از او دیگر نیاید کار از : زان پس نماید هر زمان آهنک صیغ
 کوید بخواب هم من در دمای سخت جا : چون هست در عالم چنین درنا سهل مختصر
 یا اگر شاهین درنا گیر دیگری داری : دوسه دفعه با هم جناح بنیاز یعنی اول
 او را بنیاز زمین که قدری رفت شاهین خودت را از عقب او بنیاز تا دوسه
 دفعه بعد که با هم گرفتند تو شاهین خودت را اول بنیاز تا گرم شده بر
 سر شکارش آمده باشد ای فرزند شاهین را خیال کنی مثل سایر سیاه چیمت
 و روزی ده دفعه هم اگر بنیازی عیب ندارد چنین نیست که خراب میشود
 و از شوق می افتد از یک دست تا سه دست جایز است زیاده حرام است
 البتة خواهی گفت کدام ولایت که این طور حیوانات در آنجا جمع باشد
 که هر روز شاهین هر شکاری که لایق باشد حاضر و موجود باشد بدان اول
 سلیمانیه شهر زور و کردستان بعد از سلیمانیه شهر زور ولایت بغداد
 که هر نوع شکار شاهین را بخوابی از دوسه فرسخ دور غیشوی بعد از این در
 ملک شیراز است بجز این سه جامن بجز خودم ندیده ام هیچ جا که شکار
 اینطور مجوعه و زیاد باشد ای فرزند اگر شاهین شکاری را بخوابی دوری
 کنی که از آسمان آمده هر چیز بر جلوش بلند کنی بیاید و بگیر و بدان شاهین دور
 چیزهای بزرگ مثل قاز و درنا و عنقود و حقار این چیزهای درشت نمی در
 لک چیزهای کوچک را میکند و تماشا میدهد برای این کار البتة بحری و
 شاهین بطوری خوتر است حسن شاهین این است در تاخت اسب از زیر کلاه
 او را بنیازی مثل کلوله از دست تو در سیر و در چیزهای کلان را می گیر و خری

۸۴ قوشچی است که قوشش چیزهای غیر عادی را بگیرد و کبوترها خرق و اراک
 و اشغال آنها که صید صحرائی خودش است آیفرزند در علم بالابان و حقاقت
 بیاموزم بعد از آنکه بقانون مذکور گرم بالابان تو گرم طبله بال باشد
 یک مرغ بر طبله ببندی که نیم ذرع از طبله بلند تر باشد یکسیر بند را پایی مرغ بسته
 باش و سر دیگرش را بر طبله از دور بالابانت را بطلب سه چهار دفعه
 طبله را با مرغ به او بینداز که او با شوق و حرص باید مرغ را بگیرد و سر برود
 سیرش کن دو مرغ این طور کنش تا بشوق و ذوق برای طبله بیاید بعد
 برو در صحرا اگر واق پیدا کردی برو نزدیک با و بنیاز علامت واق
 اینست که اول از جنس حقاقت است لیکن گو حکم رنگت او که بود یکسیرش
 یوری باشد ز رنگ با خال سعت مقبول طولت او که بود و قوشش
 بلند بقدر سه انگشت چشمش قرمز مثل خون ساقتایش بزرگ و انگشتش
 دراز بر درخت هم می نشیند شب که شد می آید کنار جوها و نی زار با هاتی
 می گیرد اگر او را در کنار جو پیدا کردی پسند از که بالابانت بگیرد گرفت
 سیرش کن اگر گرفت یا با شاهین یا قزل و طرلان یک نده بگیر برایش
 پران تا بگیرد اگر باز گرفت قدری گوشت بر پشت او بسته باش بهنگ
 گرفت باز عصر بدست اویده دفعه دیگر تا خوب خودش بکند و واق با چو
 بگیرد علامت چویده هم است که از حقاقت کو چکر زنگش سرخ رنگ خال
 دراز بر کردنش آنهم مدام بر کنار آبهاست آبی و قرمزه میجوید بعد از یک
 واق و یکدو چویده بگیرد و بعد از گرفتن بکند و چویده یک حقاقت زنده پیدا کن
 گوشت بر پشت او با همان چپند پر یا رمالق که درست است پس مضبوط
 بسته باش مباد بالابان گوشت را بکند بر دشت برود اول بال حقاقت

بهر

۸۵ بگیرد کلاه بالابانت را بر داری برود آن گوشت را بگیرد و بگذرد قدری بخورد دفعه
 دیگر حقاقت را بر با کن و چشم او را بدوز که نتواند یکدفعه بلند شود بلکه سه چهار بال حقا
 را هم ببند که در زمین بدود و پرواز کند تو بالابانت را بنیاز زمین که گرفت پس است
 فردا باز گوشت بر پشت او ببند و بالهای او را باز کن تا پرواز کند و برایش با کن
 او دو از ده قدم که رفت بنیاز چون گرفت گوشت کمی بده عصر نوبت دیگر روز
 برو گوشت حقاقت را کمتر کن تا آنکه او را از دور بر با کنی و کلاه از سر بالابانت
 برداری پس که دیدی بشوق آمده و بگوشت نگاه نکند و سر حقاقت را گرفت برایش
 بکش و سیر کن فردا یک حقاقت بگیر برایش یا ورنه سیلی دور تر کن از امر فزنی
 گوشت برایش را کن زمین که گرفت سیرش کن و لاشه حقاقت را از او بگیر هفت یا هشت
 قدم دور بنیاز که بداند شکار او است اگر بعد از سیر شدن همین که تو لاشه حقاقت
 چند قدم انداختی میخوابد بروی لاشه برود تو هم برایش کن تا روی آن لاش برود
 بکند و لقمه بخورد بعد از لاشه حقاقت را دور پسند از که و دفعه بگذار برای او بطلب
 برایش کن و کلاهش کن و خونهای دماغ او را شسته باش باز یک حقاقت
 که خوب دور کند و خوب پرواز در جانی بقدر صد ذرع بلند باشد بگو حقاقت را در آن
 بلند می میرد خودت در پائین سواره بایست حقاقت را از بلندی کسی را کند تو خودت
 از پائین کلاه بالابانت را بردار تا از زیر پای حقاقت لاش گند و زور بزند
 تا خودش را بالا دست حقاقت برساند اگر دو سه سر زد و گرفت چه بهتر تو هم او را
 سیر کن فردا بر و شکار یک حقاقت مناسبی نزدیک پیدا کن جایی خوبی بشرط
 آنکه یک بالابان شکاری حقاقت بگیر هم با تو باشد اول بالابان تازه را بنیاز لای چا
 پنج سر بنیاز اگر حقاقت بد و راقا دوید می بالابان تو بست کرد و دفعه بالابان استوار
 بکنک بنیاز تا او هم بشوق آمده بگیر بنیاز زمین که گرفت نند خوب سیرش کن که فردا

۱۶ اشتها بدی و نشان آنکه میگردد بختار میرسد آنست که وقتی با حقار دور میگردد
 زود بالش را بر هم میزند اما نشان آنکه نمیرسد آنست که بالش را در هوا نگاه میدارد
 و بر هم نمیزند در صورت بد آنکه نخواهد رسید تو بالابانت را بطلب همین که آید یا
 مرغ یا کبوتر برایش زیر طبله بال درنا بخش و او را خوب سیر کن که این آمدن
 از اینقدر بلند می درزد شکار چنان بستر از ده حقار گرفتن است چرا که حال ملک
 نوشته است پیش از این امانت بود ای فرزندان این مکر رفتن در نخور نباشی اگر بی
 آنکه دو دفعه لطیفه سر بر زدی که دفعه بیاید بر طبله تو شب نیندکند فرمانبردار
 نوشته است فردا باز برو یک حقار در جای خوب پیدا کن اول بالابان تازه را بیدار
 همین که دو سه سر حقار زد آن بالابان استماد را بیدار که با هم نرسند و بگریزد روز
 دیگر که گرسنه اش کن باز برو بختار بیدار که گوشت خودش است و چاق
 نیست و گرسنه باشد محال است خطا کند اگر حقار با آسمان بمقتم برود که خواهد گرفت
 مگر قره قوش برایش بیاید آنکه در رود خانه بزرگی حقار نیندکند که آمد و شد
 محال باشد اگر این دو اتفاق افتاد تو هم او را بطلب سیر کن چنین میدان
 گرفته است فرقی با گرفتن نمیکند فردا انشاء الله خطا نمیکند ای فرزندان بالابان چنان
 زحمت میکشند روزی یک دست زیاده نباید انداخت و سیرش باید کرد و مکرز و بگریزد
 یا در آن بزند بگذرد این دو صورت دست دیگر هم میشود انداخت صیب نداد
 اگر او را مدام برای شکار حقار بخوای بجز حقار هیچ چیز دیگر نینداز که خطاست
 بدان بالابان بوزیوری حیل خوبتر از بالابان تو لکی حقار را میکشد و همین که
 تو لک کرد و سنگین شود خوب دور نیست تواند با حقار بکشد و بلند شود دیکت تو لک
 یا دو تو لک هم بردن مردن کاری میکند و چون سه چهار تو لک رسید
 بکار حقار یعنی آید بالابان فرخ پیدا کن که لذت بدتر از اسی فرزندان با علم بالابان

بیا موزم

بیا موزم بدان که مفاخرت تو شیخی سیاه چشم آنست که بالابانش در ناراد غایت ۱۷
 خوبی و جلال بگیرد و دور از سوار تیر و دوسر زود زود بزند اما نشان آنست که بر تو
 و بالابان تو آخرین کنند در دنیا و شکار است که عامه است و دیگر همه شکارها
 است این دو شکار عامه اول بالابان و حقار است بعد بالابان و درناست که
 اگر هزار سوار باشد همه تماشا و کیف می کنند بجز این دو سایر شکار هر قدر
 جمعیت کمتر باشد بهتر است چه شکار زر و چشم و چه سیاه چشم اگر چه جمعیت
 شکار درنا و بالابان از همه شکارها پیش است اما جلالش و کیفش از همه زیاد
 است اسی فرزندان کسی که میخواهد شکار درنا بکند باید پنج شش سوار چاکت
 و دوسه بمله بالابان شکار کرده کرم و دوسه شایم کرم و دو چرخ قراوش کیر
 داشته باشد اگر برای او ممکن نشود باد و ستان شکارچی که این تدارک را دراز
 همراهی کند بالابان خود را بتواند درنا گیر نماید و الا محال است درنا گیر شود و
 که در چنین کارخانه باشد هرگز خراب نمیشود چرا که قوش قوش را درست
 میکند اگر زنده بخوای حاضر است و اگر جناح بخوای بیدار حاضر است
 و اگر درنای مرده بخوای حاضر است همچو کارخانه قوش خراب نمیشود و ای فرزند
 اگر بخوای بالابانت را برای درنا حاضر کنی بدان بهمان سیاق مذکور اول او را
 بختار برسان اکثر روزها هم که سایر قوشها درنا سیر کرد تو هم بالابانت را بش
 قات بده اسی فرزندان اول پائیز تا اول بهار بقول اعراب بالابان بزویور
 مجهول میگویند یعنی دیوانه است بجز چیز او را و کل و بولی بدی حکما میکشد و الا
 قره قوش چرا که در صحرا ضرب او را خورده و زهر غضب او را چشیده است بجز از
 او بجز حکم کنی بر وجود او حکم است غرض از اول پائیز تا او روز قبل از عید نوروز
 باید مجهول تو حقار بگیرد آنوقت یک درنای زنده بی غلب بالاداری گوشت

بیا موزم
 که در ناری نیندکند
 شده را دور
 بپشت او
 بپوشد
 و او را
 بپوشد
 و او را
 بپوشد

۸۸ بر پشت او بسته بگذار روی زمین بدو وبال بزنند تو بالا بمانت رها کن اگر سر در گرفت معلوم است که پر دل صاحب جرات است و اگر گوشت را گرفت دست است در صورت صبح یک دفعه و عصر یک دفعه همین عمل را کن تا فردا بگذارد قدری پرواز کند باز دو دفعه بینداز تا بیک روز نیم اگر در ناپیرد خوب و اگر نگیرد او را با لای می تابی یا تپه یا از جای بلندی با گوشت پشت رها کن بالا بمانت را بینداز که در هوا او را بگیرد یا هم بر زمین آمده باشند اگر دیدی سر در نارا گرفت باز گوشت علاقه نگردد اگر در ناز یاد داری یا آنکه بدانی فردا قوشهای تو میگیرند البتت این در نارا سر بریده محمولت را سیر کن و اگر بجز این در ناز داری یا کبوتر صحرائی که بزنگ در ناز باشد یا مرغ خانگی از زیر بال در نازش را بدست قوش بده و سر او را بر که صدای مرغ را نشنود باز فرود آرد و ترا و پران بعد از آنکه خوب فهمید که از کجا در ناز پرواز مانع نمیدهد و سیکرد او را بیاورد بزرده یعنی باز گوشت بر پشت در ناز بند یک ناخن در ناز در مثل ناخن قوش تند و تیز از پیش روست او حساب میشود او را برویک بند در دماغش بکن و منتقار او را بیکد یک بسته باش که با پا و منتقار قوش با نترساند در نارا رها کن تا راه برود با چشم دوخته ده قدم بیت قدم دور کن تا بقدر هزار قدم دور اگر در ناز داری همین که اینقدر دور در نارا رها کردی بالا بمانت قوش بی مضایقه بخواست رفت دو سه سیلی بدرناز دوسرش را گرفت آن که کارش نزدیک شده است هر قدر در نارا رها کنی گوشت پشت او را کمتر بسته باش بدفعات کم باید کرد تا هیچ نماند فرمایش اگر در نازی پر داری برایش بران و اگر پر داری باز از برایش از دور رها کن نزدیک در ناز همان قوشی که در ناز برده است باید در نارا رها کند خودش در زمین نخواهد پا جانی خودش را پنهان بگذریم که بالا بمان آمد و سر در نارا گرفت او حاضر باشد که پای در نارا بگیرد

تا قوش ازیت نه بینه چند روز نیم دو در نارا هم رها کن که برود بگیرد و بگیرد اگر ۸۹ در ناز هنوز در آن ولایت که تو هستی مانده است و هنوز زرفته است بروشکار و قوشهای استاد را هم با خودت برده باش هر طریق هست یکد زمانی با قوشها بگیر در همان ساعت برای بالا بمان تازه خودت رها کن بگذار بقدر صد ذرع راه دور شود تو بالا بمانت را بینداز البتت میگیرد سر بریده سیرش کن همان دل در نارا با قدری پر کردن در ناز با فرود ابر و شکار اگر یک در ناز دیدی بتجا نشسته است تو کل بر خدایکن بینداز اگر دیدی ده بیت تا با هم نشسته اند ز ناز سینه ناز می و طمع نکنی که خطاست باز امر وزیم یکد زمانی دیگر از قوشها بگیر در ساعت برایش بران و سیر کن باز بروشکار اگر باز یک در ناز دیدی بینداز یا شاهین یا چرخ یا بالا بمان هر یک که استاد باشد آنوقت که بالا بمان تازه خود ترا بیک در ناز انداختی یک قوش در ناز حاضر باشد همین که بالا بمان تازه رسید بقانون شکارچی گری اگر دیدی بالا بمانت بر در ناز مسلط است کن سحر و اگر دیدی خوب بجز جرات کار نمیکند فوراً دفعه یک قوش با داد او بینداز تا بگیرد سیرش کن اگر یکی دو تا هم در این بچار در ناز بگیرد خدارا شکر کن و ابد هیچ چیز نباید بیندازی آنرا بطولت بسته باش در طولت خانه چنانکه بعد از آن خواهد شد باید عمل نمائی تا تمام قوشش تو از طولت در بیاید همین که از طولت درآمد باز بقانون آنکه در وقتی که مجبول بوده است رفتار کردی باز هم باید همان سیاق رفتار نموده باشی همین که باز تمام طلب شد برو بچار بینداز اگر خودش گرفت چه بهتر سیر کن و اگر دیدی که میل ندارد و خوب تلاش نکرد یک حقار ز رنگ خوب برایش از دور بران تا بگیرد همین که امر و دست پر را گرفت البتت خودش فرود خواهد گرفت بعد که دو سه حقار با او گرفت برو

بجمل درنا یک درنا می زنده با قوتشهای شکاری برای او بگیرد برای او پسران
 سفیدی زود بگیرد و پیشش کن بعد دو درنا می دیگر هم بسلف برای او را کن و گوشت بر
 پشت او بندد وقتی گرفت پیشش کن بعد برو یک درنا می این برای او پیدا
 کن با میدخدا توکل نموده او را را کن و او را بسلف بیندازد هر قدر نزدیکی درنا
 بشوی بهتر است همین که انداختی و قدری رفت یک قوش استناد
 از عقب او بکند او را کن اول او میرسد یک و سر با و میزند بالابان استناد که بکند
 یکدیگر سید آن درنا را متاصل و مطلق بنمایند تا سوار تو با کمال سرعت خود را
 با و برساند و درنا را بگیرد که مباد بقوش تو از تپتی برساند بعد که گرفت پیش
 کن این بالابان تو را و بر راه است اما ای فرزند وقتی که نزدیک باین درنا می این
 شدی و این درنا پرید مباد بالابان را با کنی که درنا می تو رفته و بالابان کرم تو
 از عقب رفته در راه دور او را بگیرد و درنا می دیگر بکند آن درنا آمده تا تو
 و آدمهای تو برسد قوش ترا زده و زخمی کرده و دیگر هیچ مصرف بر منجورد
 و زحمت دو ساله تو بهدیر رود و کجیل که چنان از قفای برود که دیگر بدست تو نیاید
 ای فرزند طهور شکاری چه سیاه چشم چه زرد چشم بر دو نوع میباشند بعضی را
 قوشی باید یک بر قوش بکند و برخی هستند که لازم مکند نداند و قوش
 مکند بقوشش میکند اگر پر دل صاحب جرات و حیور است یک
 دست پر که دادی میداند دفعه دیگر خودش میگیرد این قوش مکند بقوشش
 میکند بعضی هستند که ده بولی دست پر لازم دارند چنین قوش را قوشی باید
 مکند بکند تا بگیرد بقانون سابق پنج شش روزی قوش را سلف بدینا بندد
 ای فرزند حوصله کن و نصیحت من را گوش کن این یک درنا می دو درنا می بسیار
 و مستعد پریدن شدند قوش را کلاه کن و درسی از درنا می دوری کن

تا این

تا این و آرام شده بچند اگر بر خاستند جای دیگر می نشینند باز برو یا آنها با غیر
 آنها را از یکی تا دوسه زیاد نباشند پیدا کن همین که بدانه خوردن شخولند و لو قدر
 هم دورتر باشی عیب ندارد تو کلاه از سر بالابان بگیر همین که نگاه کرد و دید توکل
 بر خدا کرده رهایش کن ای فرزند چشم تو چنان باید اندازه رسیدن بالابان
 را بداند همین که بیست سی قدم مانده است که بالابان بدرنا برسد تو سوار کن
 تو یک دفعه اسب بیندازد تا درنا آمده است که حرکت بکند بالابان رسید
 باشد البته سر اول که میزند هر سه درنا را بر زمین می نشاند تو و سواران تو
 حین نزدیک میشود باز درنا ها بلند میشوند قوش تو بر سر سه آنها مسلط است
 اگر دیدی قدری قوش تو نیست کرده است زود یک قوش استناد
 بامداد او بینداز تا بگیرد : بچه روی نیم یا بچه رای کرم
 مر است دست چو دست تیارنی : چه خودش تنها بگیرد و ز اول
 نوکشا دو چه دوسه سر نیز بعد بامداد او قوش برسد و بگیرد یک حساب است
 هیچ فرقی ندارد در خفا را تا میتوانی امسال تا بهار او را بدرنا می زیا و نینداز
 که امداد درنا مثل هیچ حیوانی نیست قوش تو یک طولک است با عمقا و حقیقه
 قوش بزبوری بهتر از قوش فرخ طولکست یعنی یک طولک کرده باشد چرا
 که فرخ مجهول دیوانه است بچه حکم کنی و بولی بدی همانرا میگیرد اما یک
 طولک که کرد بعضی علوم قوشی کوری را فهمیده است کول منجورد و اگر بعضی
 را هنوز نفهمیده باشد و طولک که شده همه چیز را یاد گرفته است حالا این
 بالابان عزیز تو اگر او را بکاه درنا که سی چهل بسته را بکند تا بشد بیندازد این بالابان
 البته صاحب جرات است و کرم درنا که رفتن شده است در کل درنا می رسد
 بگیرد بگیرد اگر تو و همراهان تو زود برسد که خوب و الا بدان قوشش ترا

41

۴۲
انتقد ریزند که بعد عقب در ناخواهد رفت اگر صاحب جرئت است در دشت
از آن صده که خورده است و اگر کم جرئت است هیچ قسم درست نمیشود چاره
اینست که ده پانزده نوبت او را با بالابان استمداد در نا که جناح بینی از می طوی
بکنی که خودش تنها در بهار دو سه در نمانی بگیری و اما بالابان چه فرخ باشد و چه بر طول
در شکا و هجره خاطره دارد و طمع نکند بدو سه در نا قناعت کن چرا که هوا گرم است
اگر بگریز بالابانت در کرما خمت کشید و گرفت مشکل دست بدست است خوارت
پس اصرار کن بدو سه در نا قناعت کن همین گرمی که امروز گرفت خوب سیرش کن
و توکل بر خدا کن و او را طولت بته باش همین که دو طولت شد ملوک تو است استاد
هم شده است اما در طولت دویم باز بعد از طولت که در آمد هر طور هست یک حقا
باید با او بگیری و یک در نمانی زنده تازه از دست قوش دیگر بگیری در ساعت
او را بکنی که نماند صحرانی بود یا دستی شتر : چنان چالاک بجز او یکی در نمانی
که در حیرت فروماند که دشتی بود یا دشتی : اسی فرزند در سال ستم بالابان تو تمام
استاد میشود از برای یکی دست یا طهر ساله یک بالابان جدید خوب باید نگاه
بداری با او شکار حقا که برای عمل در نا حاضر باشد اگر این بالابان استاد تو با او
ویکشته شود و یا کسی بر یک قوش تو وارد بسیار آن بالابان حقا که فرخ
حاضر باشد برای دست پر دادن و آموختن بدنا و آلاکی مال کارت عقب
خواهد افتاد بدان قوش خانه همیشه از انواع قوشهای شکاری لازم دارد و شاهین
و چه بالابان اسی فرزند در آن ساعتی که بالابان تو از کل در نا که سی چیل باشد بگیر گرفت
البت همه آن در نا با بروی قوش تو میریزند و حکما در نا از دست قوش تو میگیرند
اگر قوش تو استاد است را میگذرد بالایی سر در نا و میزند همان در نمانی که گفته
کرده است از چشم نمی اندازد تا تو برسی و در نا با را بلند کنی و همین که بلند شدند

دوبالابان تو پائین می آید و بکنست خودش میریزد باز همه برویش میریزد و در نا
از دست بالابان میگیرند اسی فرزند در نا چه مقامی تو و آدمهای تو چنان باید جلوس
را بی اختیار را بکنند بر زمین سوراخ و جوب و آب و رودخانه و چاه ابد هیچ نباید
مستقیم باشند تا خود تا در میان این دعوا برسانند هر کس قوشش باشد منی است
دارد همه سوا می تواند بدین نامی نزدیک بیند از نچه بسیار برای من اتفاق
افتاده است از پنج در نا چهار تایش گرفته ام چه بسیار اتفاق افتاده است با
چوب چاق زده ایم با تفنگ که در غایت خوبی میتوان کشت در میان همه طيور
پنج چیز نیست بختیت و شجاعت در نا و وقتی که بالابان یکی شانرا میگیرد و اگر صد
در نا در هوا باشند حکما هم مثل شاهین از آسمان پائین می آیند و قوش را میریزند و کشته تا
آن در نا را پس بگیرند بر منتهی این است که از یک کل در نا پنج قوش و هفت
هم بگیرد می آیند و کشته میشوند اگر پادشاهی بخوار سوار داشته باشد که همت و
جرئت آنها مثل در نا باشد جرئت قسم میخورم که روی زمین را اگر نخواهد میگیرد
در این صورت تو و کسان تو باید چنین اسب بتازند که از جوی و قنات
و شط و ایمنه کتد این فرزند پنج شکار صعب تر از شکار بالابان و در نمانیت
لیکن از آن بهتر هم شکاری نیست در دنیا که شکار شیر با کوشش و یوز با
آهو در چرند لیکن شکار شیرین بسیار گرم و بدویدم میمون نیست چرا که شیر
پادشاه جانوران است و حضرت امیر المومنین علیه السلام را اسد الله میگویند
اینست که شکار او میمون نیست شکار پیش البسته خیر نخواهد دید لیکن بسیار با صفت
من گرم لیکن ترا صیحت میگویم زنه از کنی که پشیمان می شوی و سودی ندارد اسی فرزند
بیا در عمل شکار لیل اگر لیل طوار خوبی بدست تو بیاید چونکه خیلی مقبولتر و درشت تر
از زمی است اگر کشیمانه است پنج خمت کش و اگر طوریت او را بترتیب

در نا شکار

صفت جناب

قاعده حفظ
طوری صورت
انجام قاعده
راضی

در طلب و در بولی دادن جناب کن با هم شکار میکنند اما آشنایی او بوی و بی
 مصرفت بکار نیاید ای فرزند چنانکه ترا در علم شکار آگاه کردم چند کلید در حفظ طوی
 وصحت آنها نیز ترا بیاموزم اول بدان هر قدر با قوش شکاری زیاده شکاری
 و او را از صدمه سرما و گرما حفظ نمائی البته بهتر زود تر طولک خواهد کرد مطلقا
 در گرمی بهتر از سردی طولک میکند و زود تر در می آید لیکن چه بسیار باید مواظب
 و مقید گوشت او باشی همه روز بکف گوشت با و نخورانی تا بخورد شود و اگر
 در گرمی مثل بعدا دیا امثال آن بجوایی قوشهای را طولک بسته باشی در کتا
 شط که مدام بهوای شمال داشته باشی کجائی از چوب نی بقدر کجایش عدد
 قوشی که داری بساز و یک دیواری در جلو آن خانه بساز آن خانه را یک ذرع
 فاصله سکونی بقدر قوش ساخته باشی قوشی آن سکورا ارشش در مل بر کن
 و زمین اطاق را همه شش در مل بقدر یکو چوب فرش کن هر چه زرد چشم است
 روی سکونش علف تر مثل برک بید یا پونه تازه بسزایه سبزی که باشد بریز تا زرد
 چشمان بروی سبزی بخوابد و پیش روی هر سکونی حوض کوچکی زمینی از گل سرخ
 بساز و هر روز صبح قوشخانه را آب باشی کنی که آفتاب غروب کرد همه زرد چشم
 و سیاه چشم را در بساورد در آن حیات بی سقف بسته باشی در مکان بیرونی هم
 باید هر قوشی یک حوض زمینی داشته باشد البته خواهی گفت چرا اتعار سفال کند
 بدان در وقتی که دم و پر قوشها نیمه رسیده است و هنوز خون است اگر
 لکن مس یا سفال باشد در وقت آب بازی بال و دمش را قایم بر دم لکن میزند چونکه
 خونست صدمه میخورد و خون در دم و بال او میمیرد و لابد او را خفه میکند و می اندازد
 اما حوض کلی زمینی این عیب را ندارد هر قدر بال و دمش را بر لب حوض نهد کل
 کوبیده و شکن است عیب میکند غرض هر کدامی را بر لب حوضی خودش

بسته باش در پیش روی سیاه چشم با یک موشی سنک ریزه که بقدر نخود یا با قاعده حکمت
 یا اندکی درشت تر باشد بگذار چه اگر رسم همه سیاه چشمها امنیت که عصر با غلب
 روز پایش از آنکه طعم بدی سنک میخورد و اندک صغری زیاد اینقدر میزند
 که اگر سنک در معده اش باشد و گوشت بدی گوشت را بدست میگیرد و تا سخته
 همین که سنک با راهم بر کرد و اندک وقت گوشت را میخورد لیکن طرلان قزل و همه
 زرد چشمها سنک در طولک میخورد صبح یک دفعه گوشت بده و عصر یک دفعه طعم بده روزی
 دو وقت باید گوشت بدی هر قدر بخورد تا خودش نخورد اگر طولک خانه نود
 سرد میباش از تیغون الی قرنی هر چه زرد چشم باشد برای هر یکی بقدر خودش اطاقی در
 کن چهار سوراخ از طرف شمالی او بگذار دو سه چوب برایش در میان اطاق نصب
 کن یکی اندکی باریکتر و یکی کلفت تر این چوب با هم یک هوا خرازی کرده نباشد
 که خود قوش هر جائش را خوش کند نشسته باشد باز یک حوض زمینی برایش درست
 کن بزرگ بقدر قوش و پارچه پوریانی را بساورد در وسط بوریانندی بسته
 باش و اوایل دو وقت باید طعم داد همین که قوش سه گرفت طعم او را همین
 کرده برده بروی بوریانندی باشد تا هر وقت خودش میخورد خوردده باشد
 اما سیاه چشم را اگر دمش در اطاق جایز نیست بلکه بد است آبی فرزند قوشها
 در طولک بر دو نوع میباشند یکسختی میگویند و یکسختی میگویند و سختی است
 که زود طولک کند و بخیل است که ابتدا پرینی اندازد اگر در قوشهای تو قوش
 بخیلی باشد و بخوای زود طولک کند ماری پیدا کن چهار انگشت سرد دم او را
 گرفته بیک دفعه قطع کن پوست او را کنده کنی گوشت او را بقوش بده علاج دیگر
 چند روز گوشت بد بده علاج دیگر حیوانی هست مثل خر خاکی در صحراها خانه از خاک
 نرم میسازد که اگر مویا کنسی در آن کودال سفید آن جانور خودش را زیر آن خاک

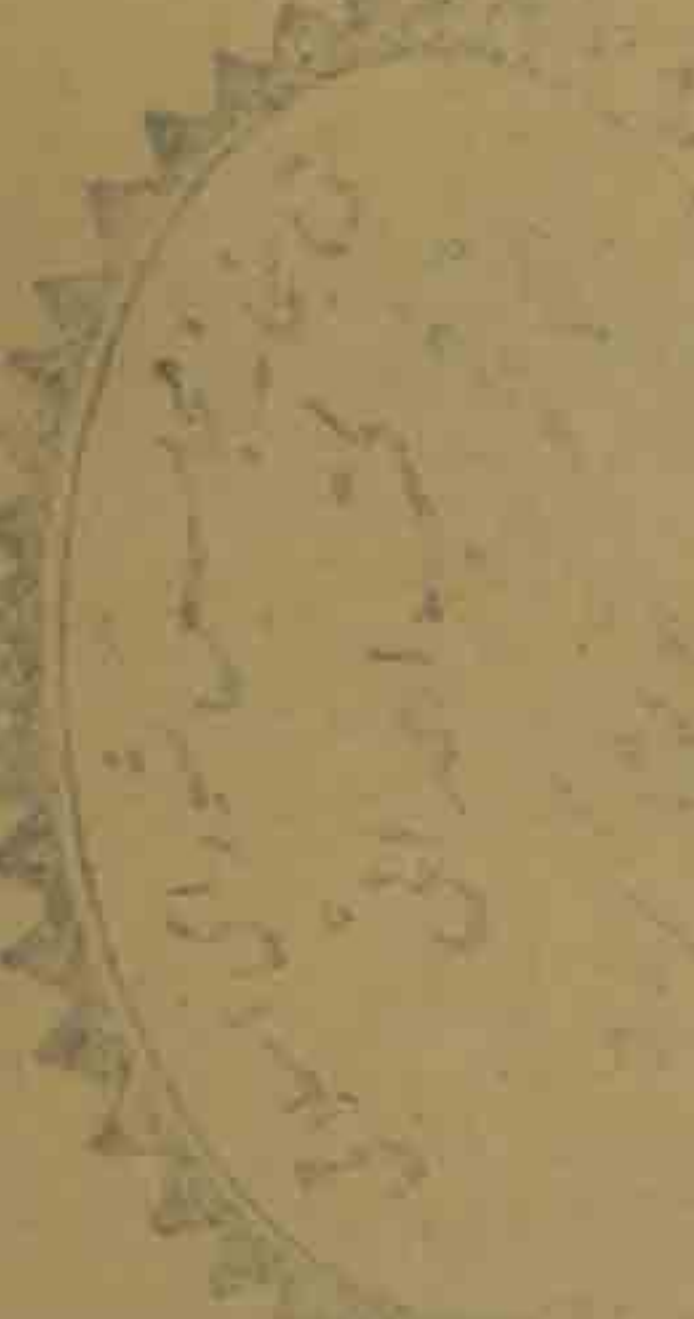
۹۶ نرم پنجان کرده است همین که مور سحاره در آن کودال افتاد در ساعت یکم
 ویران خاک های نرم برده چو در طاس لغزنده افتاد
 مور را بنده را چاره باید زور طاس لغزنده همین کودال است این جانورا
 اگر نخواهی گیری صیدش این است که کودالش را در صحرای کهن یا مورا یا کسی را
 بکیر در آن کودال بسند از در ساعت از زیر خاک نرم دستی می در می آید
 و مور را میگیرد تو سر کار دی یا چاقونی بر زیر آنجا نوز و کن و او را یک دفعه
 بلند کن تا صیاد و مصید تو شود کیر و پین مور سحاره را بر دهن گرفته است
 روزی از همین جانور یکدانه باسه عدد قد و کوه سفند در لای گوشت گذارده بخور
 علاج دیگر زنبور قمر را هم خشک کرده بسای بر گوشت پاشیده چند نوبت
 بر او بخوران کیر و زبده کیر و زبده تاسه نوبت علاج دیگر سه چهار روز گوشت
 کم بده تا اندکی لاغر شود پوست مار را بسای با گوشت با و دو نوبت بخوران
 پر زود بیفکند چاره دیگر چند عدد قد و دکلومی شیش را در سایه خشک کن هر
 وقت گوشت میدهی او را بسای مخلوط گوشت کهن بر زود میریزد علاج
 دیگر کچک سگ هشت نه روز را بکش و گوشت او را در شش روز سه
 نوبت بده بزودی پر بسند از دو نیکو در بیاورد خاصه برای سیاه چشم
 خصوص برای کجری که از همه نوع بهتر طولک میکند آبی فرزند از برای صحت
 قوش چو زرد چشم و چو سیاه چشم در طولک خانه هیچ طعمه مثل گوشتش
 دو پا که عر بها او را جربوع میگویند نیست و اگر نباشد موش خانگی شتر
 بکیر موش و و پار او ساز طعمه قوش که نیست طعمه قوش تو بهتر از این موش
 خاصه دو سه ماه پائیز مانده که نصف طولک قوش شده است که هر قوش سه
 شاه بال چهار شاه بالش ماند باشد در آنوقت جربوع خیلی چاق میشود که قوش

از خوردنش لذت میرد خاصیت اول او ابد در طولک خانه قوشش ناخوش و
 رنجور نشود چرا که هوا گرم است و گوشت او سرد است شکمش را پاره کهن دست
 در شکمش بگذارد پس بر عکس همه و جوش طپور است که شکم همه در وقت کشتن گرم
 الا جربوع که خشک و چاییده است خاصیت دوم هر پر قوش که از گوشت جربوع
 پرورش باید ابد تا طولک دیگر شکسته میشود مثل قیر میماند من خودم تجربه کرده ام
 بالابان آهو کیر همین که سر آهوا گرفت با آهوزین خور و تا بیت سی قدم با آهوی غلطید
 تمام بر باد و همایش زیر آهوا آن غلطیدن مانده بود او را با آب گرم شستم همه بجای
 خودش آید یکی شکسته بود خاصیت نیم روزی دو دفعه شستم موش را می اندازد
 صبح و عصر اگر توانی که صبح و عصر موش دو پا طعمه بدی که چه بهتر و الا عصر باید
 حکما خاصیت چهارم در آخر طولک یک گرد سفیدی بر قوشش می نشیند مثل
 آنکه آرد بر قوش پاشیده اند بیا مقبول و شفاف میشود خاصیت پنجم اگر قوش
 ناخوش بدی خوب میشود انشاء الله در معالجه مذکور خواهد شد آبی فرزند اگر چه حیات
 و ممت بدست بیخ فالت است لیکن طبیب برای دلخوشی بیمار است
 آنچه من در ناخوشی طپور زرد چشم و سیاه چشم تجربه کرده ام می نویسم که یاد کار بماند
 آبی فرزند بدانکه بنض طپور مفصل دوم بال است حرارت مزاج و رطوبت و اگر تن
 بال دیدن بنض معلوم میشود اولاً بدان بنض آدمی که صحیح المزاج باشد و چهار خلط او
 موزون باشد هیچ خلطی بر خلط دیگر غالب نباشد همچو کس را صحیح المزاج میگویند
 و بنض این آدم در یک دقیقه هم مقدار و پنج ضرابان میزند اگر رطوبت غالب باشد
 کمتر و اگر حرارت غالب باشد بیشتر میزند اما قوشش از بابت حرارت غریزی که در
 صدوسی و پنج الی چهل هم میزند اگر تب داشته باشد البته حرارت او زیاد خواهد
 بود و اگر رطوبت غالب باشد کمتر میزند علامت صحت طپور زرد چشم آیت

48 که برآمده و مکرر نباشد و مدام در جستجوی طبع باشد هر صبح که طبع را می اندازد سفت
 و مضبوط باشد حلقه قورش را دور بندازد و یک دفعه از خودش دور انداخته جدا کند
 سفیدی حلقه قورش نهایت سفید باشد و سیاهی در حلقه قورش است سفت تر
 از آن سفید باشد بقاعده آب بخورد آب بازی بکند و خزانة او بعد از خوردن
 طبع بزودی بر شود در شب که او را بر نشیمن میگذاری وسط نشیمن بخوابد بکطرف
 نشیمن آسایش کند اینطور باز از صبح المزاج میگویند و هیچ ناخوشی ندارد اگر باز آید که
 در مزاج بر هم خوردگی داشته باشد این حالتها با او نخواهد بود باب دیگر در امر
 سرد چشم گاه باشد که چشم قورش پرده کشد بزودی پرده را بیاورد و در شوار
 بر کرداند علاج اگر رطوبت باشد سه روز طعمه او را گوشت کامل و کنجشک
 بده و پریم بده که فردا طبع بندازد اگر به نشود با چوب لقمه میان چشم و دماغ او را
 بقدر دانه فلفل از هر دو طرف داغ کن اگر به نشود بسیار چوب کزنازه را در گوش
 بیکر از آن کنی که از ته چوب میریزد قورش را بگیر مینه را فستیل کن از آن کف
 چوب کزکر ما گرم با آن فستیل بردار بروی آن پرده بگذارد بیک روز هم قدر
 شیر خشک با و بده که چند دفعه اطلاق بشود علاج دیگر آن پرده نازک را با مرقه
 چیده باش که چشم قورش باز شده باشد اگر چشم قورش سفید شود چند آنکه
 روی مردمک چشم را بگیر و این علت اگر از سرمای شدید و برف شده باشد
 علاج او را بخور با برف بده و اگر به نشود او را بخور با آب بده و اگر به نشود او را بخور
 ماست بده اگر از برف سرما باشد بر طرف شود و اگر از صدمه و یا ضرب باشد
 که چیزی بر چشم او خورده است علاج دو دفعه قلم جنتم بر چشم او کش بر طرف میشود
 اگر به نشود بسیار غرض سفید پیرا کش و زهره او را در بیاورد چنان باید پاک و
 با وضو باشی و صلوات بفرستی رو بقبله ایستاده باز از قیاقچه مضبوط بگیر

44 و نیت کنی که سفیدی چشم قورش من برود با قلب صاف شک نیاموری بگوئی بخوان
 قدوس تو توانی که اغثن سنک کو بهما را یا رب این سفید پیرا از چشم قورش من برد
 ای کافر میه تو سیاه سفید چشم : از چشم قورش من بر این نقطه سفید
 و انگاه زهره را در چشم قورش فرو چکان اگر دفعه اول خوب نشود باز همین طبع
 او آب زهره دیگر بچکان انشاء الله خوب میشود تجربه رسیده است فصل در
 امراض دهن اگر دهن قورش جوشش کند و مانع خوردن طبع شود علاج آن قورش را
 درست بگیر اول کرباسی را برانگشت خود بسته باش در دهن قورش برده باش
 تمام جوششهای دهن او را با کرباس بال تا بجدی که خون آید بعد سماق و مازو
 بیاورد مخلوط بکوب با همان کرباس بر دهن قورش برده باش انقدر باید نکشت
 بر دهن قورش فرو بری تا جلق قورش برسد البته در آنجا هم جوشش دارد
 علاج دیگر باریب انار چینی کن و چپ در روز طعمه او را که سیدهی پر و استخوان
 کردن بده که لقمه اش بزرگ باشد تا بد شواری فرو برده باشد اگر در گوش
 جوشش مانده است با آن لقمه فرو برده باشد و فردا صبح طبع بر را کنی اندازد باز
 اگر چیزی مانده باشد در این آمد و شد طعمه صافش میکند علاج دیگر بسیار کرباس را
 فستیل کن به بلندی سه چهار انگشت بیکر آب زرشک را بسته بکوب و قدر
 آب برک بید را هم مخلوط کن فستیل را با آن خوب بیالای در کام قورش
 فرو بر تا بر حوصله اش برسد و بعد آنرا کشیده بیرون بیاورد آن علت انشاء الله
 رفع شود فصل در امراض دماغ اگر بینی قورش گرفته باشد علامت آنست
 که گوشت را بقوت نتواند بکند و سنگام نفس کشیدن سختی نفس کشد و حوصله اش
 پر باد شود علاج اول طعمه او را یکدور روز از زبان مرغ بده که زبان مرغ را بکشد که از
 دماغ او آب بیاید تا باز شود اگر باز نشد بسیار قدری کندش را در ماسوئه بری

دین



دین

۱۰
 بکن سرما سوره را بر لوله دماغ قوش بگذارد پف کن تا کندش بر دماغش برسد چند
 عطسه بخندد آب از دماغش بیاید آن علت بر طرف شود علاج دیگر آب کشنیر را گرفته
 با آب ترب مخلوط کن بر دماغش بچکان رفع شود علاج دیگر از بالای آن زردی
 که در متقار است با چوب بقم بقدر سه جوداغ کن اگر طولش از سه جویز یا ده بشود
 با ستخوان مغز میرسد و بد است چنانکه عرب گوید آخر الدوالکی دوار آخرین
 داغ است اگر کام وسط قوش ورم کند دیده ام انقدر ورم کرده است
 که دماغش ابد بر سر میرسد علاج اول اینست که قوش را بگیری و دهان او را با
 کنی نگاه کن آن ورم که قمر است با سوزن جوال دوزد و جایش را بعدل داغ کن
 که جراحی آمده نیک شود و اگر سفید و سفید شده است معلوم است مدتی
 بوده تو بخیر بوده حالا آن جراحی نخر شده است تو او را با چاقوی برنده تیزی
 باز بطول شکاف مثل بیه جراحی سفت شده درمی آید جایش را فلفل سیاه خوب
 بمال تا بر نشود باز دیگر طعم او را از جگر خوش بده بگذار همان طور آن جگر سفید کوش
 کر ما گرم با خون بخورد و روزی یک دفعه هم دهن قوش را با رب انار و آب سماق
 بشوی که بهتر میشود فصل در کوش اگر کوش قوش ورم کند و بعد از آن جراحی اند
 سیاه غالباً از این ناخوشی قوش کر میشود و هیچ نشود و قوش را رفته رفته از شکاباز و از
 علت اول این علت کوش در زرد چشمان بسیار کم پیدا میشود اغلب در سیاه چشم است
 سببش اینست که کلاه قوش از سرش کوچک است با اندازه سر او نیست ملام
 کلاهش را از سرش می اندازد اوقات قوشش تلخ میشود و بند کلاه را از عقب
 سر قوش کرده نیزند آن گره بروی کوش چرخ یا شاهین یا بالابان واقع میشود و کوش
 آن حیوان را میگوید بعد جراحی میشود از سوراخ کوش حیوان مدام جراحی می آید
 هیچ علاجی خوب نخواهد شد خودم بالابان آمو که بسیار خوبی داشتم باین روش مبتلا

صنایع
 و صنایع
 و صنایع

شد جمعه روزه هم بگذرد آهوا با همان کوش مجروح میگرفت تا دو سال هر قدر علاج
 کردم مفید نیفتاد تا مرحوم شد اگر در اول آدمی بقبند و دوزا لوب کوش او همان جا
 که ورم کرده است بپندازد تخمیل خوب بشود و الا معالجه پذیر نیست اینست که پیش
 مذکور شد که بر سر بالابان تازه یا بالابان و شاهین از طولک در آمده کلاه بوناید
 گذارد کلاهش نرم و کار کرده و اندازه سرش باشد البته نیکوتر و بهتر است
 فصل دیگر اگر قوش صرع پیدا کند چسب قوشهای مصر و ع دیدم و داشتم
 همین که او را بشکار فراخوارش می انداختی می رسید و میگرفت قریب باینکه
 آدمی برسد شکارش را را میگرد و خودش به پشت می افتاد آب از دماغش می
 فریاد میکرد و بجز این صدای رسمی خودش جور دیگر صد امید و بر پشت افتاد
 بر و دم را مدام تکان میداد تا او را منیکر فتم و قیاسی نمیکردم ابد از هر کات عظیم
 اسوده نبود تا نیم ساعت چسب بود بعد خوب میشد بالابان حقا که بسیار
 خوبی داشتم روزی در قزل رباط بختار انداختم با حقا در دور کرد بسیار
 بلند شدند در نیمه آسمان او را صرع گرفت مثل آنکه کلوله بخورد همین طور بخورد
 گاهی سر بالا و گاهی سر زیر آمد بر زمین خورد و علت پیدا کرد و بکار بعد نیاید علاج
 بقدر نیم مثقال نشاد و نیم مثقال نبات مصری با هم نرم بکوب در کاغذی بگذار
 و آن کاغذ را در دور دست کن مثل بسته تربت آب نیم گرم و آب سرد و کمی
 کبوتر یا جوجه مرغ برایش حاضر کن که اگر اندکی غافل بشوی بیم هلاکت است صبح دم
 آفتاب قوش را بگیر و آن بسته کاغذ را که نشاد و نبات در اوست ده بیت
 سوزن بزنی که سوراخ شده زودا اثر کند بخلق قوش بپندازد و چند تیکه گوشت بقدر
 بقوش بده که آن بسته کاغذ را بهوای صرف کردن گوشت بخردانه برساند او را
 بروی نشین بگذارد تا آرام بگیرد و بعد از نیم ساعت می میکند در فی اول گاهی میشود

کوش
 کوش
 کوش

دوسه گرم سفید شده می افتد و الا فلا دفعه دیگر می میکند تا دفعه سیم که
 کردون زد و می کرد آن بسته کا غذ نشاء در در یک کیسه است از سیه زرد همین که
 نشاء در آن کیسه آمد معلوم است بعد می میکند تو باز قوش را بگیر و آب
 نیم گرم را خوب بر حلقش بریز باز بگذارد و دفعه چلغوز بسیندازد باز او را نیم
 و آب سرد بر حلقش بریز باز بر تنش بگذارد بعد از آنکه یک چلغوز انداخت
 تو سه جوجه یا کبوتر بچیه را بر او خودش میخورد یک سینه او را بی بریده
 بخورد و اگر به حال است و میخورد خوش را بر حلق قوش بریز و دلش را هم
 خورد کرده بر حلقش بگذارد و بعد از آنکه بحال آمده دفعه دیگر آتسینه او بد
 این علت صرع بر طرف میشود علاج دیگر بیخ کردن که حیدیه بسیار است
 داغ کن و همه روزه گوشت او را بدل کن تا خوب چاق و فربه شود
 طولک خانه این علت طولک بر طرف شود علاج دیگر بقدر کفای بیاور و
 زیتون و قدری شیر خشک جوجه فرس را بجوش پوست را نش را خیل
 در بیاور شیر خشک و روغن را و نجاست سفید شده سگ در آن پوست
 را ن بریز و بخوران مفید خواهد بود انشاء الله تعالی فصل در حققان اما
 این ناخوشی بر سه نوع میباشد یکی از دو دو کرد و خاک میشود علامت بر سه
 یک است باندک حرکتی تنفس بد شوری کشد از حوصله تا انتهای غم زوری
 او حرکت آید و در نفس کشیدن دم و دم لیزه را هم حرکت دهد و بالهارا
 از تنگ شدن نفس کشاده دارد علاج تا سیت سوا او را فریبکین و آسوده
 بگذارش در اطاق تا رنگ سه روز او پیش از ظهر روغن کرچک بد روز
 روزه پیش او بگذارد تا بخورد و آب بازی بکشد طعم او را کاکلی بده با پر و آغوش
 که همه روزه صبح پر را بر گرداند و گوشت کبوتر بچیه بده زنه را گوشت کبوتر

نصفان
 در کبوتر

ارزن خورده را ندی که ارزن برای قوش ستم است انقدر او را فریب کن که
 علت بر طرف شود ستم دیگر حققان از رطوبت میشود باز باندک حرکتی نفس بتواتر زرد
 و از دهنش رطوبت آید و از دماغ و چشمش آب بریزد و سر و چشم خود را مدام بر
 کتف مالد و چشم را پاک کند و در نیت صاحب این مرض مرض خشکی هم داشته باشد
 بسین بنکام چلغوز انداختن اگر تکه تکه چلغوز را می اندازد معلوم است پرهای
 سفید زرد مش و دور مقعدش آلوده بفضله خودش است پس این خفقا نیت
 بمشارکت خشک علاج تا سیت سوا او را بگوشت کبوتر خوب چاق کن یک روز
 او را بسباق مذکور روغن و شیر خشک و نجاست سفید شده سگ را بده یک روز
 میان گوشت او را با کرمه و یار و روغن بادام صرب کن و بده اگر باز چلغوز را وصلیه
 وصلیه میندازد علاج کبوتر روغن تفتا لورا یا روغن فندق و روغن بادام شام
 بقدر سنجی درست کن و آن سه روغن را با آن پنبه شاف آلوده کن صبح یک
 شاف بر او عمل کن و از گوشت کبوتر بچیه و کاکلی و کراز و جرمی و قره قوش با
 بخوران انشاء الله خوب میشود علاج دیگر قدری شیم بره را بسا وریا ک انشقال
 کن بکش مثل بلاجی بشود بقدر چهار انگشت ابر شیم دوسه لایر میان کمر آن شیم
 بسته باش او را با آب گرم بشوی قدری گوشت کمی بر سر شیم به بند آن ابر شوی
 که بروسط شیم بسته بقدر دو وجب باید باشد سر ابر شیم را بگیر آن شیم را با آب گرم
 بشوی بر قوش بخوران باز گوشت نشانش بده که آن شیم را بخورنیه برده باشد
 همین که دست گذاردی بر خورنیه قوش دیدی رسیده است آن ابر شیم را بش
 تا شیم از حلق او بدر آید اگر هر کسافتی در کلو و در خزان اش باشد پاک میشود
 اگر طرلان قزل و زرد چشم است بجای شیم پنبه را با چینی کنی با آب گرم بشوی
 دختر و شیر الاغ اگر آن پنبه با شیم را بشوری و با شیر بدی البته بهتر است

تعلیج قسم سیم حققان اینست که از ضرب میشود این را است مادان این فن
 حققان نبرنی محال العلاج میگویند همیشه امنیت که قوشی اش مردید خلقی بوده
 است قوش از دست او زیاد میرده است هوا هم سرد بوده است درین
 و بوران این سیوان از تاب سرما زودتش زیاد میرده است کج خلق شده است
 او را بعد از زدن ده بیت سیلی و توی سری قیاحه کرده و در دامن نخ خود گذارد
 البت چند دنده کوچک او از این صدمات شکسته و بر جگر او نشسته است
 و مخرج کرده است و یا آنکه در هنگام شکار قدری قوش لاغر بوده و از
 غایت حرص خود را از عقب شکار بر سنی با بر درختی زده است که باز دندهای
 او را شکسته علاج قوشی را بطلب و قوش را بر او بنا و حکم جاری کن کسی
 چهل عدد توی سری بکله قوشی برتند او را اخراج کن که این بر بخت پیش دیگری
 نکر شود و فکر قوش تازه کن که حققان ضربی بخیر این علاج ندارد بیت
 قوش چون مبتلا بدین حققان شد به جز زدن قوش هیچ علاج ندارد
 تا خوشی که کسج که خشکی باشد علامت او اینست که اطراف مقعد قوش از چلغوز خودش
 آلوده میشود و پرهای زیر دمش هم آلوده در وقت چلغوز انداختن بکیده فتنه توانا از خود
 خارج کند دوم را زیاد بلند کند از زیادتی زور بعضی بزین نهند و بعضی با طرف
 مقعد و پرهای زیر دمش آلوده شود علاج چند روز کوشش خروس جویده و به
 روزه آن کوشش را با لعاب حطی آلوده کن و به روزی دو نوبت دو روز مقعد را
 بار و عن بادام یا زیتون چرب کن علاج دیگر کوشش او را بدل کن که بوتر و
 کنجک و کاکلی که اعراب او را قیره میگویند به از روغن ستمه شفا لود
 زرد آلو و بادام چنانکه ذکر شد شامی درست کن با نمیه پیش از آنکه او را طعم
 دهی بر او عمل کن بقدر دو و قدق کره کاه و بانیات یا شکر بر او بخوران که نشانی

خوب شود مدام پیش آب بگذارد تا هر قدر میخواهد بخورد علاج دیگر بیاروین ۱۵
 هسته زرد آلو و قدری زیره را نرم بسای آن زیره سوده را بقدر کرد و در قوش
 قوش ریخته باش و در مقعد او را بار و عن ستمه زرد آلو چرب کن سه بار در
 سه روز چنین کن به شود این تجربه است مادان پیش است علاج دیگر روغن
 یا سمن با سوم صافی زلفت بگذارد چند بار اطراف مقعد با زرا چرب کن علاج دیگر
 مغز قلم بزاد بریا و دو سه روز با گوشت با و بخوران اگر بریز ما ده باشد بهتر است
 ای فرزند اگر قوش تو تب لازم بگیر و چنانکه پیش مذکور شد که نبض آدمی صحیح
 در دقیقه بمقادیر پنج میزند و قوش سلامت یکصد و بیست و سی هم میزند
 اما همه قوش بی امنیت بداند مثلاً شاهین چنانکه از همه طیور زرد چشم و سیاه چشم هم
 سریع سیر تر و با قوت تر است نبض او نیز از همه بیشتر میزند بدان ای فرزند اول
 نبض او را بگیر و بشمار سیمین در دقیقه چند دفعه میزند اگر نبض او را در محصل دوم
 بال پیدا کنی و یا پیدا کنی و از شدت سرعت نتوانی بشمار این یک علامت
 تب لازم است علامت دیگر در شب یار و روز قوش زیاد میوقع سرش را
 در زیر پر کرده است و علامت دیگر هر قدر کوشش خوب با و بدی میخورد و روز
 بر و لا غتر میشود و اینقدر میخورد تا از دهنش کوشش پیدا شود باز از غایت
 حرص با منتقار میکند چونکه حوصله او زیاد بر آنکه خورده است جا ندارد میکند
 دور می اندازد با وجود این است با زلا غتر میشود خوردن بیوده لا غتر کند
 کج و کول و عاجز و مضطرب است بهر که با بیوده خواری خوی کرد
 سوی بیماری و خواری روی کند علامت سیم بالهایش را جمع نمیکند
 یکبال از این طرف دم و یکبال از آن طرف دمش مدام آویخته است بدون او
 و کمر او نمایان است ابتدا بالهایش را بر روی هم نمی اندازد علامت چهارم

علاج دیگر روغن
 یا سمن با سوم
 صافی زلفت
 بگذارد چند بار
 اطراف مقعد با
 زرا چرب کن
 علاج دیگر

مدام و بی قاعده آب بازی میکند و آب میخورد بدان این تب لازم اگر طول
 نکشیده است و بدرجه اول دوم باشد علاج پذیر است و اگر بدرجه سیم رسد
 فکر قوش تازه کن که هر قدر زحمت کوشی بیفایده است ای فرزند بدان این تا خوشی
 از رطوبت هم میشود اگر از رطوبت هم باشد البته آب هم کمی از چشم و دهنش
 می آید علاج طعمه او را دو وقت از کبوتر و کاکلی و کنجشک مرغ سیاه و گوشت
 گراز بده علاج دیگر روزی یک فلفل سفید با و بخور آن اگر دیدی احوالش بهتر
 شد تو هم فلفل را یکی یکی زیاده کن تا پنج فلفل هم میتوان بقوش خور آن
 علاج دیگر زنجبیل را یکوب روزی یک نخود با و بده با گوشت بخورد علاج
 دیگر بقدر نخودی دارچینی رازم بسای در میان گوشت گذارده بر او بخور
 و اگر حرارت باشد او را بر دست کبر و مکانش را بدل کن که هوای او بدل
 شده باشد مدام طعمه او را از موش دو پا و سنک پشت بری و خروس
 جوجه بده ای که میخورد لعاب سفزه باید باشد و سفزه خشک را در میان
 گوشت او بگذار و هر عصر با قدری پریده در وقتی که حرارت او دیدی کم شد
 البته لعاب سفزه را میخورد و لکن تو باید بطور شکارچی گری صبح با گوشت
 بقدر دوسه مثقال لعاب سفزه با و بخورانی ای فرزند اگر هیچ قسم نخورد
 حرارت او کم شده است تو باید بقبول قوشچیان او را چالمه بدی و چالمه یا
 که ران جوجه خروس را از نزدیک کمرش خیمکی کن آن پوست را معلوس
 بخش تا برانوی جوجه که آید بر کبیر او را بار لیمان مضبوط کرده به بند و از آن سر
 دیگرش بقدر کفاف لعاب سفزه و قدری هم از خود سفزه بختیه باش
 بقدر یک بلوی چنانکه قوش بجواند فرود در بدن طعمه خوردن آن زیادتی پوست
 را غصه بر دهن قوش بده تا فرود برده باشد اگر باز نخورد او را بر و بخور آن هر

صبح لعاب سفزه و با طعمه عصر سفزه خشک که هم جگر او را خشک میکند
 و هم قزو اصح با آن پروا سخوانی که خورده است بر میگرداند اگر لعاب سفزه
 تا دوسه مثقال میتوان داد و سفزه خشک را از نیم مثقال کم است باید داد
 چرا که صبح بر میگرداند با پروا سخوان از حلقش تا بساینی بدر آمده باشد
 انشاء الله خوب میشود علاج دیگر آب خیارچینس و آب خیار را بی هم بسای
 لعاب سفزه با و بخور آن ربع مثقال شیر خشک اول بر کلهوی قوش بنداز
 بعد آب خیار را بده یک تاسه چهار دفعه چلتور نمیندازد بعد طعمه او را یک
 وقت بقدر کفاف بده روزی بده و روزی عده تاسه نوبت فرد
 سه نوبت بده و هر مرتب غب اگر خواهی این است آئین طب
 زنهارد در بالای گوشت شیر خشت ندی که خط است تا آب خیار را هر قدر
 خودش میخورد بخورد علاج دیگر روزی یک نخود کافور بده اگر طوار است
 و اگر جوجه است نصف نخود و اگر قرنی است بقدر جسته خودش تا میتوان
 سعی در چاق شدن و فر به شدن او کن که بنیه او این علت را بر طرف کند
 فصل دیگر در باب پر خوره اگر قوش پر خوره داشته باشد که ترکان
 او را قار شقه میکنند و در هیچ جایز یادی ایران نیست و سبب آن آنچه بنده
 دیده و فهمیده ام اینست که او را از طولک خانه بی موقع برداشته اند بر یک
 او نارس و در خون بوده است خودش را بر جانی زده است و خون پریش
 مرده است و گوشت زیر بالهایش سیاه شده است تعفن کرده است از
 آن تعفن گرم های بسیار بر زده پیدا شده است و سخ بالهای او را میخورد و
 می اندازد و یا مثل دانه قمل که بر تن آن مسلط میشود و تنوع ناخوشی است دلیل
 و سبب این چنین است که هنوز نگاه بپایز مانده قزل بسیار خوبی از اشچیان باز در آن

۱۰۸ تازه برداشته بودند برای من آوردند دیدم یکدم وسط او که قیام میکند
از دم گوشت شکسته است و چنان نیست که قابل پیوند باشد با خود کفتم این
بچه قوش است اگر این یکدم او را بچشم البسته بهتر و خوشتر در می آورد
با چفت و کار بهر استادی که بود او را کشیدم خوب ملاحظه آن بوقه
که در گوشت بود که دم دیدم در میان آن چیزی است بقدر تخم خشکاش
قریب هشت صد و صد بلکه قریب هزار دیدم همه در میان بوقه بجز حرکت در اند
بازره بین نگاه کردم دیدم بعینه قمل است اما پس تر با خود کفتم سبب
قارنقه و پر خوارگی اینست این بوقه را سرش را بستم و پیش شکار حیوان
و دوستان خود فرستادم که بدین سبب پر خواره کی امنیت بدان بفرستند
همین که این جانورها در آن بوقه اندکی با قوت تر شدند آخر همان بوقه را می
خورد این بوقه می خستد آنرا از زیر پوست و بالایی گوشت راهی پیدا
می کنند و خودشان را بر بال دیگر می رسانند آنرا می خورد البته ملاحظه کرده
ان پری که از ناخوشی قارنقه می افتد مثل پر مرده است و آب زندگی را ندارد
اگر بازره بین نگاه کنی جای خائیدن آن کرهها خوب نمایان است همین طوری
که شمشیر میل چوب خوردن خائنها دارد و میل این حیوان هم بمال خوردن
طیور بجا راه است قارنقه را سبب بجز این دو نیست والله اعلم علاج او را
اوراد در قشش روزنه نوبت شیر خشک بقدر مذکور زیاده نباید داد بعد
را بگیرد و پرهای کوچک او را بر کن اگر باد و اماس کرده و سیاه نکست
معلوم میشود که پاهایش ضرب خورده است علاج یکت زلور بهر همان سیاهی میباشد
بعد از خوردن خون فاسد جای دهن زلور آنکست بریز باغ بمال تا خون بند
شود علاج دیگر آنجا را با سنگ یا اجزای نرم کرده انقدر بمال قریب با نیک

۱۰۹ خون سیاه جرم قلیان یا جرم حقی بر جای مجروح بمال در اطالی تر با کن دو نوبت
چنین کن اگر دیدی زیر پرهایش قرمز شده است معلوم است که قسمتی از قارنقه
است مثل داء نقل است علاج هر دو بیکت مگر آنکه فرقی دارد علاج
همان جای قرمز شده را با سوزن ریش کن انقدر که خون سیاه قدری سر که
وزیره کاو را با هم مخلوط کرده بر جای سوزن طلا کن علاج دیگر بوره آرنج
وزنکار و نشادر و صبر زرد و دار فلفل از هر یک دانگی و سه مویر سیاه
همه را نرم بکوب و جای پر خواره را با سوزن بیازن و بسره که تند شوئی و این
دارو بار بار او طلا کن به شود این تجربه است و ان قدیم است علاج دیگر بینه
پرا و اقا و صبر کن تا پر دیگر بر آورد پیش از آنکه بیفتد تو او را بر کن تا سه
نوبت چنین کن دفعه چهارم بگذر تا بیاورد و این هم تجربه است و ان قدیم است
فصل اگر قوش تو شیشه بگیرد علامتش این است که پرهای پشت گردن
قوشش راست بایستد و سر را مدام با چنگال و پشت و سینه را با متقارن خوار
و مدام در حرکت باشد علاج قدری جیره را بیاورد با سر که جیره را بکش و بر
رسمانی آوده کن بر گردن قوش منید از شیشه بکشد شود علاج دیگر آب
تنباکو را بگیر قدری نمک در او ریخته باش بر پس گردن و بر مکر قوش بمال
به شود علاج دیگر کیا هست در مازندران که او را کنکر و آتش میگویند
او را نرم بسای و قدری شراب در او ریخته و زیر پرها و پس گردن هر مکر
که بدانی اجماع شیشه و محل مشورت خانه شان است بمال در ساعت
همه برینند علاج دیگر قوش را در آفتاب بکوب همین که گرم شد همه شیشه
می آیند و پرهای همین در شتی که در پشت قوش است و آنرا گردان یا رمالق
میگویند و در هر طرف سه پر دارد و سی آن پرها همه جمع میشوند او را با مقراض

۱۱۰ چیده باش علاج دیگر قدری کل ارمنی قنبا کو با تو تون نرم بسای و در ماسوره کن
بدم در زیر تمام پرهای قوش بگذار قدری در آفتاب باشد زایل شود علاج
دیگر بیاور قدری مپه حلاجی شده را بگفتی انکشتی درست کن در شب بگردنش
بینداز و او را در جانی گرم بسته باش تمام شپشه بر آن جمع بشوند صبح بخیله پاره کرده
دو برینداز اگر قوش تو پر سینه و ران و خزینه خودش را مدام با منقار بکند اگر بکند
این عمل را کرده است و طولک هم پیش تو کرد باز این پر کند ترا ترک نکرد پس این
عادی طبیعت او شده است علاجی ندارد و همین کثافت باید بماند و شکار کند
تا او را پر کرسنه نگذارد که در جوع بیشتر بکند مثل آدمیت که مدام بارش با سیل
خودش بازی کند و بکند و بعضی مردم را هم دیده ام که موسی سینه و زیر بغل و پشت
ظهار خودشان را می کنند این هم از این قبیل است علاجی ندارد و اگر باز این
عادت را پیدا کرده است بدان گرمی تولید شده است در خزینه قوش اگر
سیاه چشم باشد چنانکه مذکور شد نشا در و نبات باید با و بخوراند و اگر زرد چشم باشد
علاج چند روز بیشتر خشت بکند میان باید با و داد شاید با سهال آن گرم شود
علاج دیگر روزی یک نخود تا پنج نخود انقذه برور با و بخوران بتدریج زیاد کن
تا پنج نخود که آن گرمها را یا بقی یا با سهال دفع نماید علاج همان جانی را که میکند
همان مکان را باز هره کا و آب قنبا کو آلوده کن که در همین نزدیکی شود
که تلخ کنی مکان منقارش را شیرین شودت کام ز به بودی او
علاج دیگر تمام پر آنمکانی را که میکند تو همه را بکن تا پوست برسد قدری
بورده ارمنی با شراب و سرکه کهنه خوب مخلوط کن و او را چاق کن انشاء الله
میشود و این تجربه کرده ام اگر قوش تو که مانده کی بهم برساند علاجش آن
بود که مدام ترشش رو و پرهای سرش راست ایستاده و چلغوزا و قمر زنگ

چنانکه کوئی قطرات خون دارد علاج قدری نبات و قدری زعفران مخلوط ۱۱۱
کن در وقت طعم خوردن در لای گوشت گذارده بخوران این دو را بحسب جثه
و بنیه قوش باید داد و طعم قوش را از کوشتهای باره مثل خروس بچه و موش
دو پاد سنک پشت باید ساخت آب خیارین و لعاب اسفرزه را با طعم
باید با و بخوراند چنانکه ذکر شد در جامه کرده بدی که جگر او را خنک کند که دفع
آن گرمی را زودکی شده باشد فصل مرض که مجین فالج و رعشه و صرع است نیست
و نه آن بخورد لاغری شود مدام و با لهایش مسازد از شدت حرکت عنیف کاهی
بر رو و کاهی بر پشت در افتد و قادر بر دست نشستن نباشد کاهی میشود که
طعم را صرف نکند و بر کر و دانه که طعم از این مرض مرحوم میشود اکثر در زیر چشمان واقع
شود همیشه اینست که قوشی ناوانش گوشت دوسه روزه مانده کوفتند و
یا بر ماده و یا خرگوش مانده با آن حیوان خورانیده است و در جای بطوبت دار
هم بسته است علاج در ساعت چهار بند قوش را بطول و روغن بنان و مثنائی
و مین دماغ از دو طرف چشم را با چوب بقم داغ کن و طعم او را کبوتر و یک نخود کهنه با و
بخوران کهنه کهنه همین در مزاج آدمیان کسند بفایده خود علاج آدمیان
کنند عالج هر یک از طيور و حوش بچای خویش برای و اج آدمیان
اینقدر بده که دو ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد باز عصر کبوتر دیگر
برایش بکش و یک سینه کبوتر را خوب ریزه کن با یک زرده تخم مرغ مخلوط
کرده بده علاج دیگر قدری در چینی را کوبیده در لقمه گوشت با و بخوران
بعد طعم بده علاج دیگر قدری زنجبیل را نرم سائیده در لقمه گوشت اول
با و بخوران بعد گوشت سینه کبوتر را بر دم او بده که خودش کهنه بخورد
شراب بر آن گوشت بمال که گوشت را با شراب کمی خورده باشد درین

۱۱۲ دو وقت گوشت دادن چندان باید مقید باشی که گوشت صبح دو
 ساعت بغروب مانده صرف کرده باشد تا طبع عصر را که میدهی باشوق میل
 بخورد علاج دیگر کمیقال روغن کرچک صبح با بخوران و طبع او را قه
 کرده باز دره تخم مرغ مخلوط کن و بده اگر بهتر شد دو روز بعد مثقال دیگر
 بده علاج دیگر روزی یک فلفل سفید پیش از طعم با و بده اگر بهتر شد تخم
 فلفل را زیاد کن تا پنج فلفل بهم میتوان داد اگر باز خوب نشد بگو اناناد
 انالیه را چون فکر قوش دیگری کن : با قضا کار زار نتوان کرد
 کله از روز کار نتوان کرد : کرد کار آن کند که خود داند
 حکم بر کرد کار نتوان کرد : فصل مرض میخک بدان این مرض
 بر دو نوع آید باشد و اکثر این مرض بر قوش آهوی که واقع میشود چه که آهوی
 استخوان است و بالابان هم گرم و حرصی خودش را بقوت بر سر آهوی میزند
 او ضرب میخوردن کوچکی از آن ضرب در کف پای قوش پاره و کوبیده میشود
 خون در زیر پوست و روی گوشت می افتد فضا میکند کم خال سیاهی در کف
 پایش ظاهر میشود همین طور هست روزی خوبست و روزی بد تا اول بهار که
 درخت برکن تازه میکند و هم طعمیان میکند تا بجای از کار می افتد قسم دیگر
 میخک آنست که ضرب میخورد و با میکند اما آن سیاهی و خال کف پاره
 ندارد و این را عرب خفا می نامند و علاج خفا سهل است علاج میخک البته
 کف پایش بسیار گرم است بر شب اسفرزه را خمیر کن بگذار بر وصله آبی و
 بر پای قوش سر شب بته باش بقدر نیساعت متوجه باش که قوش آن را
 رانند تا اسفرزه خودش را گرفته خشک شود تا فردا صبح تو آن کهنه را باره
 کرده بر دار بگذار استراحت کند جای برایش درست کن و زیر پایش را

انالیه

۱۱۳ از پنجه دانه فرش کن اگر بخوابد خیلی خوبست البته در دو سه شب بادش بکلی میسوزد
 سیاهی باقی مانده است همه شب چنین کن تا آن سیاهی کف پاره بر روی اسفرزه
 چسبیده کننده شود علاج بخار دده دوازده موی دم اسب را بر سوزنی بکش از
 طرف بیرون پای قوش فرو کن و از کف پای قوش از روی همان خال سیاه
 بیرون بیاور و آن موها را که برزن باید چنان باشد که مدام آن موها حرکت کرده
 بالا پائین برود هر روز یک دفعه آن موها را حرکت بده که جراحت هر چه دارد با مو
 جاری بشود تا چهل روز و ماه آن سیاهی از عقب موها می آید چون آن حلقه مو
 از طرف بیرون پای قوش سفید خوب میشود علاج دیگر یک سوزنی را بر
 آن سیاهی کف پای قوش بقدر دوسه جو فرو کن سوزن را بقدر فندقی خود
 بگذار قور آتش بنزن تا تمام قوس سوزد بگذار تا قوش گستر شود آنوقت سوزن را بکف
 او را بار و عنگن کرد و چرب کن بعد از یک روز آن سیاهی با دنباله اش که اصل
 میخک است درمی آید جای خالی شده میخک را بجز آنکه چرب کنی هیچ کس علاج
 دیگر اگر بر دو پای قوش میخک داشته باشد همین هر کدام بدتر است پاچه
 بند از همان پایش در آور و قلم پای قوش را بشکن و او را در جانی تار یک بسته باش
 و پنجه دانه بقدر چهار انگشت در زیر پایش فرس کن انقدر باید تار یک باشد که شب
 را از روز فرق نکند روزی یک وقت پای او را بار و عنگن موم و با موسیانی روغن
 چرب کن بستن شکسته بندی لازم ندارد اگر این قوش بچه یا دوطولک است
 بیت روز نمیخشد که خوب بشود و اگر پیر است ده پانزده طولک است چهل روز
 طول خواهد کشید بدان هر قدر عمر قوش کمتر باشد روز در قوش میخورد مثل آدمی که
 جای شکسته بچه پنجاه در پنج روز ده ساله در پنجاه روز و نوزده ساله
 در نود روز قوش میخورد نود ساله درین نود روز که مدام خوابیده است صد

مرض دیگر نیز پاشک تن پیدا میکند این است که مروحوم شود نو دساله را کوچو بگفته پا
 سرخوش کسیر و پر داز جایی که تا کردش پای اشکست خوب رصدرج
 دیگر شود پای کوب بهین قیاس را در قوش سخن همین که گوشت انداختی با این
 پای شکست گرفت پاچه بند کن و آن پای دیگر را بساق مذکور شکست به باش معالجه میخاک
 علاج دیگر که از همه قسم معالجه بهتر است بیکر تنیکه از آینه حیوه دار و بکوب بسیار نرم و
 از نافته بیرون کن که مثل سوره شود زهره بر سیاه را در او مخلوط کن که مثل مرهم شود بر
 کف پای قوش به بند صبح به بند و عصر باز کن بقدر نیم ساعت باز باند بعد به بند
 و باز صبح باز کن همچنین نسیاعت فاصله به مجدد به بند و غروب آفتاب باز کن البته
 آن سیاهی میخاک بلند میشود و با منقاشی بکیر به استراحت بخش بگفت خالق آن میخاک
 از ریشته بیرون می آید جایی خالی بود از سر سیسنگت پر کن و آب بر کف پای او نیاید
 برسد ایجا دحقیر است و تجربه رسیده است علاج دیگر فضله کا و را که ماکرم بیورد و
 چندان بر او نکات اضافه کن و بروی نشمین قوش بگذار تا چهل روز یکجا هر روز
 دو نوبت عوض کن صبح و عصر بکلی خوب میشود البته خواهی گفت سیاه چشم
 چونکه گناه دارد آسان است و لیک من زرد چشم را چکتم یا انفر زرد را یا کوه
 قوش زرد چشم یا طرلان یا قزل یا قرنی هر کدام باشد او را بسایق مذکور در
 اطامی تارکات برده باش چوبی بگفتی نشمین خودش چنان مدور نباید باشد
 که فضله نه آید و بهینت باید همین باشد بر دیوار بکوب و شکا بر بند قوش را
 چنان بسته باش که اگر بر و از کند سیاه و زرد کند و روز کسی همین باید پیش
 قوش نشسته باشد البته از تاب نمک و فضله گرم کا و قوش از آن خوب
 پرواز میکند تو پیش مرو بگذار او زبان بشود پر بر نذ رحمت بگفت همین که دیدی
 از حرکت افتاد و بال نمیزند تو او را بلند کن بدان چوب بگذار البته از ترس

او زبان شدن در در بر خود رو و امیدار و اگر باز هم از شدت سورشش یا
 آرام نه ایستاد باز بساق اول تا دو دفعه زیاده بخوابد برید بعد از یکدور و زپشت
 از شدت نمک و فضله کا و کسیر و بی حس میشود که ابدانی فهد تو بروی آن خوب
 اینقدر فضله و نمک باید بگذاری که پایش غرق بشود و این دو تا پشت پایش را
 بکیر در هر قدر فضله کا و گرم و تازه بتازه باشد زودتر خوب میشود بهتر است
 که کاوی در نزد یک قوش بسته باشی که فضله اش کرم با گرم بقوش تو
 برسد اگر حفا باشد علامت حفا مثل میخاکت اما حفا سیاهی کف پار اندازد علاج
 او را چند نوبت بسایق مذکور شبها سفرزه بسته باش که به شود علاج دیگر حفا
 پوست انار شیرین را نرم بکوب و قدری نمک بر او اضافه کن چند نوبت
 بسایق مذکور بر نشمین بگذار رفع شود علاج دیگر قدری جفت و مازور با هم کوبند
 باشاش شتر حمیر کن چند نوبت بسته باش رفع شود علاج دیگر شاش شتر
 و اسفند سبز این دو را با هم بکوب و بر آتش بگذار که قدری بجوشد بعد بردا
 بگذار زمین تا ملول و نیم گرم شود پای قوش را در او قریب نسیاعت بگذار تا
 آن علت بر طرف شود علاج دیگر او را دست بکیر و همه روزه او را بگردان
 و بطلب که بهله و گردانیدن رفع حقا را بهتر از همه خواهد کرد میت
 بگردش بگردد بلا از طیور بلا کرد و داز جان گردنده دور
 علاج دیگر او را بروی سنگ عوض نشمین بسته باش اگر قدری هم سنگ زبر
 و خشن باشد بهتر است این تجربیات را در میخاک و حقا من خود کرده ام البته
 مفید افتاده است اگر انگشت قوش تو یکی یا دو تا بی سبب بحس شود که ابد
 نتواند طعم را ضبط کند اگر در آن ساعت تو فهمیدی علاج اول انگشت بحس را
 یک زالو بندازی اگر به نشود از این فقره علاج دیگر همان انگشت را با

۱۱۶ سر سوزن بطول و باغ کن چنین که رگ پی او نوزد اگر باین دو علاج پذیر شود
 دیگر رحمت کشیدن آهن سرد گوید است چه بسیار این مرض را دیدم در انکشت
 قوش اما دو علاج نشد اکثر در سیاه چشم میشود و در زرد چشم کمتر دیده ام
 گوید در وقت گرفتن صید خودش انقدر مضبوط و قایم میگردد و قشار میدهد که
 یک پی انکشت او از کثرت قوت پاره میشود پس التیام عصب مقطوع
 محال است جوش نخواهد خورد آن انکشت تا هست جیس خواهد بود و این صورت
 خدا کند یکی از انکشت های کوچک او باشد که بی عیب تراست و اگر بر این
 چهار مقلب شکاری او باشد سقط است و کاری از او نخواهد آمد میت
 که از مقلب قوش بگست پی : زمان شکارش بقیه است طی
 امی فرزند اگر کسی از روی عداوت یکدوش شاه بال قوش را و دم او را بشکند او را
 تا میتوانی بقدر قوه با پرهای مناسب خودش پیوند کن چو میگویم اول با
 سوزن پیوند کن اگر باز بشکند میتوانی لوله پیوند کنی اگر لوله پیوند از تو قوه که در کوش
 هست بشکند دست تو بجائی نمیرسد زنه را که پر و بال و دم قوش را انکشتی
 اول از صد قوش بال کنده یکی بال در منی آورد اما دم را در منی آورد لیکن
 در عیب اول آنکه ضعیف و پرمزده در خواهد آورد شاید بعضی را هم در نیارد
 و اگر در آمد باندک صدقه میشکند عیب دوم آنست که بسیار مشکل است در وقت
 طولک سال بعد آن دم کشیده را بیدار پس لازم میشود که باز آن دم
 را بکشتی همین طور تا عمر دارد و باید عمل نمائی در دم در کثافت و بی تمیزیت
 امی فرزند اگر کسی بدستنی یا آنکه از صدقه آهویا در نازد و شاه بال قوش ترا
 از ریشه بکند علاج اگر در ساعت گذن پر شاه بال آگاه شدی و همان پر
 کشیده بدست است تو باید آن پر کشنده را در همان موضع خودش

بگذار

۱۱۷ بگذاری و با آن مفتاح بار سیمان محکم ببندی که نکاهداری او را بکند بوقه پر را که در
 کوشت میرود و با هر خونی که باشد آلوده کن و بر سر مکان خودش بگذار هر سر شاه
 بال یک پر کوتاه کلفتی بقدرت خدای پس بند دارد که عرب آن پر را مفتاح کند
 خدای حبه آن در بسته را : بدست عنایت کلید آفرید
 نخستین پر باز بر بسته بود : ز مفتاح فرمود او را کلید
 دو سه روز با او شکار کن تا آن پر کشیده اندکی محکم شود تا چهل روز همان طور بگذرانی
 باشد اگر میخواهی آن که چهار بار بگذری بعد از چهل پی عیب است و الا باز گردش لازم
 نیست تو سه روز شکار را بکن تا وقت طولک در طولک باز گردن آن
 که چهار لازم است چرا که باید بیندازد فرق این بال کنده شده در طولک اول آن
 است که این بال را بیشتر از همه بالهایش می اندازد و قدری هم از بال جفت خودش
 کوتاه تراست در طولک دوم درست میشود اگر بال کنده شده خودش کم شده است
 و چند روز هم اگر کشیدن شاه بال گذشته است علاج قوش را قیاس کن و جای
 پر کنده شده را با آب تر کن که آن نرم پرهای بگوشت چسبیده که مثل سپه بیمانند
 بشود خوب دقت کن جای پر کنده شده را پیدا کن پری که مناسب او باشد
 اگر پر دویم است که کشیده است پر دویم و اگر پر سوم است پر سوم و همچنین هر کدام
 که کشیده همانرا بگذار همین سیاق پری که جفت خودش باشد اگر قوش پر کشیده تو
 طوار است چونکه مدتی است گذشته است مکان بوقه بال تنگ شده است
 پس لازم است بقوش طوار پر جره را بگذاری و بقوش جره پر قرنی و قرنی هم در ج
 و آن نرم پرهای قوش را با آب نیم گرم تر کن و این پر عملی را بر دهین بکیر تا نرم شده چسبیده
 باشد باز سیاق مذکور بگذار با مفتاحش چنانکه مذکور شد بسته باش بدان این عمل
 در قوش بال کشیده میشود و لوسه ماه چهار ماه تا این قدر که جای بال کشیده

۱۱۸ معلوم باشد و بالهای اینطرف آنطرف پیش نیامده که سوراخ بر کشنده را کور کند
 این عمل میشود هر چه تازه تر باشد بهتر است و این ایجاد حقیقت است مثل پر قوش مثل
 دندان آدمی است اگر دندان جوان ده بیست ساله از صدمه سرزدن اسب یا خوردن
 زمین از ریشه در آید در ساعت او را بر جایش بگذارند و بدن آن اینطرف آنطرف بنهند
 البته قوی میشود مثل سایر لیکن کم قوت تر است نسکام شیب و تحلیل زمین و
 و افتادن دندانها اول از همین دندان خواهد افتاد و اگر دندان از آن جوان بر جایش
 نگذارد آن دو دندان اینطرف آنطرف میدانند از حال می بیند پیش می آیند
 انقدر که هیچ معلوم نمیشود که بایت دندان این جوان افتاده است پس هر قدر
 زودتر علاج کنی تا جای کشیده باقی است بهتر و نیکوتر است اسی فرزند
 اگر در خزینه قوش تو که در آخر عظم زورقی است طعم از پریا استخوان یا شیم
 یا پنجه گیر کند و هیچ قسم او را نتواند بسبب نازد از پائین هم او را با فضله نیت و
 دفع کند علامت اول همین که تو دست در خزینه قوش مسکنداری می بینی نقد
 کردوی بزرگی در خزینه او است و حال آنکه هنوز او را طعم نداده علامت
 دوم زیاده از یک کجشک نتواند خورد و میخورد اما جاندار و از این مرض رفته
 رفته قوش لاغر میشود از کارشکار هم می افتد تا مرجم شود علاج اول اینست
 که او را صبح پیش از دادن طعم دوا می مقنی بدی مثل جرم قلیان و جرم حق
 و یا آب سوز غرض برد بان و زبان باز بمالی و پیش او نشسته باشی همین که
 دیدی حالت تنوع برای او پیدا شد و کرد ترا حرکت داد برای تی کردن
 اختیری که در خزینه او بود تا بگله آورده است لیکن از دهن در نمی آید تو بجای کلو
 قوش را بیک کس دیگر هم پایی قوش را بیکر و با چوبی یا با چستی یا با آلتی هر طوری
 هست از حلق او بیرون بیاوری به شود چند روز طعم او را باز زده تخم

۱۱۴ مرغ آلوده کن و بده ابتدا این چند روزه پروا استخوان با و نخورانی که خطاست
 اگر از این مقیبات می نمکند و طعم را بالانیاورد که تو کردن او را گرفته بعنف
 در بیاوری بقدریک کجشک گوشت بره را تقیر کن و در آب گرم بنیاز
 بده بقوش بخورد بعد از دقیقه قدری نشاد و نبات چنانکه مذکور شد با و بده
 باز پیش قوش نشسته باشی که دیدی آن طعم بر کلوش رسید بسیار
 مذکور بگردید و اگر از این هم طعم را از خزینه بالانیاورد علاج اخر این است
 که قوش را محکم ببندی و او را سر بالا بخوابانی در جایی که باد نیاید یا باغی ترا
 فراع کن و او را به پشت بخوابان سوزنی و ریشمانی با قدری صبر زرد و سنک
 سوره این دور در هم کرده کوبیده باش که حاضر باشد همین طور که قوش را
 سر بالا خوابانیده از طرف راست برین ران و آخر عظم زورقی برده است
 نازک پر خورده های آنرا بر کن تا پوست نمایان شود چاقوی فلتر اش بطول نقد
 دو انگشت پاره کن بعد از یک پوست برده سیم سیمی آنها را هم محاسنی پاره
 کن دو انگشت را از میان رودهای قوش دراز کن و خزانه قوش را با شاد
 در بیاور که نمایان شود بچلری و چاقی پهلوی خزینه را پاره کن آن طعمه مانده را
 در بیاور زود خزینه را بدوز و در جای خودش بگذار بعد آن سه پرده را یکی
 یکی بدوز بعد آن پوست را بدوز اول پوستی که مخروح است از آن صبر
 و سوره کوبیده بریز و قوش را در ها کن تا قدری استراحت کند همه روز
 طعم او را زرده تخم مرغ باید بدی اگر منخورد گوشت را بکوب تا نرم شود نقد
 نیم کجشک گوشت کوبیده و دو عدد زرده تخم مرغ صبح بده تا ظهر آن
 گوشت را بدوز و نوبت دیگر بده تا عصر باز اگر برود و تخم دیگر یا گوشت
 کوبیده بده تا دور و ز چنین کن روز سیم گوشت را تقیر کن با زرده تخم سه

۱۱. روز هم قتمه کرده و سه روز دیگر لقمه کن باز زده تخم بده هر لقمه بقدر فدی باشد
 زنهار در این مدت گوشت آب و نمایی که خطاست چرا که قوت میکند که گوشت پاره
 کند لایه آن قوت یا خزان و یا آن سه پرده پاره میشود اگر یکی از آنها پاره شود
 البته هلاک خواهد شد اگر کسی خوردس را اخته کرده باشد این معالجه را بخوبی
 میتواند بکشد مثل یکدیگرند قسم دیگر هم این ناخوشی در قوش هم ظاهر میشود
 که از طعم نباشد آن آسانتر از طعم در آوردن از خزان قوش است او هم همین طوری
 کم میخورد و قادر بر خوردن نیست زیاده از یک کنجشاک اگر طوار باشد نیست و آنچه
 اگر دست هم بر خزان اش بگذاری می بستی که بقدر کردی بزرگی در خزان اش
 هست همان کنجشاک را اگر با پرده بی فردا صبح طعم را هم می اندازد لیکن آن چیز
 بزرگ در خزان اش هست این نوع ناخوشی اغلب در قوشهای سیاه چشم
 پیدا میشود از آنکه میخورد آن لکه بر خزان قوش و شکم قوش می آید یا از قازبال
 میخورد که قوت بال قازبتر از حماق است و یا از دانه منقار و لکه میخورد و یا در
 وقت زدن بصید خودش خطا میکند شکمش بر زمین میخورد و اگر زرد چشم باشد بر
 سنگ یا درخت یا از چیز کلان گرفتن خربی میخورد از این صدمات شکم و خزان قوش
 از زده میشود خونی در شکم قوش پیدا شده کم کم بنجید میگردد و در خزان قوش را میگیرد
 و خزان قوش را کویک میکند که جای خوردن طعم زیاد ندارد آن خون بنجید شده
 کم کم سفید میشود مثل منیر و زبر و زسفت تر میشود و خزان قوش را احاطه میکند
 فشار میدهد تا حجریت پیدا کند تا قوش را بکشد و تا حجریت پیدا کرده است
 اگر معالجه کردی خوب میشود و اگر حجریت پیدا کرد دیگر معالجه پذیر نیست علاج
 اینهم با او بکیت فرنی ندارد در این باید آن منیر را بریده و در آورده که خزان قوش باز
 شده باشد در آن معالجه باید خزان قوش را شکافته و آن طعم مانده را در آور و بجز این هیچ

۱۲۱ فرنی ندارد باید چنانکه مذکور شد تخم مرغ بهمان سیاق بدی اما تا آن صبر و سوره
 که در آن جراحت ریخته خشک نشود و نه افتد زنهار نگذاری که قوش تو آب باز
 بکند که هلاک خواهد شد بدان برای همه زخمهایی که در قوش میشود از مخلب
 قره قوش و غیره چه از دانه و چه از تخم آهو و یا شاخ و یا چوب درخت هر نوع
 زخمی که بر قوش وارد آید و لو بسیت روز گذشته تا مادامی که آن کوله نیفتاده
 است مبادا بگذاری آب بازی کند که بیم هلاکت است اگر نشسته بشود و بعد از پنج
 شش روز آب را در کاسه کن پیش رویش نگاه بدار تا چند دهن بخورد همین قدر که
 رفع عطش او شده باشد کفایت در اقسام طیور چه زرد چشم و چه سیاه چشم چونکه
 خلقت خدائی آنها چنین است که از شاه بال هایشان هفت عدد باید از زیر
 یا رمالق نمایان باشد و دوازده دم باید داشته باشد بسیار کم اتفاق می افتد
 هشت پر از زیر رمالق نمایان بشود لیکن قوش سینرده دم و چهارده دم
 اتفاق می افتد اما برتری از قوش دوازده دم ندارد و ایفرزندیاترا
 چندیندهم توضیحت من را گوش و جزوهوش کن که در آخرت رستگار در دنیا
 پایدار باشی نصیحت اول اگر چه میگویند و مشهور است که همه شکار چیان گذا
 و دروغو میباشند تو دروغ نگو که دروغ گوئی و کذب بدترین صفات
 انسانی است شیخ سعدی علیه الرحمة : راستی موجب رضای خداست
 کس ندیدم که کم شد از ره راست : دویم باد و ستان و هم قطار انت
 خیانت مکن اگر بنده قوش رفیقت را دیدی کجا افتاده است و این کبک خسته
 شده و لگنته قوش او است بیای از تو سؤال کند که کبک لگنته قوش من
 را ندیدی کج رفت او را نشان بده بلکه خودت هم با او برو و لگنته او را با هم پیدا کن
 تا رفیق تو از تو ممنون و دلخوش شده باشد تا اگر برای تو هم چنین اتفاق

نصیحت

۱۲۲ بیفتد او هم تلافی بکند از بسکه با خیانت دارد موافق است کوهی مکر خیانت
 عین خیانت است تیم قوش و توله رفیق و هم کاب خودت را ندزدی
 که دزدی بدترین صفات انسان است مدام در خوف هستی که مباد حاصل
 برسد و من را قوش دزد و سگ دزد قلم بدهد که مانند حسن درشتی قلم رفته باشی که مدعا
 این کارش بود اگر قوشی از مال رفقا را پستی بر همه عرضه دار که من قوشی گرفته ام
 مال که هست و اگر صاحب قوش شناسی او را تسلیم کن هم ثواب عظیم کرده
 و هم نیک ذاتی خودت را ظاهر نموده پس چه قدر گناه دارد که تو قوش را
 بدزدی و بخانه نیاوری صاحب بیچاره اش در برف و سرما کوه بکوه فریاد کند
 و بر سر زمان عقوبت قوش بگردد خدا میداند چند روز زحمت بکشد و بگردد و
 تو استراحت با قوش غیر در خانه نشسته باشی البته خدا را خوش نیاید لایحه
 روز نمیکند زرد که این خصاص بر تو خواهد شد چو بگی کنی کی آید برت بدی
 بدی باشد اندر خورت اسی فرزند لکت دیگران جماع کردن لذتی ندارد
 مکن که بدنام دارین خواهی شد چهارم اگر با قوشی یا شکارچی دشمنی هم
 برسانی و روزی چنین اتفاق بیفتد که دشمن تو قوش خودش را کم کرده است
 و حسب اتفاق آن قوش را تو یافتی اولانیک ذاتی کن قوش را بر دست بگیر
 برو پیش عدو خودت با و بده که همین محبت تو دفع عداوت مابین را می کند
 و اگر باز او با تو عداوت کند مردم او را بد ذات و ترانیک ذات خوانند
 اگر این را نکنی و قوشش او را پستی زحمت نزدیک نزدیده بگر قوش را
 بگذار و برو چه بسیار مردمان بد را دیدم که بر سر یک کبک با هم قطاران تراغ
 کردند روز دیگر قوشش کمی کم شد بدست یکی آمد و او از حرامزادگی که داشت
 قوش بیچاره را کشت و دفن نمود مباد چنین کار بایستی که در دنیا و آخرت

دعا

۱۲۳ رستکار نخواهی شد بد را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من است
 اسی فرزند اگر در رستمان قوش تو یا از بابت گرفتن مرغابی یا کبک در آب
 افتاد البته اگر علاج نکنی هلاک میشود علاج در ساعت اگر گرفته است
 همان صید خودش را بکش خون دل و جگر او را بر قوش بده و او را قیاح کن در
 بغل قوشی بروی سینه قوشی بگذار و او را بمنزل بفرست یا در سر حمامی یا وسط
 گرمی در آنجا از بغل در آورده پس اگر آن دل و جگر را صرف کرده است بقدر
 لزوم او را از کوشش مرغ گرم سیر کن علاج دیگر او را قیاح کن و آتش کن
 و قوش را در میان شال یا دامن قبا و یا دست مال بگذار او را در آتش
 آتش بگیر که حرارت آتش بر دستمال بخورد و حرارت دستمال بر قوش بخورد
 و او را بقاعده مذکور سیر کن تا خشک شود بعد بارش کن به شود علاج دیگر
 اگر جانی باشی که همیشه نباشد و مجال ایستادن نداری قوش را قیاح کن
 و در توبره بگذار و آن توبره را بر سر اسب بزن سوار اسب شده بمنزل
 تند تیز بران که نفس اسب قوش ترا حیات دهد و نمیراند باز بساق مذکور
 سیرش کن و لو اندکی از این معالجه بر و مال قوش تو در هم شکسته شود لیکن
 از مردن بهتر است اسی فرزند اگر در برف و سرما افتادی هیچ نوع
 کوشش با خود نداری که قوش را سیر کنی منزل دور است و سرما هم شد
 مع باد رو برو البته قوش نازنین تو مرجم خواهد شد علاج در ساعت
 از اسب فرود آیی دست اسب خود ترا از بازو بسته باش با نوک چاقو اسب
 را رگ بزن جامی در زیر رگ اسب بگیر که خون اسب بر جام ریخته شود و بسته
 باشد همانرا بقوش بده که از مرگ حبه باشد اگر قوش تو در آب بیفتد و او را آب
 ببرد و قوش سجان بشود بعد از چندی تو او را از آب پس بگیر می بینی

۱۲۴ که مرده است و ایدانفس ندارد و لو نیم ساعت باشد که او خفته شده است
 علاج در ساعت آتش کن هر آتش که باشد قوشش مرده را نزدیک آتش
 بخوابان و خاکستر آن آتش را کنارش بچسبند آن گرم نباشد که سروبال
 قوشش را بسوزاند توان برادر بر زیر بالهای قوش و پشت قوشش بریز
 همین که آن خاکستر سرد شد بر دار باز را دو یک بریز تا چند نوبت چنین کن بحکم
 خدای قوش مرده تو زنده میشود همین معاجبه در آدمی و هر چیز که در آب خفته
 بشود بعد از نیم ساعت سه ربع ساعت از مردن گذشته باشد این معالج جانبر
 است چه در آدمی و چه در طیور چندین بار این عمل را خود کردم و خوب شده است
 هر که خفته شد ز آب همین است بخاتش خاکستر گرم است مگر آب حیانتش
 باب نصیحت که این اندرز را فراموش نکنی ای فرزند آو لا هیچ چیز را از هیچکس
 نخواه دلو از یک پول تا که در باشد چه اگر خواهستی و او هم داد تو تا قیامت
 باید برین منت او باشی و هر احکامی که بر تو کند توقع دارد که امرش و حکمش جاری
 شده باشد مگر قوش و توله و نازی که الت شکار و کیف باشد اگر چه آنهم بدست
 لیکن چندان منتی ندارد و اگر ندهد خفت هم ندارد و دوم سه چیز را امانت دانا
 بدوستان و شکار چنان غلط است آو لا اسب سواری خودت را دویم
 تفنگ دست خودت را سیم قوش دست خودت را این سه را امانت
 دادن مثل آلت که آدمی زن خودش را امانت بدد اگر زن میشود امانت بغیر و
 دوست داد این سه را هم میشود پس در این صورت ز نهار این را امانت ندی که حکما
 رشته محبت بزنجیر عداوت مبدل خواهد شد اگر میخواهی بدی بخش که عطا کردن
 کار جوان مردان است : یاده یا مستان زین دو یکی باید کرد
 دادن و و استدن کار جوانمزدان : آئی فرزند نصیحت چهارم آمنت

نصیحت

۱۲۵ که اگر در کوهسار و جنگل یا بارنخواهی شکار کنی لازم است که جلقور را از گردن قوش
 دریاوری که دو عیب دارد عیب اول آنت همین که کبک یا دراج یا تیهو یا
 قرقاول را بر بنه انداخت پیاده شده از عقب صید خودش میدود و در آن
 بین دست قوش جلقومی پیچد شکارش می رود و قوش سحاره دستش در میان
 جلقور رفته و بال کردنش شده در بند میماند عیب دیگر که بسیار اتفاق افتاده است
 که جلقور بر شاخه درختی نیندشده است یا که خورده است تو قوش را کم کرده
 و بعد از ساعتی دیدی که سحاره بر درخت آونک و مر جوم شده است برین
 صورت باید در جنگل و کوه جلقوی قوش را در آوری که چاکتر شده باشد
 بدان جلقور برای شکار صحرا لازم است که باید جلقور را بگیرد تا کمرش را
 صده نخورد و اسب را تازی با قوت دست مثل کلوله قوش از دست
 تو بدر رفته باشد که بگیرد شکارش را بگیرد برای کوه و کبک و تیهو چونکه
 مایه دارد و از بلندی اندازی زور دست لازم ندارد پس نمودن جلقور در کوه
 و جنگل نیکوتر است بدان ای فرزند اگر قوش یا قرقوی بگیرد تو آمد که طبیعت این
 قوش دور جی است اگر انداختی و شکارش را گرفت خوب و آلا دور میکنند
 تا از چشم غایب شود من همه حسیله باین نوع قوش کرده ام و تجربه جفت است
 که این عمل را ترک کرده است حسیله اول سر مدین که روغن در آن باشد کمی
 داغ کن تا بسوزد بعد دو سه نوع ابریشم را بر سوزنی کشیده موم بزین تا مضبوط
 بشود سه انگشت پانین موم سوزن را بردم اولین فرو بر و از دم دوازده می بکن
 دوازده دم را چنان بکش که مین هر دمی یک انگشت زیاده باز نشود چه اگر وقت
 دور کردن باید تمام دم را بکنند البته آن ابریشم نیکو دارد که بطور خاطر خواه
 خودش دهم را باز کرده باشد چونکه برخلاف طبیعت او شده نشیند

و دور نیکند حیدر دویم از دم پرهای هر که چهار شاه بال او را از کبک طرف بر و همان
 پرهای بریده را در جانی نگاه بدارد اگر طرلان است بر و شکار و اگر قرقی است
 بر و شکار بلدرچین و طرلانت را از مایه بیداز تا قوش تو بداند کند شده است و یکطرف
 میرد چند روز با این بال بریده با او شکار کن البته دوسه و زشتی دیگر دفعه دیگر
 که بر زمین بنشینند تو او را بطلب همین که از زمین بردست تو آمد سیرش کن و از
 شکارش بگذر چند روز با او همین سیاق رفتار کن همین که دیدی اگر گرفت بجزین
 نشست دوسه دفعه یکبال او را پیوند کن باز شکار کن تا چهار روز چهار بال بریده
 با سوزن نازک بخوبی پیوند کن که آن عادت دور کردن را فراموش کرده است
 اگر با سن درین راه می کنی شور : چنین کن تا فراموشش شود و
 حیدر سیم خیلی او را لاغر کن اگر هوا سرد است دم بدم او را حشته بده که خزان او
 خالی نباشد که سر ما او را بریده بگشود و ضعف کند و او را از مایه بیدازد و اگر گرفت
 سیرش کن و اگر گرفت از آن لاغری قوت دور کردن را ندارد البته می
 نشیند باز او را بطلب و سیرش کن کم کم او را حاق کن بیا بگوشت شکارش برسد
 البته آن پر سه زدن و دور کردن را فراموش کرده است من خود پیوستی بزنی
 داشتیم مدام باد و ستان که شکار بلدرچین میکردم عادت این پیوسته چنان بود که
 نیک گرفت دور میکرد چهار پر او را سیاق مذکور بریدم با پر بریده چند روز با قوش
 دست با او بلدرچین میکردم تا آنکه دور کردن را موقوف نمود اگر نیک گرفت لابد
 بنشیند بود همین که احوال او را چنین دیدم روزی یکپیر او را پیوند کردم تا
 چهار روز چهار پر بریده او را پیوند نمودم در نهایت خوبی شکار میکرد و کللی حکایت
 دور کردن را فراموش نمود و این حیدر ایجا دجیره است نصیحت ای فرزندان
 قوش را بکبک یا تیهواند اختی از نیمه منزل بر کشت و دور کردن را شناسی دور

نصیحت

این

باز کبک دیگری بلند شد و قوش تو از دور برایش آمد یا در هوا گرفت یا سیر برد ۱۲۷
 و گرفت در هر دو صورت کبک را سیر بر آنهار زنه که قوش را سیر نمانی که
 خطاست کله مغز هم نهی که خطاست چرا که مدام بدور کردن عادت میکند اگر کسی
 برخواست البته قوش تو از چشم غایب میشود این فقره در بالابان حقا گیر و دنیا
 هم میشود که بالابان از دور حقا رار را می کند گاه هست هو بره یا مرغابی در زیر
 پایش بلند شد می آید و او را میگیرد و تو بر و بالابانت را بردار اگر آنی نزد کبک است
 این قدر بالابان و آن شکاری که گرفت است هر دو را در زیر آب بکن که
 خودش آن شکار را را کند دفعه دیگر چنین عملی کند چو خود را دید در طوفان
 گرفتار دگر انسان نخواهد کرد گرفتار آبی فرزند در اول که میخواهی قوش
 سیاه چشم کلان کبک را طو لک بسته باشی داغ گردن دماغش لازم است
 خاصه قوش آهو گیر و در ناکه سوراخ دماغ سیاه چشم کو دال است و تو سوراخ
 را زیر پایش میری او ندبجه آهو را می کشد از رگهای آهو خون بر دماغ او بر شود
 و منجمد میگردد و راه نفس او را میگیرد بستن هم آن خون بیرون نمی آید چرا
 که مثل چاه است سوزن جوال دور را خوب در انت گذاشته چون سرخ میشود
 تکه سیان دماغ را بسوزان و آن کودی لوله دماغ را با یک سوزن مثل ناودان
 درست کن تا هر وقت دماغ او را میثولی آن خوب است که در دماغ او برفته است
 با آب بیرون آمده باشد برای سیاه چشمان کلان گیر داغ گردن لوله دماغ
 لازم است خاصه قوش آهو گیر و قوش در ناکه اگر بگویی چرا خداوند عالم
 دماغ آنها را در خدا خلق نفرموده سبب آنست که آنها خودشان در صحرا
 گویا میکشند تا تبیل کبوتر و با قرق و قاز لاغ و نیکمی بچیف خودش اول پر
 میکند بعد بخاطر جمعی میخورد همان منقارش خون الود می شود آن را هم بعد از

۱۲۸ خوردن بر زمین پاک میکند تو او را بعلم قوشی گیری در شیطنت انسانی با هو و در نمانی
رسانی آن بچاره از غایت حرص و جوع اوقات که آهوار گرفت و تو سر آهوار
بریدی البسته تمام دماغ و سرش را هم در خون آهوی میکند خاصه آن شاه
رکهای آهوار که بریدی ده قدم خون جستن میزند بلوله دماغش سهل است مانند
منفر در سرش جای میگیرد در نمانیم همچنین پس دماغ گردن دماغ سیاه چشمان کلان گریه
قوش سیاه چشم را دماغ دماغ لازم است تا بتاند از نفس دماغ دل تو را آهوان
ای فرزند اگر قوش زرد چشم و یا سیاه چشم را عقب شکار انداختی و خیلی تلاش کرد
و زحمت کشیدی یا شکار گرفت تو هم در ساعت رسیدی دیدی قوش تو
گرفته است از زحمت زیاد در بان قوش باز شده است و پر بار آگشاده بود
است نه روز نه ماه و تو هم در آن حالت سر شکار را بریدی و قوش را
سیر کنی که خطاست اول قوش تو ناخوش میشود دوم لابد سه چهار روز دیگر
بکیف تو شکار نخواهد کرد و لیاقتش این است که قوش تو از بابت تلاش زیاد
و سعی خون باسپه که در وجودش هست مخلوط شده است و صید او هم از ترس
و تلاش کردن برای خلاصی هر قدر سعی و قدرت داشته است بکار برده است تو
هم در ساعت سر او را بریده میخورانی حارث بن کله که از اطامی عصر حضرت
سید انبیا صلی الله علیه و اله بود بخدمت نوشیروان عادل آمده حکمت خود را
عرض نمود از جمله عرض نمود که چون خشمناک باشی با کل طعام سپردار گویا
در قاطبه حیوان این معنی جاری و جاری است سر صید را بریدی که قوش
دیده باشد و قوش را از روی صید کلاه کن و بردار او را قلا نیم ساعت بر
دست بگیر تا دوسه دفعه خودش را تکان بدهد و دهانش را بر هم بگذارد و بالهار
جمع کند و نفس او تازه شود آنوقت کلاهش را بردارد و بروی صید خودش

هر دهر

۱۲۹ و سرش کن چه در باز چو طرلان و چه قزل و در تر تناسی و کاکلی باز اگر دور خست
بسیار عقب کبک برود البسته از قله کوه هم آورده است انهم زیاده است
کشیده است سر کبک را بر یکبار تا خودش تمام بر بار بکند و بخورد و چون که باز
کلاه ندارد و نیشود از دست او گرفت فاصله بین خستکی باز همان بر کندنت
ای فرزند این فقره را بدان حکمت الهی است برای طيور که خودشان در صحرا
صیدی که میگیرند اول بر او تمام باید بکند تا همه بر راجعت در راحت میشود
انوقت میخورد این است که دام صحیح از خست تو هم چنین کن که زبان نخواهی دید
از حکمت طبیعت غافل مباش آن که حکمت الهی آن نیز آیتی است
دور سپهر و سیر قراب آفتاب مجموع از کمال طبیعت حکایه است
ای فرزند بدان هنگام شکار رفتن و سوار شدن از همه نوع الت صید کردن باید
همراه داشته باشی که هر قسم کاری در پیش تو آید کرده باشی از تبیل تو بکنند
گیری و تو قرقی گیری مع دو کوزه بسیار میشود در صحرا شکار میکنی طرلان بسیار خوبی
می بینی و یا قرقی در جلد تو آید نشست یا شکاری گرفت و یا بالابان بسیار
خوبی دیدی نشست است اگر سبب گرفتن آنها را داشته باشی سبب چه
قدر کیف دارد که بعلم آنها گرفته باشی روزی قوشم را بختار انداختم و این بالا
بان چه قدر عزیز بود و شش من در حالتی که حقا را بر نیمه آسمان برده بود که قریب
بجز فتن بود که قوش آمد و بالابان مراد آسمان گرفت و کشت من و سوار
خود اسب انداختم و بالابان از آن نابکار که فتنیم دیدیم مرده است و جگر مرگنا
کرده است طوقرقی گیری با من بود آن حرامزاده رفت بسنگی نشست با طوقرقی
گیری نمیشود عقاب را گرفت اولابد و کوزه قرقی گیری و کجنگت گیری عقاب
که قره قوش باشد نمی آید و اگر هم بیاید او را میکند دیدم ولی در آن طرف نشسته است

۱۳ آن دو کوزه که طور قرقی گیری باشد برای دلجو نصب کردم بچاره لطیح خام آمد و بدام
 افتاد او را گرفتیم از دم اسب چهار پنج حلقه محکم قوی درست کردیم و پوست
 کنجشک را خیس کردیم بر پایی دلجو با آن حلقه هایستیم و حلقه های مو را در میان
 بر پایی کنجشک پنهان کردیم چشم دلجو را دو ختم بالا بین او را را با کردیم
 قره قوش قاتل قوش من نیامد یک ساری آمد برای دلجو که شکار او را گرفته باشد
 همین که رسید در هوا دست انداخت که کنجشک او را بگیرد انکشتهاش رفت
 بر حلقه مو هر دو از آسمان با هم آمدند بر زمین من اسب تا ختم و سار را گرفتیم قدری
 پراضافه کردیم و حلقه مو با قوی تر درست کردیم چشم سار را دو ختم قدری
 بالا بین کردیم آوردمش پیش روی قره قوش به اوایش انداختیم بلند شد قره قوش
 دید که سار است شکاری کرده است میرود بطمع آنکه بیاید صید او را ببرد
 ندانست که صیاد صید خواهد شد آمد از لبندی در نهایت جلال که طعمه
 سار را گرفته باشد همین که دست انداخت برای آن پرهانی که برای سار است
 بودم انکشتهاش در حلقه مو بگیر افتاد هر دو آمدند بر زمین افتادند قاتل را مقتول
 نمودم کیفی کردم تو کوئی قوشم کشته شده است پس باید آلات همه شتم شکار
 با تو باشد که هر صید براد بیکر کوزه لذتی است حتی اسب ما همی گرفتن تا اسباب
 شکار تو تکمیل شده باشد : جهان چون از اسباب پیوسته است
 زهر کوزه اسباب بایسته است : ترا هم که از صید بریاست قید
 بدست آر مجموع اسباب صید : اسی فرزند اگر قوشش ترا قره قوش
 بگیرد و بخورد و در پیش روی تو نشیند و چنگ را بر زمین پان کند اگر خرج قره قوش
 گیر با خود داشته باشی و بیندازی و او را بگیری و منق های مختلف بر آن بفرمائی
 البسته هیچ لذتی بالاتر از این نیست فصل در عمل صیادی کندم را اگر با کف
 دهان

صید

دهان شتر مست سه نونت بخلیانی و خشک کنی و از خوردن او طیور سهوش کرد و در ۱۳
 و اگر با قلا را هم در مکن موش که ستم الفار باشد بچوشانی در جانی که در نا وقار
 و کلاغ و زاغچه جمع میشوند سایش هر کدام آن با قلا را بخورد سهوش میشوند
 اگر دیر برسی البسته حرام میشوند همین که گرفتی و سار او را بریدی در ساعت شش را
 پاره کن و اسباب شخم او را دور بینداز که بگوشت او اثر نکند اگر قوش
 بوزی یا تو لکی داشته باشی هر قدر او را کرامی بداری بقشاق در شکار گاه
 کم بشود یار و زد بیکر یا چند روز باز بیکر تو ساید نگاه داری آن قوش دیگر باعث
 رحمت است البسته طبیعت او مثل اقول نخواهد بود و بد طبیعت خواهد شد
 خاصه اگر شکاری گرفته و سیر شده باشد و کیشب در صحرا خوابیده باشد
 : منکه او را نگاه منیدارم دوستان بخارند :

بشی که قوشش تو آواره کرد : زجای خویش و نزد قوشانش
 بکار صید دیگر بر نیاید : کنی که در مثل جانی بخانش
 بویژه آنکه صیدی قسمت آید : در آن صحرا بچنگ از آسمانش
 من او را رایگان هم می نخواهم : اگر خواهند دیگر دوستانش
 بر آن باغی که نخکش سر بدرنی : ز باغش پایی برد باغبانش
 من آن قوش مکرم دوستانم : که باشد جایی دست دلشانش
 تو شتم این کتاب باز نامه : که تا از من بماند داستانش
 بعد ناصر الدین شاه قاجا : که بر کردون رسد حکم روانش
 همیشه جاه و دولت هم کایش : همیشه عز و شوکت هم معنا نش
 همیشه صید همت در کندش : همیشه دست قدرت در میانش
 قدر تیر و نشانش جان دشمن : ملک باز و فلک همچون کجانش

بسیار از آن که در کتب آمده است که عاقلان در این کار که عاجز ماندند در وقت ازین است
 از آنکه در کتب آمده است که عاقلان در این کار که عاجز ماندند در وقت ازین است
 از آنکه در کتب آمده است که عاقلان در این کار که عاجز ماندند در وقت ازین است

در بیان کلی از اوصاف مرغانی که خواص و عوام بسیاری آن شوق دارند در دو فصل ذکر
 میشود فصل اول در بیان نسل کبوتران و قاعده پرانیدن و علاج امراض آنها
 بدانکه از جمله اصلهای کبوتران یک قسم کوله است و کوله نیز بدو قسم میباشد
 قینی و اصیل قینی مراد از بزرگ است مثل رنگ نیلی و سرکه و رنگ بورد و اصیل
 عبارت از خوشترنگ است مثل شیراز و کابره و کلی اما کوله قسم قینی برای پرانیدن
 و جنگانیدن مخصوص است و کوله قسم اصیل برای جنگانیدن و پرانیدن
 اختصاص ندارد و صفت کوله قینی آنست که بقامت بزرگ و پرهای هر دو
 بال و سخت و دراز و پرهای دم او کوتاه و چشمهای سرخ و ساغهای پای او
 محکم و کوچک و متقارش نیز کوچک میباشد و این قسم کبوتر بسیار تیر بال و بلند
 پرواز میباشد و صفت اصیل آنست که پرهای بال دوم او کوچک
 باشد و سینه اش وسیع و حوصله اش اندکی فرو رفته و متقارش کوچک
 و چشمانش سیاه یا سفید یا سرخ و پلکهای چشمش باریک و سرخ باشد
 قسم دوم که باز است و صفتش آنکه متقارش بسیار بزرگ بود و کوله کوچک حد وسط
 باشد و چشمانش سفید و پرهای بال دوم او دراز و سخت و عرض محکم باشد قسم سوم
 پاپر صفتش آنکه بقامت دراز و سرش کوچک و متقارش نیز کوچک و پاهای
 پر دراز هر قدر پر در پاهای او زیاد باشد دلیل بر اصالت اوست قسم چهارم لغت
 صفتش آنکه سینه وسیع و پرهای دم او بسیار و دراز و خود را چندان بچند که سرش بدم
 برابر شود و چندان کشیدگی باشد که آب و دانه کمتر التفات کند قسم پنجم لوتن صفتش آنکه

چون او را اندکی حرکت داده بر زمین بگذارد و طپیدن کیر و تا او را بر نوازند از طپیدن
 باز مانند قسم ششم یا هفتم اصلش از کبوتر و قمری است اکثر سفید رنگ باشد و یا هو
 صدای اوست لهذا این نام موسوم شده و این ششم قسم که مذکور شد اصل کبوتران است
 و باقی همه فرع اند اما قاعده پرانیدن فرمان بردار کرد و این کبوتران کوله باید که
 کبوتر نو آموز را در مکانی نگاه دارند که غیر از محم و دیگری در آن مکان نزود و از وجود
 اغیار خالی باشد و از جهت احتیاط توری در صحن آن مکان کشند تا کبوتران از زمان نوز
 بیرون نروند دانه و آب هر وقت در آن مکان موجود دارند و وقت شام بند کنند
 تا سه روز بدین طریق تمام روز باز دارند و وقت شام بند نمایند تا خانه معلوم خود
 را بشناسند پس روز چهارم کبوتر بختانید و سه چهار ساعت و از دانه آب
 دانه خورانیده بند کنند روز پنجم بوقت سه وقت معهود بکشانید و دانه نیم سیر بدهند و بجای
 آب این جو شانده را بنوشانند خلقت جو شانده مذکور است بلکه زرد چوبه و جوی
 قند سیاه این اجزاء را با نساوی کوبیده در آب جو شانده در باره صاف نموده در
 عوض آب بدهند و بند کنند روز ششم بوقت معین بکشانید و کبوتران را بطرف آب و دانه
 بخوانند و قدر از دانه در پیش آنها بریزند چون همه را بخورند آنوقت آنها را بپراند
 تا دور روند و باز قدری دانه ریخته آنها را بخوانند هم برین طریق چند بار بطرف دانه بخوانند
 و بعد از خوردن بپراند تا از آنجا دور تر رفته به نشینند پس در این مدت احتمال دارد که
 کبوتران معلوم خانه خود را نشناختن پس بیگام شام بند کنند و روز هفتم بوقت معین
 معین تلواره برای نشستن کبوتران بسازند و بوقت معین آنها را بطرف آب و دانه
 بخوانند و قدری دانه در پیش آنها بریزند چون تمام دانه را بخورند آنها را بطرف تلوا
 بپراند تا بالای تلواره بنشینند و مجدداً قدری دانه ریخته آنها را با طرف دانه بخوانند
 همیگر قدری دانه خوردند باز بپراند تا بر سر تلواره بنشینند چهار روز هم بر این طریق

۱۳۴ عمل نمایند روزی از و هم تورا بکشایند و کبوتران را بخورند و سرانند چون یکماه بدن
 طریق مداومت نمایند درین مدت کبوتران مطیع فرمان محکم شوند پس بیک شاقوت
 بهو اسپند و دور و درون یک خواندن حاضر شوند و بر تلواره نشینند چون بدین درجه
 محکوم حکم شوند قابل جنگانیدن باشند علاج امراض کبوتران اگر کبوتر بسبب علت
 بادست شده باشد علامتش اینست که پریدن نتواند و اگر به پرواز بلند پروازی
 فروماند علاجش آنکه مالک کنی چهار دانه مقل یک وال قند سیاه کشته یک باشد او یا
 سائیده با قند سیاه حبسته بعد از چهار ساعت از دانه و آب خوردن کج بخوراند در
 روز به شود علاج سرفه کبوتران یک قطره عرق بخیل تر بخلقش بچکانند و در روز
 شود علاج لاغری کبوتران علامت لاغری آنست که سست باشند و دانه نخوردند و آب
 بسیار خوردند و فضل سبز اندازند و لبطرف خاک شور کند و حدو شایمض از خوردن آبک
 یا شیشه میشود و در روز خون می کند یا با فضل شش خون آید علاجش آنکه یکدانه قند سیاه
 چهار حصه کرده بچخته از آن در شاخ درخت الیغیا تر بر کرده بخوراند بهین طریق هر چهار
 حصه فلفل را در چهار روز بخوراند صحت یابد و اگر ریزه شیشه خورده باشد فی الفور خون
 می کند یا خون در فضل اش آید پس وقت صبح شربت انار شیرین بقدر یکماشته بخوراند و
 وقت ظهر قدری سرشرباشکر سفید و وقت شام کلقند یکماشته بپزند و خذانا از
 بروغن تر بخوراند و یکجا عت بعد از خوردن نان آب بپزند علاج زهر باد علامتش
 آنکه کبوتر سبوس و پزمرده شود و علاجش آنکه زنجبیل و بادمان و بلبله و انعده
 همه را کوفته بچینی با آب حبسته بخوراند علاج بلغم علامتش آنست که دانه کم خورد
 و بلغم از گلوش آید علاج آنکه آب نهند و بجای آب چند قطره بول انسان بخلقش
 بچکانند در سه روز نفع کلی بخشد اگر آب ار چشم کبوتر روان باشد قدری از روغن
 با ابلیمو سوده بجوای چشمش طلا کنند به شود علاج قبض اگر کبوتر اقبض باشد

علاج کبوتر
 سبب

فصل

۱۳۵ فصله خشک اندازد و در وقت فصله انداختن لمرزه براند امش افتد علاج نبات
 و نمک شک و فلفل هر سه را یکیک ماشه گرفته باریک سائیده بقدر یکماشته بخورند
 بدو سه روز صحت یابد در میان دانه کبوتران معلوم باد که باجری و جواری و
 ارزن و سرشرف در موسم صیف شتا کبوتر را هیچ ضرر نرساند کندم و عدس قوت
 پریدن را زیاده کند اما غلبه خون انگیزد و تخمه آرد ماشک و برنج کبوتر را سبک گرداند
 با قلا و ماشک قوت پریدن را زیاده کند در فصل زمستان ارزن فایده بخشد و در تابستان
 ماشک و جو و برنج مفید است و در موسم برشکال سرشرف و کج مفید باشد باجری
 و جواری در هر موسم که بپزند خوبست باید که کبوتران بلند پرواز را غیر باجری و
 جواری دانه دیگر نهند زیرا که از این دانه طبیعت کبوتر با اعتدال باشد تدریجی
 کردن کبوتر ساده اگر خواهند که کبوتر ساده را کلی سازند طریقه آنکه پر کبوتر ساده
 را از پنج برکنده پر کلدار را بجای او بگذارند و از تار پر شیم بپزند و اگر خواهند که کبوتر
 پر پریده را بهو اسپراند طریقی آنکه پر از کبوتر دیگر بدست آورده بطریق مذکور در
 این پر کبوتر پر پریده از تار پر شیم محکم بپزند کبوتر را قوت پریدن حاصل آید
 فصل دوم در میان نسلهای خر و سان و جنگانیدن آنها و علاج امراض آنها
 اصل خر و س بر چهار قسم است تینی و کما کس و کرکنا ت و اصیل تینی آنست که
 مردمان عموماً در خانه می پرورند و جوجه و بهضه آنها میخورند و کما کس آنست که از یک
 جانب اصیل و از یکی تینی باشد و کرکنا ت آنست که گوشت پوست و استخوان
 او همه سیاه رنگ باشد و ششها خن کرکنا ت آنست که زبانش اگر بر رنگ سیاه باشد
 بیشک کرکنا ت است گوشت و استخوان نیز سیاه بود و اصیل که آنرا کلنگ تیر گویند
 برای جنگانیدن مخصوص است و علامت اصیل آنست که منقار بالایش
 سفید رنگ بود و تاجش کوچک و کلوی قوی و پرهای دم کوتاه و پابا و خارها

علاج کبوتر
 سبب

علاج کبوتر
 سبب

فصل
 در کبوتر

محکم و در باخاها سمرخ نداشته باشد و بانک مثل قبی بطول نخند و در پهنه و استمان اصل
 حیدرآباد قبی مشهور است چاکامی اگر چه قوی جسته باشد اما در او صابریه حیدرآبادی
 نرسد و باید چکه صیل تا که یکسال نشود و چون کند زیرا که در مدت یکسال همه اعضای او قوی
 محکم شود و مرغان جنگلی را باید همیشه از نایبان علیجده بدارند و دانه و باجری با و بدینند
 بیشتر طری که شب بآب تر کرده باشند و دانه را بر زمین نریزند که منقارش فرسوده شود
 بیشتر است که دانه بدست او بخوراند و در موسم برشکال بجای باجری اگر شرف بدیند
 باشد و برای توانائی و قوت مرغ جنگلی که وقت قریشام این خوراک بدینند او مید
 روغن زردچوبه شکر سفید از هر یک دو مثقال فلفل سیاه سه ماشه پس فلفل و زردچوبه را
 باریک ساییده با آرد مید مخلوط کرده بطریق معمول حلوا بسازند و بخوراند و بعد از دو ساعت
 آب بدیند و مرغان اکثر مرض زهر با و عارض شود علائمش آنکه تمام اعضا مرغ غلیظ شود
 و دانه مرغ خرد و دوست و مصلح باشد اگر علائمش نکند نیر و علاج بزربنج دوم
 فلفل سیاه هفت ماشه فلفل دراز هفت ماشه بنجیل خشک بنزال بقدر یکفلس کندم خسته
 هفت ماشه با بزرگ هفت ماشه با دیان هفت ماشه انیون سه ماشه و نیم برک گوندی تر
 کیتوله برک غلبه تازه و دوتوله زیره سیاه هفت ماشه کالیسه هفت ماشه نمک سنگ کیتوله
 نمک شور کیتوله نمک سیاه کیتوله نمک سار کیتوله برک نیت تازه و دوتوله با جمله ادویه را کوفته
 و بنجته و برکهار تیر بدون آب ساییده همه ادویه خشک و تر را با هم مخلوط کرده بمقدار یکبار و نیم
 حبس کویب سبج و یک شام بخورند و چند روز صحت یابد و عده جنگا نیدن غ نوجوان
 بچه یکساله است که روز اول با مرغ غم سن خود بجنگانند بقدر پنج دقیقه و الفوار نیم جدا
 نمایند و متقار او را بکنند و بدیند چنانکه قاعده است و همچنین بتدریج روز بروز پنج دقیقه
 زیاد و کتد تا ربع ساعت هر قدر که زیاد از آن ممکن باشد بجنگانند لکن جنگا نیدن مرغ
 تر و جهور باب مل مقبوح و مذموم در شریعت غیر اولت بیضا ممنوع است



Chehra Pracha Press Bombay

تم الكتاب

RZA MOHAMED SHIRAZI
 ملک الکتاب
 Chehra Pracha

RZA MOHAMED SHIRAZI
 ملک الکتاب
 Pracha

